بسم الله الرحمن الرحيم

ربنا آتنا من لدنك رحمة وهيئ لنا من امرنا رشدا الحمد لله
الذي جعل السنة مقتضا لاهل الاسلام ومنادا التبيين الجلال والحرام
والصلوة على مظهر الكلمات التامات محمد المويد بالاكرام و
على اصحابه مصابيح الظلام ومخاريج الانام اما بعد چنين گويد
فقير حقير مسكين المستعين بعون الله القوي المتين برهان المسكين
غفر الله ذنوبه وستر عيوبه بر راي ارباب اولو الالباب والعقول
گنجاوران معقول ومنقول لند پوشيده نماند که حکيم على الاطلاق و
پادشاه باستحقاق جل جلاله خلايقي را که اهل دانش وعقلند چهار
صنف آفريد ملايکه وشياطين وجن وانس بعد ازانکه اين چهار صنف
را ده قسم گردانيده نه قسم ملايکه اند ويک شياطين وجن وانس بعد

قسم ديگر

اين كتاب

ازان

ازان شياطين را ده قسم گردانيده نه بخش شياطين اند ويک بخش جن وانس بعد
ازان جن وانس را ده بخش گردانيده نه بخش جنيان اند ويک بخش
آدميان شدند بعد ازان آدميان را صد وبيست وپنج قسم گردانيده
ازين جمله صد قسم را در بلاد هند متوطن ساخته وايشان را فرقهاي مختلف
آفريده يک فرقه را ساطوخ گويند وايشان آدمياني اند که پايهاي
ايشان چون پايهاي كلاب است وايشان را بيکبار زير مي بامند و
فرقه ديگر را مالوخ گويند وايشان طايفه اند که چشمهاي ايشان
بر سينهاي ايشان است وفرقه ديگر را عاسوخ گويند وايشان گروهي اند که
گوشهاي ايشان بر مثال گوشهاي فيل است وفرقه ديگر را
مالوق گويند وايشان قومي اند که پايهاي ايشان مطابعت
فرمان ايشان نمي کند وايشان را دوال پايي گويند واين صد جزو
بتمام که فرقهاي مختلف اند همه کافرند وحشو جهنم اند بعد ازان از
بيست وپنج جزو باقي دوازده جزو را در بلاد روم ساکن گردانيده
نسطوريه وملکانيه واين اليه ازين دوازده جزو اند واين دوازده
جزو نيز تمام کافر و ناشناخت واهل دوزخ اند ديگر ازان سيزده

جزو باقی شش جزو را در مشرق زمین بازداشته یأجوج و مأجوج
و ترک خاقان و ترک خزر و ترک خرخیز مجموع ازین جمله اند همه کافر
و نام زود آتش اند ازین جمله هفت جزو باقی شش جزو را در مغرب
زمین متمکن ساخته و ازین جمله اند زنگیان و زنجیان و حبشه و
هندو و بربر و باقی کفار عرب که مجموع این شش قسم نیز کافر و
اهل دوزخ اند و یکی بوی بهشت نشنوند آنگاه این یک قسم باقی را
ازین جمله صد و بیست و پنج قسم یک قسم اهل توحید و گوینده کلمه لا اله الا
الله گردانیده و این جزو را هفتاد و سه فرقه ساخته هفتاد و دو را
در خطر داشته و رایات بدعت و ضلالت در فضای معاملت ایشان
برافراشته و آن فرقه سوم هفتاد را که اهل سنت و جماعت اند فرقه ناجیه
و طغرای منشور معاملت این فرقه را بتوقیع یغفر لمن یشاء و یعذب
من یشاء موشح گردانیده چنانچه بر زبان معجز بیان آن سلطان
دو جهانی صلی الله علیه و سلم از احوال ایشان خبر میدهد که ستفترق
امتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة منهم

ما انا

متمکن

یک قسم را

هفتاد سوم

ما انا علیه و اصحابی و هم باقیهم اثنان و سبعون فرقة منهم اهل
البدع و الضلال و مصیرهم الی النار و جزو واحد اهل السنة و اهل
التوحید در کتاب مصابیح بروایت ابوهریره و کتاب سبعین بروایت
جابر رضی الله عنهما خواجه علیه السلام از عاقبت حال و مرجع و مآل این
فرقه ناجیه خبر میدهد که من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة
شهید و فی روایة فله اجر الف شهید یعنی هرگاه که امتان من بفساد
مشغول شوند و عنان اختیار بدست باغی طاغی ان النفس لامارة
بالسوء دهند و مرکب از هوس در میدان حرص و امل بتازند هر مومنی
که پناه بحصن حمایت سنت سنیه من آرد و اعتصام بحبل رعایه طریقه
رافعه من کند حضرت عزت جل عظمته او را اجر صد کس که در میان
جهاد لباس اجتهاد پوشیده باشند و شربت شهادت نوشیده باشند
بدهد و در روایتی دیگر مزد هزار شهید ش کرامت فرمایند و مقرر است
که اگر مستوفیان افلاک و محاسبان خاک خواهند که هزار قرن اشتغال از
ثواب یک شهید بنویسند نتوانند نوشت پس اندازه ثواب صد شهید

نفس

از غیر تحریر بیان و عرصهٔ تقریر زبان بیرون و افزون باشد و در خبر
دیگر هست که هر که بر مذهب اهل سنت و جماعت باشد حق سبحانه و تعالی
فرماید تا بنویسند تا بهر قدمی که بنهد و بردارد در مدت حیات خویش
ده نیکی و بهر نیکی حرفی که بر زبان راند ده درجه بر دارند پس چون عاقل
بنظر تامل و تدبر درین روزگار غدار ناهموار بی هنجار نگرد و معلوم
کند که آن فساد روی نموده و آن تباهی ظهور کرده چه اکثر طباع
ابنای زمانه بکذب و غیبت و حقد و حسد و ریا و عجب و کبر و مکر و فریب
و غمز و لمز و فجور و خیانت مایلست و از صدق و ورع و زهد و صفا
و اخلاص و توکل و تواضع و یقین و وفا و امانت و تقوی و طلب
علم مجتنب اند پس عاقل موفق باید که اکنون که فساد آشکارا شده
باین حدیث عمل نماید و چنگ در رشتهٔ سنت نبوی زند تا در دنیا دین وی از
مفسدان تباه نشود و در آخرت بمرتبهٔ معلمان رسد آیا شکر این نعمت
احدی چگونه توانیم گذاردن که از میان صد هزاران هزار [illegible] ایمانی
ما را بمحض کرم ممتاز گردانیده و از ظلمات جهالت و کدورات

ضلالت

ما ضلالت بفضل جسیم و لطف عمیم خویش رهانیده و بذروهٔ علیای
دین قویم و بسدهٔ قصوای صراط مستقیم اهل سنت و جماعت رسانیده
الحمد لله و المنة که ازین فرقهٔ ناجیه گردانید بنابرین مقدمات بر هر
یک از مومنان صادق و خدا طلبان موافق واجبست که
دین حق را از ادیان باطله بدانند و نسخه در آن فن بخوانند و در آن
باب مطولات و مختصرات نوشته اند و بزبان تازی و پارسی تالیفات
فرموده اند لیکن چون قصور تمام در همت خاص و عام راه یافته
بود و هیچکس طالب مطولات نبود و در فن کلام کتابی حقیر در
بیان مذهب سنت و جماعت بی نظیر چون عقاید اهل اسلام من
مصنفات الامام الهمام مفتی الثقلین و امام الفریقین نجم
الملة و الدین عمر النسفی روح الله روحه نبود اما چون بزبان عربی
بود عوام را از آن حظی نبود بارها در خاطر این فقیر میگذشت
که تا این کتاب را بزبان فارسی شرحی نویسم و ذخیره از برای
یوم القیام بگذارم این معنی بواسطهٔ وفور علایق و هجوم عوایق

روی امی نمود و در عالم معنی مختفی می بود و قبل ازین نیز بتصانیف
دیگر مشغول بودم و عمر شریف در استکتاب آن صرف می نمودم چون
اربعین در احادیث سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مسمی بانیس
الواعظین و دو دفتر یکی در شرح احادیث و دیگر در شرح ابیات و
روضة الاتقیا فی ذکر الاولیا و انیس العابدین در مسایل عبادات
و سراج المتعلمین در نحو برای مبتدی و منتهی و اوراد الاوقات و کنوز
الاعمال در ادعیه و اذکار و خلاصة الاوراد و غیر آن در نسخ و رسایل در
قید کتابت در آورده طالبان از اطراف و اکناف بکتابت آنها
مبادرت نموده و زبان بتحسین برهان مسکین گشاده تا در سنه اربع
عشر و تسعمائه در قبة الاسلام هرات خُلّیت عن البلیات و النکبات
آن کتاب مذکور را شرحی در کمال اختصار بعنایت حضرت کردگار
بواسطهء التماس و پاس انفاس بعضی از عوام الناس نوشتم و یاد
کاری از برای دوستان بگذاشتم تا چون بواسطهء مکاید لیل و نهار از
مشاهدهء دیدار و صحبت این یار محروم مانده باشند تسلی با آثار و تسکین

خُلّیت

بگفتار

۴

بگفتار یابند چنانکه گفته اند اِنّ آثارنا تدلّ علینا فانظروا
بعدنا الی الآثار بنابرین معنی از برای مراسلت دوستان و موا
نست عزیزان انیسی لایق و جلیسی موافق ترتیب نمودم و در
تسمیهء این متامل می بودم و کوشش و هوش بعالم معنی می گشودم تا هاتف
غیبی از عالم لاریبی چنین فرمود که ای برهان مسکین چون این کتاب را
تمام کنی ارشاد المسلمین نام نهی بنابرین ارشاد المسلمین نام کردم
و بنام الهی جل و علا تمام کردم و عطیه در برابر این هدیه از خزانهء
کرم مایدهء نعم او مقرر داشتم امید که این عمل ما را مقبول و این
سعی ما را مشکور گردانیده بکمال کرم از درکات نیران بگذراند
و بسعادت رضا و لقای خویش برساند آمین و رب العالمین
بیت دارم از لطف ایزدی مأمول ۞ که کند این سعی در محل قبول
درگذارد ز ما خطا و زلل باز باید شد بعفو جرم و خلل بدانکه ایراد
بسم الله در اول هر کاری مشروع سنت و مورث خیر و برکت است و ترک
آن بدعت و موجب حرمان و با شیطان مشارکت است چنانکه حضرت

نام کتاب ارشاد المسلمین است

نگارد

رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده کُلُّ اَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَاْ فِيهِ
بِبِسْمِ اللّٰهِ فَهُوَ اَبْتَرُ یعنی هر کاری مشروع که در اول او بسم الله
نگویند آن کار ابتر است یعنی بی خیر و بی برکتست ازین جهت در حد
دیگر واقع شده است که چون کسی بخانه در آید و بسم الله نگوید شیطان
لشکر خود را بخواند و بگوید که اَدْرَکْتُمُ الْبَيْتَ یعنی جای شب باش یافتید
بیایید چون طعام حاضر کنند و بسم الله ناگفته بطعام خوردن
شروع کنند شیطان اولاد خود را بگوید اَدْرَکْتُمُ الْعَشَاءَ یعنی
شام یافتید بیایید و چون بجامه خواب در روند و بسم الله ناگفته
با حلیله خود مقارنت کنند دران عمل نیز ابلیس با وی مشارکت
کند ازین جهت فرزند شریر و بدکار بوجود آید چنانچه حق سبحانه
وتعالی فرموده وَشَارِکْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ یعنی مشارکت
کننده اند شیطان با مردمان غافل در اموال و در اولاد کما قال
الله تعالی في آية اخری وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا
فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ یعنی هر کسی که از یاد خدای غافل شود مسلط کردا

نیسم

نقیض

نیسم باکه خداوندیم بر وی شیطان را بس آن شیطان مر ورا همدا
جیس و قرین باشد یا شبه فعل مقدم یا مؤخر لیکن اینجا موخر
تقدیر کردن اولی است از جهت اسم الله تعالی اگرچه مقدم نیز روا است
از جهت رعایت تقدم عامل بر معمول پس اولی چنین است که گویند
بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا یا اقرأ یا اکل یا البس و مانند آن
در هر فعل مناسب آن تقدیر باید کرد یعنی بنام خدای بخشاینده
مهربان ابتدا میکنم یا میخوانم یا طعام میخورم یا جامه می پوشم و مانند
آن اسم بمذهب بعضی نشانست و در اصل وسم بوده بمعنی داغ و
نشان واو را از جهت خفت و کثرت استعمال حذف کردند و همزه را
عوض از وا آوردند اسم شد و چون بار ابوی در آوردند همزه
در درج بیفتاد بسم شد و این بار او دران دراز نویسند تا دلالت
کند بر همزه محذوف و نزد بعضی ناقص است و در اصل سمو
بوده بمعنی بلندی واو را حذف کردند چنانچه مذکور شد الله
اسم ذاتی است که واجبست هستی او و هستی همه اشیا با اوست و موصوف

خفت

فته

بجميع صفات كمال ومنزه است از جميع نقصان و زوال و
اصول صفات که واجب است حق سبحانه وتعالی را بان شناختن
میشود واول فرایض که بر مکلف فرض میشود ده است هشت
ثبوتی و دو تنزیهی وسلبی اما آن هشت ثبوتی **بیت** حیات
قدرت وعلم وارادت بصر سمع کلام وغیر عادت و دوئی که
اصل صفات سلبی وتنزیهی است که واجبست حق سبحانه وتعالی
را ازان پاک اعتقاد کنند یکی عیب و نقصان است و دیگر مثل و
مانند که حق سبحانه وتعالی را ازین هر دو منزه دانند والله که در
اصل الاه بوده یعنی معبود بر حق الف ولام بوی در آوردند الا
شده وهمزه را حذف کردند لام را در لام ادغام کردند الله
شد ورحمن ورحیم هر دو صفت مشبه اند ومشتق از رحمت اگر
پرسند که صفت مشبه را از متعدی نمی گیرند و در کتب نحو چنین
تعریف کرده اند که ما اشتق من فعل لازم یعنی صفت مشبه
آنست که مشتق باشد از فعل لازم ورحمت متعدیست زیرا

که رحمه

که رحمه الله میگویند واکثر مفعولست از برای وی ایراد میکنند
پس صفت مشبه ازو چون میگیرند جواب میگوئیم که اول او را نقل
بباب فعل یفعل میکنیم که بیشتر لازم می باشد وبعد ازان ازوی صفت
مشبه میگیریم ورحمن را که لفظش خاص است ومعنی اش عام همه
موجودات را درین جهان ودران جهان ازجهة انکه معنی وی
روزی دادنست واین شامل همه موجوداتست اما لفظ وی
مخصوص است بحق سبحانه وتعالی زیرا که اطلاق رحمن بغیر خدا نیست
ورحیم معنی او مخصوص است بمومنان در آمرزیدن ایشان اما
لفظ او عام است وغیر حق سبحانه وتعالی را بآن وصف میکنند
و در بسم الله خلافست که جزو فاتحه است یا آیت علاحده است از
آیات قرآنی یا جزو هر سوره هست یا خود هیچ یک نیست و تصدیر
در سوره بآن از جهة تیمن وتبرکست وتفصیل این مذهب اینجا
طول عریضی دارد و در تفسیر بحر المجالس مفصلا ایراد کرده ایم انجا باز
جویند که این مختصر زیاده ازین احتمال ندارد وبالله التوفیق

قال اهل

قال اهل الحق حقایق الاشیاء ثابتة گفته اهل حق که حقایق اشیا ثابت
است بدانکه اصل ومدار علم کلام بر استدلال است از هستی محدثات بر هستی
صانع ویگانگی او وصفات کمال وافعال بی زوال او وبعد از اثبات
صانع کردن سایر معتقدات سمعیه چون انبیا وملایکه وغیر آن
اول اثبات حقایق مصنوعات باید کردن تا از استدلال بهستی
صانع توان کرد پس ازین جهت مصنف کتاب روح الله روحه مصدر
ساخت کتاب خود را باین مسئله که حقیقت چیزها یعنی ماهیت اشیا
ثابت هست در خارج والعلم بها متحقق وعلم بآن حقایق اشیا واحوال
ایشان متحقق است خلافاً للسوفسطائیة خلاف مر سوفسطائیه را
که بعضی از ایشان منکر حقایق اشیا اند وگمان می برند که جمیع اشیا اوهام
وخیالات اند واینها را عنادیه گویند وبعضی دیگر از ایشان انکار
ثبوت اشیا میکنند وچنین گمان دارند که اشیا تابع اعتقاد اند اگر
ایشان را جوهر اعتقاد کنند عرض اند واینها را عندیه گویند وبعضی
دیگر از ایشان منکر اند علم بثبوت شی را وعدم ثبوت او واینها

جوهر اند واگر عرض اعتقاد کنند

رالا

٧

رالا ادریه گویند والزام این طایفه ثلثه بدلیل مشکلست از جهة انکه
ایشان هیچ مقدمه را مسلم نمیدارند والزام ایشان منحصرست در
قتل وضرب وسوفسطا اسم است مر حکمت وعلم روی اند ودرا
چراکه سوفا معنی او علم وحکمت است ومعنی اسطا روی اند ودو
غلط وسفسطه مشتق ازین است یعنی سوفسطا چنانکه فلسفه از
فیلاسوفا یعنی دوستدار حکمت واسباب العلم للخلق ثلاثة وسببهای
که مر حاصل شدن علم راست از برای مخلوقات سه اسم است اما علم
خدای تعالی احتیاج بسبب ندارد بلکه عالم بالذات است نه عالم
بغیر الحواس السلیمة یکی از آن سه سبب حواس سلیمه است از آفات
والخبر الصادق ودیگر از آن خبر صادق است والعقل ودیگر از آن
سه سبب عقلست وهر یک ازینها را بر سبیل بیان اختصار ان شاء الله تعالی
فالحواس خمس اما حواس پنجست السمع یکی سمعست یعنی شنیدن و
البصر ودیگری بصرست یعنی دیدن والشم دیگری شمست یعنی بو شنیدن
والذوق ودیگری ذوقست یعنی چشیدن واللمس ودیگری

دوستدار

کنیم

لمس است یعنی بسودن و مکلّ جاتست منها توقّف علی ما وضعت
هی له و بهر یک ازین حواس خمسه واقف میشود بران چیزی که
وضع کرده شده است آن حس را برای آن چیز یعنی حس سمع را
از برای دریافتن آوازها وضع کرده اند و حس بصر را از برای دیدن
چیزها بآن حاصل میشود و ذوق را وضع کرده است خدای تعالی
از برای دریافتن طعمها از شیرینی و ترشی و غیر آن و بآن واقف
میشوند برین اشیا سوال اگر کسی گوید که بذایقه حرارت و
برودت نیز ادراک میشود جواب آنست که آن بلمس مدرک
میشود و حس لمس در جمیع بدنست پس روی زبان مشتمل بر ذوق
و لمس باشد و حس لمس را وضع کرده اند از برای دریافتن حرارت
یا برودت و رطوبت و خشونت و لینت و بآن این اشیا را واقف
میشوند و الخبر الصادق علی نوعین و خبر صادق یعنی مطا
بق واقع بر دو نوعست احدهما الخبر المتواتر یکی از آن دو
نوع خبر متواتر است یعنی خبری که پیاپی می آید و او را متواتر برای

ان

از میگویند که یکدفعه واقع نشده بلکه از پی هم واقع شده است
و هو الخبر الثابت علی السنة قوم لا یتصور تواطؤهم علی الکذب
و آن خبر متواتر خبریست که ثابت شده باشد بر زبانهای جماعتی
که متصور نتوان کرد اتفاق کردن ایشانرا درین خبر بر کذب یعنی
عقل تجویز آن نکند که این جماعت که این خبر را میگویند کاذبند
یعنی علم یقینی حاصل شود بصدق ایشان و هو موجب للعلم
الضروری کالعلم بالملوک الخالیة فی الازمنة الماضیة و آن خبر
متواتر واجبست مر علم ضروری را چون عالم شدن بملوک گذشته در
ازمنهٔ ماضیه یعنی در عمرها و البلدان النائیة و دیگر از مثالهای
خبر متواتر عالم شدن است بشهرهای دور که این علم نیز بتواتر حاصل
شده و النوع الثانی خبر الرسول المؤید بالمعجزات و نوع دوم از
آن دو نوع خبر صادق خبر رسول است که تقویت یافته باشد
یعنی ثابت شده باشد رسالت آن رسول بمعجزه و رسول آدمیست
که فرستاده باشد او را حق سبحانه بخلق از برای رسانیدن احکام

النائیة

شده

الهی وبعضی شرط کرده اند در رسول کتاب را اما در نبی کتاب شرط
نیست ومعجزه امریست خارق عادت که قصد کرده باشند باو
اظهار صدق دعوی نبوت وهو موجب العلم الاستدلالی وان
خبر رسول موجب علم استدلالیست نه ضروری باین طریق که گوید این
خبر کسیست که ثابت شده است پیغمبری او بمعجزه وهر خبری که چنین
باشد صادق است پس این خبر صادق باشد والعلم الثابت به یضا
هی العلم الثابت بالضرورة فی الیقین والثبات وعلمی که ثابت
شود بضرورت در اثبات ویقین یعنی همچنانکه علم ضروری احتمال
نقیض ندارد بتشکیک مشکک زایل نمیشود وعلمی که بخبر رسول ثابت شود
نیز چنین است اما خبر ملک وخبر اهل اجماع وخبر الله تعالی در خبر رسول
داخلست واما العقل فهو سبب للعلم ایضا واما عقل پس آن عقل
سبب است مر علم را نیز وما ثبت منه بالبدیهة فهو ضروری واما
علمی که ثابت شود از عقل به بدیهه باول توجه پس آن علم ضروریست
یعنی علماء کلام اورا ضرور گویند کالعلم بان کل شیء اعظم من

جزئه

خبر رسول مثبت علم استدلالی [illegible]

جزئه همچون علم که هر شیء بزرگتر است از جزو خود یعنی کل شیء از
بعض او بزرگتر است پس هر که داند معنی کل را ومعنی اعظم را
بضرورت عقل حکم او خواهد کرد که کل شیء را اعظم خواهد بود از جزو آن
شیء را اگر کسی گوید که میتواند بود که جزو انسان مثل دست او یا پیر او
کلانتر باشد از باقی اجزای او والکل اعظم من الجزء ضروری نباشد
جواب انست که ای سایل تو معنی کل وجزو را کما ینبغی ندانسته
اگر میدانستی این سوال نکردی بجهت آنکه کل عبارت از جمیع اعضا
صغار وکبار است پس عضو که تو آنرا کلان خیال کرده داخل
کل باشد پس بضرورت کل را اعظم باید بود وما ثبت بالاستدلال
فهو اکتسابی وان علمی که ثابت شود باستدلال یعنی بدلیل پس
آن علم را اکتسابی گویند وبعضی بکسب حاصل شود همچنانکه از
دود استدلال باتش کنند والالهام لیس من اسباب المعرفة لصحة
الشیء عند اهل الحق والهام نیست از اسباب معرفت بصحت
چیزی نزد اهل حق پس اعتراض نباید که بایستی علم چهار بودی چرا

وجزو را

ضروری را

از جزو

که مراد علمیست که حجت بر غیر شود و عامهٔ خلق را آن حرسب علم
شود والهام نیست چنین والخبر یک کس که عدل باشد وتقلید مجتهد
مذهب خود مفید ظن اعتقاد جازمند که قبول زوال میکند و مراد
بعلم علمیست که بتشکیک مشکک زایل نشود و مفید یقین باشد پس
ایشانرا سبب چنین علم نتوان گفت والعالم بجمیع اجزایه محدث سبحانه
وتعالی از عدم بوجود آورده است اذ هو اعیان و اعراض ازین
جهة که عالم عبارت از اعیان و اعراض است عین و عرض هر دو
حادث است فالاعیان قیام بذاته پس اعیان آن چیزهایی است
که مر آن چیزها را قیام بذات خویش باشد یعنی هستی او تابع هستی
چیزی دیگر نباشد مثل جمادات و حیوانات و غیر آن وهو اما
مرکب و آن چیزی که قایم بذات خود باشد از غیر ماسوی الله یا مرکب
از دو چیز یا زیاده وهو الجسم و این مرکب از اجزا را جسم میگویند
و نزد بعضی لابد است که از سه جزو وجود گیرد تا جسم وجود گیرد
یعنی طول و عرض و عمق او غیر مرکب یا این شیء که قایم بذات خود است در

غیر

وتقلید

حادث است و عالم یعنی [illegible]
حادث است یعنی نو پیدا شده است

۱۱

نه صفت خالق و دلایل توحید بسیار است و شمهٔ از آن در اربعین المسمّی با
نیس الواعظین ایراد نموده ایم القدیم قدیم است یعنی همیشه بوده است
که هستی او را ابتدا نیست زیرا که اگر حادث بودی او را صانعی بایستی
پس وی مصنوع بودی نه صانع حقیقی الحی زنده است که زنده گانی
وی را انتها نیست زیرا که علم و قدرت و ارادت بی حیات ممکن نیست
القادر توانایی است که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست زیرا که
اینچنین صفتهای با عظمت بی کمال قدرت میسر نشود العلیم دا
نایی است که خورد و بزرگ و دور و نزدیک و روشن و تاریک در
علم او یکسانست زیرا که درین مخلوقات فایده های بی اندازه
نهاده است و آن بی علم ممکن نباشد السمیع شنوایی است
که پست و بلند و دور و نزدیک و روشن و تاریک در شنوایی او
یکسانست البصیر بینایی است که بینایی او محتاج بحدقه و پلک
نیست و دور و نزدیک و روشن و تاریک در بینایی او برابر است هیچ
چیز از مسموعات و مبصرات بر وی پوشیده نیست قال الله تعالی

غیر مرکب باشد کالجوهر همچون جوهر یعنی هر عینی که قابل قسمت نباشد
وهم فرض قسمت نتوان کرد وهو الجزء الذی لا یتجزی واین غیر مرکب
جزوی است که قابل قسمت نباشد مثل نقطه وحدت والعرض ما
لا یقوم بذاته وعرض آن چیز است که قایم نباشد بذات خود بلکه
قایم بغیر باشد همچون قایم بودن صفت بموصوف ویحدث فی الا
جسام والجواهر وحادث شود این عرض در اجسام وجواهر پس
صفات الله عرض نباشد که قدیمند وحادث در جسم وجوهر نشده اند
کالالوان مثل رنگها که عارض میشود بر اجسام وقیام او بذات
خود نیست والاکوان مثل هست شدن چیزها یعنی اجتماع وافتراق
وحرکت وسکون والطعوم مثل طعمها وانواع آن نه است تلخ وتیز
وشور وشیرین وترش وچرب وبی مزه درهم کشنده چون مازو
وقابض والروایح مثل بویها وانواع آن محصور نیست والمحدث
للعالم هو الله وآن کسی که بوجود آرنده است عالم را آنکس الله است
یعنی خدائی که واجب است هستی او وهستی او بذات او ومحتاج

وهو السمیع البصیر الشائی المرید شائی ومرید است یعنی هیچ چیز از
ممکنات از مشیت وارادت او بیرون نیست وهمه چیزها بخواست و
ارادت اوست وبدیهه عقل حاکم است که آفریدگار عالم باین
نظام واستحکام واین عجایب وغرایب که در وی است ناچار است
که موصوف باین صفات کمال باشد واز صفات نقصان منزه باشد
لیس بعرض نیست عرض از جهت آنکه بذات خود است وعرض آنست
که قایم بذات خود نباشد ولا جسم وجسم نیست از جهت آنکه جسم آنست
که مرکب باشد وخدای تعالی منزه است زیرا که ترکیب از لوازم حدوث
است زیرا که ترکیب محتاج است باجزای خود واجزای او غیر اوست
ومحتاج بغیر خدائی را نشاید ولا جوهر وجوهر نیست از برای آنکه جوهر
جزو جسم است وحق سبحانه وتعالی از جسم منزه است پس جوهر نتواند
بود ولا مصور ومصور نیست یعنی ویرا صورت وشکل نیست از جهت آنکه
شکل وصورت از خواص اجسام است وحق تعالی از جسم بودن
منزه است ولا محدود ومحدود نیست یعنی حد ونهایت ندارد ولا

بهیچ چیز نیست وبخود پاینده است و دیگر انرا او قایم میدارد که اگر
یک لحظه فیض و رحمت او نباشد و در نگاه داشت خلق همه مخلو
قات بعدم خود باز گردند الو احد یعنی یگانه است ان خدای که
او را شریک و انباز نیست که اگر بودی عالم خراب و بی نظام بودی
یک
چنانکه مملکت در دست دو پادشاه قال الله تعالی لو کان
فیهما الهة الا الله لفسدتا دلیل دیگر انست که اگر صانع دو بودی
هر یکی از ایشان نظام عالم را بدین نسق نگاه نتوانستی داشتن
یا نی اگر نتوانستی عاجز بودی و عجز منافی خداوندیست و اگر توانستی
خلق بهر یک از دیگری بی نیاز بودی و مستغنی عنه خدائی را نشایدی
دلیل دیگر انکه اگر هر دو قدیم بودی تعدد قدما لازم امدی و ان
حادث
محالست و اگر یکی قدیم بودی و دیگری حادث صانع نتوانستی
بود و اگر هر دو حادث بودی هیچ کدام خدائی را نشایستی دلیل
دیگر انکه اگر هر دو بودی هیچ یک را قدرت کامل نبودی زیرا که
ملکش ناقص بودی و تصرفش ناتمام عجز و ضعف صفت مخلوقست

صفت

۳۰

دیگر نیست و غیر ان هم نی انکه گفتیم عین ان صفت نیست زیرا که
قدرت تقاضای مقدور میکند نه تقاضای معلوم و همچنین علم
تقاضای معلوم کند نه تقاضای مقدور و غیر نیست چرا که فنای
یکی با بقای دیگری نیست پس معلوم شد که هیچ صفتی غیر آن نیست و
عین ان نیز نیست و همچنین صفات خدای تعالی ~~محدث~~ را
متغایر و متماثل و متجانس و متضاد نتوان گفت زیرا که این
نشانهای محدثات است و صفات خدای تعالی محدث نیست
بلکه خالق بود در ازل و خلق موجود نی و رازق بود و مرزوق
نی و رب بود و مربوب نی و آن صفت محدثات است که ایشان را
بغیر از فعل فاعل نگویند و صفات ذات و صفات فعل همه قدیم
اند و در ازلیت فرقی نیست میان صفات ذات و صفات فعل
حق تعالی چنانکه خود را بصفات ذات مدح گفت لا اله الا
هو الحی القیوم بصفات فعلی نیز مدح گفت هو الله الخالق
الباری المصور له الاسما و ازین جا فهم توان کرد که صفت او
بصفات فعل مدح اوست و مدح بصفات کمال تواند بود و

وخُلوّ او ورا ازل از صفت کمال مستلزم نقصان بود واین
بر خدای تعالی صفت او روا نیست والعلم وازین صفات
ازلیه یکی علم است واین علم صفتی است ازلی که منکشف وهویدا می
شود معلومات در وقت تعلق این صفت بآن معلومات
والقدرة ودیگری ازان صفات قدرتست وقدرت صفتی است
ازلی که تاثیر میکند در مقدورات در وقت تعلق این صفت
بان مقدورات والحیوة ودیگر ازان صفات حیواتست وحیات
صفات ازلی که موجب صحت علم میشود والقوة واین نیز قوة
بمعنی قدرتست والسمع ودیگر سمع است ازان صفات واین سمع
صفتی است که تعلق میگیرد بمسموعات والبصر ودیگری ازان
صفات بصر است وبصر صفتی است که تعلق میگیرد بمبصرات ولازم
نمی آید از قدم این صفات قدم متعلقات این از جهة آنکه
میتواند بود که صفت قدیم باشد وتعلق او حادث والارادة
والمشیة ودیگری از صفات ازلیه ارادت ومشیة است واین دو
صفت عبارتند از صفت در زنده که موجب شوند تخصیص وجود
شیء را یا عدم او را در وقت یا در اوقات مرفوع فیه والفعل

ودیگر

صفات قوة است

صفات

محدود ومحدود نیست یعنی حد ونهایت ندارد ولا معدود و معدود
نیست از جهة آنکه حد وعد مستلزم کیفیت وکمیت است ولا متجز و
متبعض ومتجزی نیست یعنی ذو ابعاض واجزا نیست ولا مرکب
ومنزه است ازین که مرکب باشد از اجزا وقبول ترکیب کند ولا
متناه ومتناهی نیست یعنی نهایت ندارد ولا یوصف بالماهیة
وصف کرده نمیشود بماهیت یعنی بمجانست اشیا ولا بالکیفیة
ووصف کرده نمیشود بکیفیت یعنی بچگونگی از رنگ وطعم و
بوی وغیران از کیفیات زیرا که وی بیچون وبیچگونه است ولا
یتمکن فی مکان وجایگیر نیست در هیچ مکانی زیرا که آفریننده مکان
وجهت وآفریننده پیش از آفریده باشد ولا یجری علیه زمان وجاری
نمی شود بر حضرت او هیچ زمانی زیرا که با همه زمانها وبعد از همه زمانها
موجود است ومستغنی است از همه زمانی وهیچ زمانی ظرف او نیست
از جهة آنکه زمان عبارتست از متجددی که اندازه کنند با متجددی
دیگری را والله تعالی متجدد نیست بلکه قدیمست واین صفات تنز
یهی مذکوره بعضی مستلزم بعضی اند ومغنی از ذکر ایشان از برای تفصیل
وتوضیح است ولا یشبهه شیء ومشابه نیست حق سبحانه وتعالی را هیچ شیء د

یعنی هیچ چیزی قایم مقام او نمی شود و هیچ صفتی از صفات زیرا
که ذات و صفات او قدیم است و ما سوای حادث یعنی ذات و صفات
ما سوی حادث هست و الله تعالی قدیم است پس حادث قایم مقام
قدیم و مماثل قدیم نباشد و لا یخرج عن علمه و قدرته شیء و هیچ چیز بیرون
نیست از علم و قدرت خدای تعالی هیچ چیز و الصفات الازلیة قایمة
بذاته و خدای تعالی راست صفتهای ازلیه یعنی غیر حادثه که آن صفات
قایم هست بذات خدای تعالی و قید ازلیه از برای رد مذهب کرا
میه هست که نزد ایشان صفات حادثه هست و قید قایمه بذاته رد
مذهب معتزله هست که ایشان میگویند که صفات قایم بذات نیست
و هی لا هو و لا غیره و این صفات خدای تعالی نیست عین ذات
و نیست غیر ذات اما آنکه نه اوست زیرا که صفت عین موصوف
نباشد و آنکه گفتیم غیر او نیست زیرا که غیر چیزی را گویند که نسبت
بغیر وی فنای این با بقای آن تواند بود و یا عدم یکی با وجود
دیگری ممکن تواند گشت و این معنی بر خدای تعالی و صفات او
روا نباشد و نیز هیچ صفت از صفات خدای تعالی عین آن صفت

دیگر

و دیگر از صفات ازلیه فعل هست یعنی کردن و التخلیق و دیگری تخلیق
است و تخلیق بمعنی تکوین هست یعنی هست کردن و الترزیق و دیگری
از آن صفات ترزیق هست یعنی هست کردن روزی و الکلام و دیگری
از آن صفات کلام هست و این کلام صفتی است ازلیه که تعبیر کرده
میشود از آن صفات ازلی بنظمی که مسمی بقرآن است که مرکبست از
حروف و هر کسی که امر کند و نهی کند و خبر کند در نفس خود معنی
می باید بعد از آن بر آن معنی دال نصب میکند از کتابت یا اشارت
یا عبارت و آن معنی یعنی کلام نفسی غیر علمست از برای آنکه انسان
خبر میکند بچیزی که علم ندارد بآن بلکه عالم هست بخلاف آن و هو
متکلم بکلام هو صفة له و حق سبحانه سخن گوینده است بکلام
که کلام صفت است مر حق سبحانه و تعالی را ازلیه که آن صفت ازلیه است آن
از جهة آنکه حادث ممتنع است که صفت حق سبحانه و تعالی باشد لیس
من جنس الحروف و الاصوات نیست آن کلام از جنس حروف و اصوات
از جهة آنکه این حروف و اصوات حادث اند و کلام حق تعالی
قدیم و هو صفة منافیة للسکوت و الآفة و آن کلام حق سبحانه
و تعالی را صفتی هست یعنی معنی است قایم بذات او که منافی است

للسکوت

سکوت را یعنی ترک ارادت تکلم را بان منافی عدم قدرت تکلم را
بان معنی والله تعالی متکلم بها آمر ناهی وحق سبحانه وتعالی تکلم
کننده است بان صفت کلام یعنی بان معنی نفسی وفرماینده
است ببعضی امور درین کلام ونهی کننده است از بعضی دیگر
مخبر خبر کننده است درین کلام از اخبار غیبی والقرآن کلام
الله تعالی غیر مخلوق وقرآن کلام حق سبحانه وتعالی است غیر
مخلوق است وقرآن را مقید ساخته بکلام حق سبحانه وتعالی تا
معلوم شود که این قرآن که کلام ماست دالست بران کلام قدیم
این دال مخلوق است وان مدلول قدیم همچنانکه کتابت حا
دث است ومکتوب قدیم وسمع حادث است ومسموع قدیم وحفظ
حادث است ومحفوظ قدیم وقرائت حادث است ومقروء قدیم و
هو مکتوب فی مصاحفنا واین قرآن که کلام حق تعالی است
وکتابت آن حادث است المقروء بالسنتنا خوانده شده است بر زبانهای
ما المحفوظ فی قلوبنا حفظ کرده شده است در دلهای ما مسموع
باذاننا شنوانده شده است بگوشهای ما غیر حال فیها حال انکه غیر حا
لست قرآن یعنی حلول کننده نیست ونزول کننده نیست در مصاحف

واذان

واذاننا والسنتنا وقلوبنا مولانا شهاب الدین هندی رحمه الله
در رساله مناقب سادات که از مصنفات ویست آورده که چون
اکثر قرآن نازل شد اشارت نبوی چنان شرف نفاذ یافت که
تا بهر جائی برند وباطراف عالم رسانند اولا چون بفارس رسانیدند
فارسیان تعظیم وتکریم وی نمودند وقرآن را بر سینه نهادند وشرا
یط خدمتکاری کما حقه بجا آوردند وسلمان فارسی را رضی الله عنه
با دلدل وماریه قبطیه بهدیه فرستادند وچون بترکستان بردند
جفا وقان ترک تکلیف کرده بر سر نهادند وتحفه وهدایا
بآنحضرت فرستادند وچون بهند بردند اهل بلاد سیاه کلام الله
را در زیر پا نهادند ومع هذا برین بسنده نکردند بر گردن سگ
بستند وآن ناپاکان سیاه روی بی ادب نسبت بکلام حضرت
صمدیت بی ادبی نمودند لاجرم چون کیفیت این واقعه بسامع
حضرت نبویه رسید بر فارسیان دعا کردند که ایشان مقبول
دلها وصادق سینها باشند تا قیامت محب من وخاندان من
از دلهای ایشان نرود وترکان سران وسروران باشند وچون
باهل هند رسید فرمود که ایشانرا اولاد اخیار ترا خوار کنند یا آنکه همیشه

ثم ارسال

خوار باشند و هر یک با دیگری دشمنی کنند و هیچ کس از ایشان بزرگ
نگردد و بزرگ زاده ایشان خوار شود و در ایشان نباشد خواست
میان
که لشکر آرد ببغض تغیس با این گروه بمقدار کارزار کنند که جبرئیل
علیه السلام آمده گفت یا رسول الله هند زمین نجس است اقدام با
که ترا لایق نیست از آدم تا این دم هیچ نبی و ولی دران زمین قدم
نمانده اما بسبب این بیحرمتی که ایشان بکتاب خداوند نمودند
بعان توا از ایشان انتقام کشند و دمار از نهاد ایشان برآرند
زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کرده باطراف عالم فروشند و بلده
کی فرمایند پس آنحضرت دست نیاز بدرگاه بی نیاز برآورده گفت
ملکا ذوالجلالا اگر اهل هند کسی کماری که دایما از ایشان اسیر و
فرزندان آنهارا دستگیر کنند لاجرم ببرکت دعای آن سرور
صلی الله علیه وسلم چنین است که تا روز قیامت اسیران ایشانرا
می برند و باطراف عالم میفروشند و بنده کی میفرمایند والتکوین
صفة الله تعالی ازلیه و تکوین یعنی بیرون آوردن معدوم از
عدم بوجود و این فعل و خلق و تخلیق و ایجاد و اختراع و

احداث

و احداث گویند صفت خدای تعالی است و ازلیت از جهة آنکه
ممتنع است که حادث قایم بذات قدیم باشد و هو تکوینه للعالم و
لکل جزء من اجزایه و این تکوین که صفت ازلی حق است که رکن
حق تعالی است مر عالم را و هر جزو از اجزای عالم را بل لوقت
وجوده بلکه وقت وجود آن اجزا را و هو غیر المکون عندنا و
آن تکوین غیر مکون است و وجه این ظاهر است والارادة صفة الله
تعالی ازلیة قایمة بذاته و ارادت صفت خدای تعالی است قایم
بذات او چنانچه گذشت و ذکر قایما اینجا از جهة تحقیق و تاکید است
و رؤیة الله تعالی فی العقل و واجبة بالنقل و دیدن خدای
تعالی جایز است بعقل و واجب بنقل یعنی عقل را هر وقت که
بطبع او گذارند تجویز دیدن خدای تعالی میکند و او را محال
نمی شمرد و بحسب نقل خود واجب زیرا که ادله سمعیه بصحت رسیده
ادله در
که مومنان ببینند خداوند جهان در بهشت بی تشبیه و مجازات مترف
شوند اللهم ارزقنا چنانکه می شناسیم متعالی از مشاکلت
وجهات
و جهات و قد ورد الدلیل السمعی بایجاب رؤیة المومنین الله
وجهات در

تعالي في الدار الاخرة دوارد شده است دليل سمعي باثبات ديدن
مؤمنان الله تعالي را در آخرت چنانچه حق سبحانه وتعالي فرموده كه
وجوه يومئذ ناضرة الي ربها ناظرة يعني رويهاي در روز قيامت
شادان وتازه به پروردگار خود نظر كننده باشند وحضرت رسالت
صلى الله عليه وسلم انكم سترون ربكم كما ترون القمر ليلة البدر
يعني بدرستي كه زود باشد كه ببينيد شما پروردگار خود را چنانچه
مي ببينيد ماه را در شب چهارده واين حديث مشهور است وبيست ويك
كسي از اكابر صحابه اين حديث را روايت كرده اند يرى لا في مكان
ولا على جهة من مقابلة واتصال شعاع او ثبوت مسافة بين
الرائي والمرئي پس ديده شود حق سبحانه وتعالي را نه در مكان و
نه بر وجهي كه آن مقابل باشد يا اتصال شعاع يا ثبوت مسافت
ميان رائي بيننده است وميان حق سبحانه وتعالي كه مرئيست و
ديدار خداي تعالي از همه اين كيفيات منزه است وبعضي آيات قرآني
مشعر بآنست كه رويت درين عالم نيز ممكن است ازين جهة نيز اختلاف
كرده اند كه در شب معراج حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم ديد

يابند اما در خواب بسياري از سلف ديده اند وآن نوعي از مشا
هده است بقلب نه بچشم وتحقيق اين سخن در خلاصة الشرح نموده ايم
آنجا طلب بايد نمود والله تعالى خالق الافعال العباد كلها
من الكفر والايمان والطاعة والعصيان والله تعالي خلق
كننده است فعلهاي بندگان را همه از خواه كفر وخواه
ايمان وخواه طاعت وخواه عصيان خلاف مر معتزله را كه ايشان
ميگويند كه بنده خالق افعال خود است وآية كريمه والله خلقكم
وما تعملون ظاهر است در رد مذهب ايشان يعني الله تعالي بيا
فريد شما را وعمل شما را بدانكه هرچه در عالم است از اجسام و
اعراض خير وشر كفر وايمان طاعت ومعصيت مجموع آفريدهٔ خدا
وند است سبحانه وتعالي بقدرت وارادت او است وامام الحرمين
وحكما بر آنند كه افعال بندگان واقع است بقدرتي كه حق
تعالي آفريده است در بندگان ومعتزله بر آنند كه كفر ومعصيت
اگر مراد خداي باشد لازم آيد كه كافر وعاصي مطيع باشند

بکفر وعصیان خود زیراکه طاعت حاصل کردن مراد مطاعست
جواب آنست که طاعت موافقت امر است وامر غیر عادت است
وهی کلها باراده الله تعالی ومشیته وآن افعال عباد همه آن
بارادت ومشیت خدای تعالی است یعنی بخواست اوست وپیشتر
مذکور شد که معنی ارادت ومشیت یکی است وبحکمه بحکم خدای
تعالی است همه افعال یعنی بامر کن موجود شده است وبقضیته
وبقضای اوست یعنی بحکم مبرم اوست وتقدیره وتقدیر او
یعنی باندازه که خدای تعالی کرده است واگر گویند که چون همه
چه در ازل قسمت شده است جمله بتقدیر حق است وبان کس البته
خواهد رسید پس کافر را در کفر ورزیدن هیچ گناه نباشد زیراکه
کفر در ازل نصیب وی شده است جواب گوییم که مشیت تابع علم است
وعلم تابع معلوم چون خدای تعالی بعلم قدیم میدانست که استعداد
کافر مقتضی کفر است اعطای ایمان منافی حکمت وعدل می بود لا
جرم کفر را بکافر داد وایمان را بمومن ونیز اگر کسی مقدمه گوید که

کفر

کفر چون بقضای اوست ورضا بقضا واجب پس رضا بکفر
واجب باشد وحال آنکه رضا بکفر کفر است جواب که کفر مقتضی
است نه قضا وقضا که فعل حق است رضا بان واجب است اما
کفر که فعل بنده است رضا بان متعلق نیست بلکه آن غیر مرضی است
در معتمد توربشتی میگوید که قدریان خیر وشر را به بنده اسناد می
کنند وشرط اول آیه ما اصابک من حسنة فمن الله بر ایشان
حجت است وایشان را قدری بجهة آن گفته اند با آنکه اثبات قدر ما
می نماییم ما اثبات در حق پروردگار می نماییم جل جلاله وایشان در
حق خود کذا فی المعتمد وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود
که قدریان گبران این امتند که اگر بیمار شوند بعیادت ایشان مروید
اگر بمیرند بجنازه ایشان حاضر مشوید واگر زن خواهند بدیشان
مدهید ونسبت ایشان بگبران از آن فرمود که گبران میگویند که
هرچه خیر است نور می آفریند وهرچه شر است ظلمت بدآنکه قدر
یان را چند شبهه است که برین اعتقاد فاسد میدارند وهر یک را

بیان صفت ... قدریه یعنی شیعه

آفریند را

جوابیست ازان جمله یک شبهه انست که ایشان میگویند که
چون حق تعالی دانسته بود که چه خواهد کرد و انچه خواهد با
رادت و مشیت او خواهد بود و بلا بود که گفتند که این ممکن و حال
انکه میداند که خواهد کرد و بمشیت او خواهد جواب انست که این
نهی مبتنی بر حکمت هست عقول از ادراک آن حکمت عاجز است
و قیاس کار خداوندی بر کار خود کردن از غایت بلاهت است
لا یسئل عما یفعل صفت جلال اوست یفعل الله ما یشاء و یحکم
ما یرید نعت کمال او و در مناقب آورده است که اول کسی که
این معنی در خاطرش خطور کرده و در قدر سخن گفت عزیر
پیغمبر بود علیه السلام بحق تعالی مناجات کرد و گفت الهی
طایفه را می آفرینی و جمعی را از ایشان راه می نمائی و فرقه طر
هدایت کرامت میفرمائی و ثواب و عقاب برین متفرع میگردا
نی خطاب آمد که یا عزیر دیگر این حکایت معروض نگردانی
که زبان حکمت جویان را درین باب تیغ بی دریغ سیاست قطع

فرمودیم

زیرا
کرد
نعت

فرموده ایم باز در خاطر عاطر او خلجان این معنی پدید آمد
دیگر باره بحق تعالی مناجات کرد وحی آمد که یا عزیر ترک این
سوال میکنی وگرنه نام ترا از جریده انبیا محو کنم گفت خداوندا
ازین معنی ملول خاطرم و بحکمت این خاطر نیستم چه بودی اگر
همه بندگان خود را در طریق هدایت بر سبیل عنایت با ایمان و
طاعت خود راه نمودی و بر روی هیچ یک در ضلالت و شقاوت
بدست اضلال و غوایت نگشودی چنانچه اهل آسمانها را از محض
توفیق بطریق تحقیق دلالت فرمودی و در کنف عصمت و ستر
عفت خود محفوظ داشتی اهل زمین را هم چنین نیافریدی خطاب
آمد که ای عزیر ترا با سباب ربوبیت ما چکار این وعده از
خاطر مبارکش بیرون نمیرفت حق تعالی چند سالش بمیرانید و بعد از
انش بر انگیزانید و خطاب کرد که چند گاه است که ازین بساط زنده
کانی گفت امانی بیرون بردی و باز بحقیقت اول بار گشتی گفت روزی
باشد یا بعضی از روز در آفتاب دید از ان مقام که ابتدای موت

بود تا بوقت تکلم چیزی تفاوت داشت کف شاید روز
تمام نگذشته باشد بعضی گذشته بود حق تعالی فرمود که ای
عزیر کسی که صد سال را از یکساعت باز نشناسد ومائة عام یوما
من الایام نپندارد و را ابراسرار ما چه اطلاع بطعام وشراب خود
نظری کن که با وجود لطافت بواسطه مرور ایام ودهور
تغرف با دو آفتاب یکذره در وی تغیر راه نیافته ولا
خرمای تر د تر بود و بروایتی عصیر و حمار خود را به بین که با وجود
کثافت مرده و استخوان ها سفید گشته این قدرت کر است که طعام
وشراب لطیف بسلامت نگاه دارد صد سال و حمار کثیف را فانی
کرد اند پس وقتی که حقیقت این اسرار بر انبیا مکشوف نکرده باشند
بهر ناقص عقل عاجز رای کی ظاهر کرداند وللعباد افعال
اختیاریة یثابون ویعاقبون علیها دو مرشد کان را افعالها
اختیاری هست که ثواب می یابند بسبب آن اگر طاعت باشد و
عقوبت کرده می شوند بر آن اگر معصیت باشد خلاف مر جبریه را

که

الایام

که اختیارات نمی کنند از برای عباد و میگویند حرکات عباد
مثل حرکات جماد است و بطلان مذهب ایشان ظاهر است و فرق
بسیار است میان حرکت مرتعش و غیر مرتعش و حرکت نایم و غیر
نایم والحسن منها برضاء الله تعالی وانچه خوب است ازین افعال
برضاء خدای تعالی است والقبیح منها لیس برضایه وانچه بد است
ازین افعال نیست برضاء خدای تعالی اگرچه بارادت و
مشیت و تقدیر اوست و معتزله میگویند که شر و افعال قبیحه
باراده و مشیت حق تعالی نیست همچنانکه برضا نیست والاستطا
عة مع الفعل وهی القدرة التی یکون بها الفعل و توانا
یی مقارن فعل است در وجود و آن استطاعت در حقیقت قدر
تی است که موجود می شود بسبب او فعل و جمهور بر اینند که شرط
در وجود فعل را و علة او نیست و حقیقت آن خفی است که خلق
میکند خدای تعالی در وقت قصد کسب فعل بعد از وجود
اسباب و آلات پس اگر قصد فعل خیر کرد حق تعالی قدرت

والقبیح

صفحه ۱

قدرت آن حیثیت

آن فعل خیر در وایجاد میکند و اگر قصد شر کرد حق تعالی
گر فعل شر در وایجاد میکند و ازین حیثیت مداهنت و عقاب
بوی عاید میشود که قدرت فعل خیر را ضایع کرده است ترک
قصد ان خیر و یقع هذا الاسم علی سلامة الاسباب والآلات
والجوارح و واقع میشود این اسم یعنی استطاعت بر سالم بودن
اسباب و آلات و جوارح چنانچه در آیهٔ کریمهٔ ولله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا واقع شده که مراد سلامت
الات اسباب و جوارح است وصحة التکلیف یعتمد هذه الاستطا
عة وصحت تکلیف معتمد و مترتب برین استطاعت است که
سلامت اسباب و آلات است ولا یکلف العبد بما لیس فی
وسعه و تکلیف کرده نمیشود بنده بانچه در وسع و قدرت و طا
قت او نیست خواه ان چیز ممتنع باشد همچون جمع ضدین و خواه
ممکن همچون خلق جسم اما انچه ممتنع باشد بنابرین که علم خدای
تعالی برخلاف ان تعلق گرفته است بنده بان مکلف گشت

مثل

مثل کفر کافری که خدای تعالی میداند که بران خواهد مرد و طا
عت عاصی که حق تعالی میداند که بران خواهد مرد ان کافر
مکلفست بایمان و ان عاصی بطاعت و ترک عصیان و این
از قبیل تکلیف ما لا یطاق نیست و ما یوجد من الالم فی المضروب
عقیب ضرب الانسان والانکسار فی الزجاج عقیب کسر انسان
وما اشبهه کل ذلک مخلوق الله تعالی و انچه موجود میشود از الم
در ان کسی که ضرب بروی واقع شده بعد از زدن انسان مرو
را و انچه موجود میشود از شکسته شدن در ابگینه بعد از شکستن
انسان مر ورا و مانند این همچون موجود شدن موت بعد از
قتل انسان مر مقتول را همه اینها که مذکور شد از الم و انکسار و
غیر ان از خداست زیرا که خالق جمیع ممکنات حق سبحانه و تعالی
است لا صنع للعبد فی تخلیقه نیست صنعی مر بنده را در خلق کردن
ان ممکن والمقتول میت باجله و کشته شده میت باجل خود است
و اجل او یعنی مدت موت او منقطع شده است همچنانکه معتزله

کمان برده اند و از برای تایید این مسئله در مذهب معتزله
میغر باید که والاجل واحد یعنی اجل هر شخصی متحد است متعدد
نیست و این رو مذهب فلاسفه نیز میشود که ایشان میکویند
که هر حیوانی را اجل طبیعیت که ان وقت موت اوست باین
که بتحلیل رود و نابود شود و رطوبت و حرارت غریزی او ی
یعنی خلقی او و اجل اخترامی نیز ثابت کرده اند یعنی قطعی
که بجب افات و اغراض ست والحرام رزق و حرام رزقست زیرا
که رزق ان چیزی را میکویند که حیوان انرا غذا سازد و خدای
تعالی باو رساند خواه ان چیز حرام باشد خواه حلال خلاف مر
معتزله را که نزد ایشان حرام رزق نیست و کل یستوفی رزق
نفسه حراما کان او حلالا و هر کسی بتمامی می رساند و غذا میسازد
انسان
رزق خود را خواه حرام باشد خواه حلال ولا یتصور ان لا یاکل
رزقه و تصور کرده نمیشود این که نخورد همه انسان رزق
خود را بتمام او یا کل رزق غیره یا بخورد رزق غیر خود را از جهت

انکه

انکه خدای تعالی انچه تقدیر کرده است که غذای شخص شود
واجبست که انرا بخورد و ممتنع است که انرا دیکری بخورد والله تعالی
یضل من یشاء و یهدی من یشاء و خدای تعالی است که کمراه
میکند هر که را میخواهد و راه می نماید هر کرا میخواهد و ما هو الاصلح
للعبد فلیس ذلک بواجب علی الله تعالی و انچه اصلح و بهتر است
مر بنده را ان واجب نیست بر خدای تعالی رسانیدن ان بنده
که اکر واجب بودی سوال و طلب را فایده نبودی و درین مسئله
خلاف کرده اند معتزله و عذاب القبر للکافرین و لبعض عصاة
المومنین و تنعیم اهل الطاعة فی القبر و عذاب قبر مر کافرانرا
مر بعضی عاصیان مومنان را و تنعیم اهل طاعت در قبر
در کیفیت عذاب قبر علمارا اختلافست بعضی برانند که عذاب
قبر روح تنها راست بی مشارکت تن و بعضی برانند که روح
و تن هر دو راست همچنانکه در قیامت هر دو را خواهد بود
اینجا نیز هر دو را باشد و بعضی کویند که حق تعالی یک عضو

صفت عذاب قبر

بنده را در قبر عذاب میکند چنانکه الم ان بسایر اعضاء دیگر
برسد اما الحجة الاسلام غزالی و بسیاری از علماء دین بر انند که
عذاب حق ست مر همه کافران و مشرکان و منافقان و بعضی از
عاصیان مومنان را وانرا بعذاب روحانی قرار داده اند و
نظیر ان آورده اند که مثلا شخصی در باغی باشد که انجا انواع ریا
حین و آبهای روان باشد و او بر تخت راحت باستراحت تا
مشغول باشد در خواب می بیند که او را در تنور اتش می اندازند و یا
میکشند و بدین سبب هول بسیار میخورد و آنچه وی در خواب
مشاهده میکند اصلا در باغ موجود نیست و ان روح ویست که
ان معنی در خواب مشاهده میکند و اما مکروه و ناخوشی بوی
میرسد و مثال راحت خیر چنانست که مثلا شخصی در خانهٔ تاریک
خفته باشد بر روی خاک تنها می بیند که در باغ و بوستانیست که
در انجا انواع گل و ریاحین و نعمتها و آبهای روان و ماه رو
در خدمت وی استاده و او در عین راحت و لذت که ناگاه بیدار

شود

شود و بداند که انها در خواب میدیده و دران خانهٔ تاریک از
انها هیچ موجود نیست بلکه ان روح وی بوده که انها مشاهدهٔ
وی میکشته و این مثالست مر عذاب قبر را اما عذاب آخرت روح
و تن هر دو را باشد و در زاد المعقولین آورده که پیری هفتاد سال
گور کندی روزی بزرگی از وی پرسید درین مدت که این کار
میکنی از عجایب خاک چه دیدی گفت روزی گور میکندم در
گور دیگر سوراخ شد نظر کردم مرده دیدم همه اعضای وی
خاک شده بود الا یک استخوان پای وی بود که تر مانده در گوشهٔ
آن خاک نشسته ساعتی فساعة می آمد و آن پای را نیش میزد و
میرفت و ان پای در طپیدن می آمد و از طپیدن که باز می استاد
ان گزدم باز آمدی نیش میزد و میرفت و بدین طریق او را عذاب
میکرد دوم مثل اینست انکه بزرگی گفت بطبیبی بیمار رسیدم
شده بود و مردم بسیار می مردند بعضی از عوام گفتند که اول مرده
را سر قبرش باز کنید تا به بینم مبادا که کفن در دهان کشیده باشد

کفتند اول فلان زن حمامي مرده است چون سر خاک وي باز کردند
از سر تا قدم وي را سوخته و انکشت شده ديدند و قبر را مي [illegible]
و بعبرت بروي مينکريستند و مي کريستند و بعذاب کور اقرار و اعتراف
مي نمودند و سوال منکر و نکير ثابت بالدلايل السمعية سوال
منکر و نکير ثابت شده است بدلايل سمعيه سيد ابو شجاع رحمه الله فرموده
که کودکان و انبيا را نيز نزديک بعضي سوال در قبر خواهد بود و در بعضي
کتب آورده که علما در سوال فرزندان کفار توقف کرده اند و پيغمبران را
چنين سوال کنند علي ما ذا ترکتم امتکم يعني امتان خود را بر چه کذا
شتيد و دلايل بر اثبات عذاب قبر بسيار است از الجمله يکي اين آيه کريمه
است که النار يعرضون عليها غدوا و عشيا و يوم تقوم الساعة ادخلوا
آل فرعون اشد العذاب يعني عرض کرده مي شود کفار آل فرعون
در صباح و شبانگاه بر آتش و در روز قيامت در آرند ايشان را در سخت
ترين عذابي و آيت ديکر در اثبات اين مدعا آنست که اغرقوا فادخلوا
نارا اغرق کرده شدند پس در آورده شدند در آتش و از احاديث

وسر در آن [illegible] قبر سياه

يوم

بر

اِستنزهوا

بر اثبات عذاب قبر يکي اين حديث است که حضرت رسالت صلي الله
عليه و سلم فرموده اند تنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه
يعني خود را پاکيزه داريد از بول که بتحقيق بيشتر عذاب قبر از جهة [illegible]
جاه خواهد بود و دوم حضرت رسالت صلي الله عليه و سلم فرموده اند که
القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران يعني قبر بوستانيست
از بوستانهاي بهشت يا مغاکي است از مغاکهاي دوزخ نعوذ بالله
و دليل بر اثبات سوال منکر و نکير آنست که در مصابيح و مشارق و
صحيحين و عقيده مولانا حافظ الدين و غيران آورده است که حضرت
رسالت صلي الله عليه و سلم فرموده که چون بنده را در قبر نهند و مردم
از سر قبر باز کردند ميت آواز کفش ايشان مي شنود که مي روند منکر
و نکير در قبر بنده در آيند و ايشان دو فرشته اند سياه رنگ کبود چشم
باشند و او را بنشانند و از وي سه چيز سوال کنند اول من ربک
يعني پروردکار تو کيست و ما دينک کدام دين است دين تو و من
نبيک و کيست پيغامبر تو فيقول ربي الله پس کويد ميت اکر مومنست

پروردگار من حق تعالی است و دین الاسلام و دین من اسلام است و
[من] نبی محمد صلی الله علیه وسلم و پیغمبر من محمد است علیه السلام چون بنده مو
[این کلمات] بگوید گویند نم کنوم العروس یعنی خواب رو همچو خواب رفتن
عروس بخسپ تا در روز قیامت و گور وی پر نور کنند و هفتاد گز در
هفتاد گز گشاده کنند و بروایت [یعنی] این مقدار که نظر او بر بهشت افتد
و دری از بهشت در قبر او بگشایند تا روح و راحت بهشت بوی میرسد
و حله از حلهای بهشت در وی پوشانند و بعضی از اهل مذاهب
باطله انکار عذاب قبر کرده اند و گفته اند که میت جمادیست و او را
که عذاب نمیکنند و اهل سنت و جماعت جواب گفته اند که رواست
که حق تعالی خلق کند در جمیع اجزای میت یا در بعضی اجزای او نوع
از حیات که بآن ادراک الم یا تنعم [کند] و لازم نیست که روح در بدن
او در آرند یا حرکت کند یا اضطراب کند یا اثران نمودار شود
حتی که کسی که در آب غرق شده است یا او را ددان خورده اند یا او
را بر دار کرده اند عذاب کرده میشود اگرچه ما بران مطلع نمیشویم

و در

و در عقیده حافظیه آورده که چون بنده مومن گناه کار در شب
جمعه یا روز جمعه بمیرد او را در قبر نهند قبر او را بیفشارد و یکساعت او
را عذاب کنند بعد ازان تا روز قیامت او را عذاب گور نباشد
اما اگر بنده مومن گناه کار در غیر شب جمعه بمیرد تا جمعه دیگر نیامده [او را]
عذاب کنند و چون روز جمعه شود عذاب گور از وی بر دارند تا روز
قیامت او را عذاب نکنند و اگر منصف از سر انصاف در سایر غرایب
و عجایب مصنوعات و مخلوقات نظر اندازد و از وی تحقیق تامل
و تدبر نماید بیقین بداند که کمیت خواص و کیفیت اختصاص هر یک
از افراد مکنونات بصورت معین و هیاتی مخصوص از حیز ادراک جز
وی بیرون است بلکه همه دقایق عالم را از قبیل خوارق عادات و از
جمله متبعات شناسد و البعث حق و بر انگیختن در قیامت حق [است]
از جهة آنکه حق سبحانه تعالی فرموده است ثم انکم یوم القیامة [تبعثون]
بدرستی و راستی که شما ای آدمیان در روز قیامت بر انگیخته شوید و
جای دیگر فرموده الله تعالی شانه قل یحییها الذی انشاها اول

فی صفت مردن در روز جمعه

از حیز ادراک

مرة وهو بكل خلق عليم حرحيث درين معني وهرجه مخبر صادق
ازان خبر دهد ممكن البته صدق وودر بيان ايمان بروز قيامت
اكر ببسط سخن كنيم دفترها بايد نوشت شمهٔ ازان در كتاب
انيس الواعظين ايراد نموديم انجا ببعضي از ضروريات اكتفا
كنيم انشاء الله تعالي بدانكه اعتقاد اهل سنت وجماعت نصرهم
الله سبحانه وتعالى انست كه حضرت جلال احديت جل اسمه ابدان
ريزيده واستخوان هاء بوسيدهٔ مرده كانرا جمع كند از زير زمين واز بر
زمين واز قعر درياها واز شكم حيوانات وازان كالبد اول چنانچه
جزدي ازان كالبد بكالبد ديكر متبدل نشود وچون ترتيب قوالب
برطريقهٔ سابقه بكمال قدرت خود بنمايد اعادهٔ روح وي بهمان
كالبد كه در دنيا داشته است متحقق كرداند تا بجدي كه بچه كه در شكم
مادر بوده وروح ببدن وي متعلق كشته وپيش از وضع حمل
ساقط شده ويا در شكم مادر بوده كه مادر فوت شده انرا نيز زنده
كرداند وهر كه انكار بعث كند از جملهٔ كافران بود نعوذ بالله

منها

منها وسبب انكار بعث عدم معرفتست بقدرت الله تعالى كه هرچه
عقل ناقص بكنه ان نرسد از جملهٔ محالاتش بپندارد وودرين تامل
نميكند كه حق تعالي اوراق سموات واطباق ارضين با اين عظمت
وجسامت ايشانرا از كتم عدم بفضاي عالم وجود اورده واز
ايجاد آن عاجز نيامد از افريدن ادمي واعادهٔ او نيز عاجز نيايد و
مقرر است كه چون حق تعالي متفرد است در همه خلق موجودات
اعادهٔ انها در نشاهٔ ثانيه عجيب ترنيست از ايجاد در نشاهٔ اولى زيرا
كه ايجاد از هيچ بود واعادهٔ ان با وجود از جزئي كيشيء كه از لاشيء
همچنين اشخاص عجيبه وصور غريبه ايجاد تواند نمود بازاعاده ان
با وجود بقاي اجزاي وي لابد اسان تر وممكن الوقوع تر تواند
ودر خلق ادم عليه السلام كه از خاك افريد وازطين وحما مسنون
وصلصال كالفخار كردانيد چون جان در وي در دميدان حا
سفال بشكل كوشت وخون ورك وي كشت پس چرا محال داري
كه بعد از مرك اناني كه خاك كشته باشند بار ديكر روح در كالبد ايشان

در نشئه

بود

در دم دو بهمان هیئت باز کردانند و حشر اجساد با ارواح در روز
قیامت واجبست زیرا که حق سبحانه و تعالی بنده کان خود را
بعبادت خود دلالت کرد و بمحاسن اخلاق و صالح اعمال امر کرد
و بعضی در طاعت کوشیدند و بعضی عصیان نمودند بعضی صا
لح کشتند و بعضی طالح آمدند بعضی مومن شدند و بعضی کافر
کشتند اگر اینها را معادی دیگر نبودی که تفاوت میان شا
کر و کافر مطیع و عاصی پیدا شدی از حکمت دور بودی و ما از
مومنان کسان را می بینیم که مدت حیات برنج و مشقت و انواع بلاها
و محنتها کذرانیدند و از کافران بر خلاف این اگر حساب همین حیات
دنیویه بودی و برین ختم شدی و داد مظلومان از ظالمان استیفا
نمودی در حق این طایفه ظلم بودی والله لا یرید ظلما للعباد و
باید که ایمان آری که روح و کالبد محشور خواهد شد زیرا که در طاعت
و معصیت و میثاق و تکالیف هر دو باید که شریک باشند و چون امر
و نهی و وعده و وعید بر هر دو شده است روا نباشد که یکی بدان

کوشیدند دا

مثاب

مثاب یا معاقب باشد و دیگری و روا نباشد که کالبد غیر آن
کالبد باشد که در دنیا بود زیرا که ثواب و عقاب بهمان کالبد و
همان روح متعلق کشته است و باید دانست که هر ذی روح از
آدمی و جن و انس و ملایکه و حیوانات بری و بحری و مجموع را حشر
کنند حیوانات نامکلف نه از بهر بعاست و نه ثواب و نه عقاب
بلکه از برای قصاص است تا هر حیوانی که بر دیگری ظلم کرده است
مثلا گوسفند شاخ دار مر بی شاخ را گزندی رسانیده و بی شاخ را
شاخ دهند تا قصاص خود را از وی بستاند و دیگر تا عوض دردی
که بکشتن ایشان رسیده باشد و خواری که به پوست کندن و پاره پاره
کردن دیده باشند بلذت حیات و تمام کردن خلقت ایشان تدارک
نموده شود پس ایشان بی الم کشتن و شدت جان کندن بحال فنا
باز برند و خاک شوند بعد از آن همه خلایق را بجهت حاضر کردانند که
موقف عرض و حسابست و آن موقف را ساهره گویند و ساهره
در لغت روی زمین است یعنی بعد از آنکه در شکم زمین بودند

صفت حشر خلایق

برروي زمين جمع شوند ودر بعضي روايات هست كه ساهره موضعيت
دربيت المقدس كه محشر انجا خواهد بود يعني ان زمين را كشاده كنند
وتبديل اين زمين بزميني شود كه در وي گناه نكرده باشند وزمين
وكوهها را ذره ذره كردانند وكوهها جون پشم زده در هوا پران
كردد واز بسياري كه برزبر يكديكر متراكم شوند بيننده كمان برد كه
وي ساكن هست ونشيب وفراز زمين را هموار كردانند وحجابهاي
ارضي ودرياها كه دوزخ از وراي آن بود برداشته شود جنانكه
دوزخ اشكارا كردد واسمانها ازيكديكر شكافته شود وافلاك
نيست كردد واسمانها را از هم بوكرديده كردانند وفرشتكان
سماء اسمانها فرود آيند وكرد خلايق صف بر صف كشند بعد ازان
وقوف از محشر بتطويل انجامد تا بجدي كه بعضي از غايت اندوه
باتش راضي شوند به پيش آدم ايند عليه السلام وازو شفاعت
خواهند تا حكم كرده شود ميان ايشان او حواله بنوح كند ونوح
بابراهيم وابراهيم بموسي وموسي بعيسي وعيسي به پيغمبر ما صلي الله عليه

وسلم

نور کرده
بدر

وسلم پس حضرت رسول ما شفاعت كند صلي الله عليه وسلم جنانكه
در صحيحين وارد هست والوزن حق وزن حقيقت ومراد از وزن
جز نيست كه با مقدار اعمال دانند وعقل از دريافتن كيفيت ان عا
جز هست جنانچه از كيفيت بيشتر از امور اخروي ودر روضة الوا
عظين جد بزركوار فقير عليه الرحمة والغفران آورده اند كه كيفيت
وزن اخروي جنان بود كه بحقيقت ترازوها بود وهر ترازوي را
دو كفه يكي نوراني ويكي ظلماني نوراني از براي حسنات وظلماني از
براي سيئات ونامه حسنات را بر مقدار حسنات كران كردانند وثنا
مه سيئات را نيز بهمين طريقه كنند تا موافق ايد اين وجه با ان حديث
نود ونه سجل وخلقان بر وفق اعمال سه فرقه خواهند بود طايفه كه
نيكوئي ايشان بسيار بود وبليه نيكوئي ايشان كران بار باشد فلاح
ايشان مقطوع بود وطايفه كه كفه حسنات ايشان بكل از خير خالي
باشد جاويد ماندن ايشان در دوزخ يقين باشد وطايفه سيوم
مخلصانند كه اصل ايمان دارند وعملهاي بد كرده اند كه منتوجب

عذاب کشته اند در برابر معاملات ایشان فرموده فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره اگر کسی سوال
کند که کافر چون از رحمت خدای تعالی بی نصیب هست اعمال او را
اگر وزن کنند چه فایده بود جواب آنست که اعمال کافران را وزن
کردن بجهت آن خواهد بود که بعضی را از ایشان گمان آن باشد که
بآن اعمال نجات خواهند یافت مثل صلهٔ رحم و اعانت ضعفا و مانند
آن چنانچه بسیاری از مومنان بآن اعمال نجات یابند چون
اعمال را در کفه نهند و کفر او را در کفهٔ دیگر همه آن اعمال نابود
گردد و میشاید که نفس کافران را وزن کنند که کفار در کفر متفا
وت باشند مثلا آنکه منکر صانعست در کفر برابر نبود با آنکه اثبات
صانع کند اگرچه اثبات او بر وجه کفر باشد و آنکه بت پرستد برابر
نبود با آنکه معتقد توحید بود ولیکن منکر رسالت رسول ما بود
صلی الله علیه وسلم پس کفر ایشان از این وجه وزن کنند که مقدار عذاب
ایشان و مآل و مقر هر یک مقرر گردد و در احادیث ثابت شده است

که در

که در هر درکه از درکات دوزخ چه طایفه خواهند بود اگرچه در قران
مبهم وارد شده هست که لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم
و همچنین مومنان در یقین بر تفاوت هست وزن اعمال ایشان از برای
پیدا کردن مقدار ثواب بود در برابر یقین و کیفیت وزن اعمال
چنان بود که بحقیقت ترازو با بود چنانچه سابقا مبین شد والکتاب
حق کتاب حق هست یعنی نامه اعمال دادن مومنان را بدست راست و
کافران را بدست چپ از پس پشت حق هست ولیکن کافران بر دو قسم اند
منکر بعث چنانکه امیة بن خلف بود مقر بعث لیکن منکر حضرت رسالت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم چون جهودان نسبت بکافر اول مقمعه
بر سینهٔ او زنند چنانکه تا به پشت وی بشکافد بعد از آن دست راست
وی را در گردن وی کنند و دست چپ وی را از سینه بیرون کشند و
پس پشت وی بر دست راست حلقه کنند و نامه را بدست چپ وی دهند و
و کافر منکر حضرت رسالت را نامه بدست چپ دهند بی شق صدر چنانچه
حق سبحانه و تعالی از آن خبر میدهد که فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف

یحاسب حسابا یسیرا یعنی انکسی را که داده شود کتاب او یعنی
نامهٔ اعمال او بدست راست پس زود حساب کرده شود حسابی آسانی
واما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعو ثبورا ویصلی سعیرا و
اما انکسی را که داده شود کتاب او را از پس پشت او پس زود باشد که
بخواند ثبور را یعنی هلاکت خود طلبد ودر آید در آتش وجای دیگر
حق جل وعلا فرموده که ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا یعنی بیرون
آریم ما که خداوندیم در روز قیامت مکتوبی که ملاقات کند آدمی
بان در حالی که منشور باشد یعنی باز کرده باشد وحکمت در نامه دادن
وامر بخواندن اقرا کتابک آنست که مردم از طول عهد وتواتر احوال
اعمال خود را فراموش کنند پس نیکوکردار بحسنات خود شادمان
گردد واین نوعی از ثوابست وبدکردار غمگین شود وترس عذاب
وسیاست قیامت بروی مستولی گردد واین نوعی از عقابست و این
نامها بدیدهٔ ظاهر محسوس گردد وکردارهای خود همه دران مثبت بینند
بروجهی که نظر کننده بر جزوی وکلی واقف گردد واین نامها را

معقول

بردن مرد

معقول گفتن نه محسوس واز حقیقت بمجاز بودن شعبه ایست از
مذهب باطله منکران حشر اجساد وبعد از وقوف بر جریدهای اعمال
حساب باشد وانبیا وفرشتگان که کاتبان اعمال بوده اند حا
ضر گردانند وفرشتگان بر اعمال ایشان گواهی دهند واعضا نیز
بر کردارهای مردم ادای شهادت نمایند واین در حق کسی تواند
بود که با وجود نامه وشهادت ملایکه اعتراف بگناه خود نکند
همچنانکه بر فواحش مصری بوده بر انکار نیز مصر باشد وحساب بنو
عی کنند که بندگان را بر خیر وشر ایشان واقف گردانند که مقدار
خردلی دانه فرو نگذارند وخود بخودی خود حق سبحانه وتعالی حساب
بندگان خود بر خودی کند ودر معتمد آورده که مومنان را خود
حساب کند وکافران را بفرشتگان حوالت کند چرا که در قران
فرموده که آنانکه مستوجب سخط اویند سخن نگویند دلیلست
با آنانکه از ایشان خشنودست سخن خواهد گفت فاما احتیاط آنست
که در وجه محاسبت قطع نمائیم وحوالت بعلم الهی جل وعلا کنیم

وآنچه فرمود وهو اسرع الحاسبين معني آنست که حساب اولين
وآخرين در علم او چون حساب يک کس است با آنکه يکدفعه خطاب
وحساب همه در يک وقت بکند نه يکي بعد از ديگري چنانکه خلق
وبعث همه در قدرت او چون خلق وبعث يک کس است وطايفه باشند
که بيحساب به بهشت روند وطايفه را حساب آسان کنند وفرقه
را حساب باز دارند وبر وي تشديد کنند واز اين فرقه بعضي فساق
مومنان باشند وبعضي کفار وليکن تشديد کفار زياده باشد و
چون بعضي مومنانکه برحمت نزديکتر اند بيحساب به بهشت روند
روا باشد که بعضي از کافران که بسخط الهي نزديکتر باشند بيحساب
بدوزخ روند والسوال حق وسوال کردن در قيامت حق است
از جهة آنکه در حديث است که حق تعالي نزديک گرداند مومن را
در قيامت بجناب قدس خود پس بنهند بروي کنف رحمت خود را
وبپوشانند او را پس بگويد او را که اي بنده من ميداني فلان گناه
را وفلان گناه را که کردي بنده گويد آري اي پروردگار من

واقرار

واقرار کند بگناهان خود بعد از آن گمان برد که بعذاب مبتلا ميشود
حق سبحانه وتعالي ميفرمايد که اي بنده در دنيا گناهان ترا آشکارا
نکردم وترا فضيحت نکردم امروز نيز ترا رسوا نگردانم اي بنده مر ترا
بيامرزيدم بعد از آن نامه حسنات بنده بوي دهند اما کافران و
منافقان را در ميان خلايق فضيحت کنند وگويند هولاء الذين
كذبوا على ربهم الا لعنة الله على الظالمين يعني اينها اند آن
طايفه که دروغ گفتند بر پروردگار خود را آگاه باشيد که لعنت خداي
بر ظالمان است والحوض حق وحوض كوثر حق است چنانکه حق
تعالي فرموده است که انا اعطيناك الكوثر يعني بدرستي که ما عطا کر
ديم ترا اي محمد حوض کوثر را حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم
فرمود که در بالاي هفتم آسمان در شب معراج جويي ديدم وبر لب
آن جوي ديدم خيمها بود از ياقوت ولولو وزبرجد ومرغان
سبز بر لب آن جوي ديدم آب وي سفيد تر از شير وخوشبوي تر از مشک
گرد کوزهاي آن مثل ستاره ها را آسمان هر که از آن آب بخورد هرگز

نساختم

في بيان فضيحت كافران ومنافقان

وسردتر از برف

حوض

تشنه نشود و الصراط حق و صراط حق است وان راهی ست از
حساب گاه پیوسته به بهشت و دوزخ در زیر این راه است و از
نجا است که حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه وسلم که انرا جسر
جهنم خوانند و تحقیق این آنست که از قران و خبر معلوم شد که
بهشت نزدیک سدرة المنتهی ست و سدره بالای هفت آسمانست و
زیر عرش و نیز بقران و حدیث روشن شده است که دوزخ تحت این جها
نست و روز قیامت چون آسمانها در نوردیده شود بهشت آشکارا
گردد و درجات بهشت بر قدرت معرفت و یقین بعضی فوق بعضی است
و حق سبحانه و تعالی در قیامت بهشت را با اهل بهشت نزدیک گر
داند و چون زمین مبدل گردد جایها از نشیب و فراز برداشته شود
از طپش دوزخ که از گرد زمین در آمده و از حرارت آن ستاره ها از افلا
ک فرو ریزد و نم در دریا نماند و همه آتش محض شود و دوزخ بر خلق آشکارا
گردد ایشان بر زمین حسابگاه باشند و فوق ایشان بهشت و تحت
دوزخ و آن راهی که انجا به بهشت باید رفت انرا صراط می نامند که

از زیر

از زبر دوزخ چون پلی از موقف قیامت به بهشت کشیده و دوزخ
در زیر آن پدید گشته و همه را البته بدان می باید گذشت پس آنانکه مطلقا
اهل سعادت شدند و پاک بقیامت آمدند چنان بگذرند که هیچ آسیب از دوزخ
بدیشان نرسد و آنانکه مستوجب عقوبت اند از صراط بدوزخ افتند
پس هر که ایمان با خود همراه برده است از آن عاقبت نجات یابد اگر
حق تعالی خواسته باشد و آنانکه بکفر رفته باشند عیاذا بالله جا
وید در دوزخ بمانند و گذشتن خلایق از صراط بر قدر مقام ایشان
باشد در بندگی خدای تعالی و انچه در حدیث آمده است که بعضی چون
برق بگذرند و بعضی چون باد و بعضی چون اسپ دوند و بعضی تیز بر جهند
و بعضی می افتند و می خیزند و بعضی بروی آتش می افتند اشارت
بدین معنی است و روشنایی هر کسی بقدر نصیب وی از شناخت حق
تعالی و اعمال صالح وی است و اعتقاد چنان کنی که این راه که
محسوس باشد خلایق انرا ببینند و از طریق صورت بدان بگذرند
و آن حدیث که در صفت صراط آمده است که باریکتر از موی است و

و تیز تر از شمشیر بعد از صحت موطی ما اول بدانست که کار صراط و گذشتن با
دیگر از مویست یعنی دشواری و آسانی گذشتن بر قدر معرفت و
طاعت و کفر و معصیت خواهد بود و تأویل آنکه از شمشیر بران تر است
آنست که حکم خدای تعالی بر اهل سعادت و شقاوت تیز از شمشیر است
والجنة والنار حق وهما مخلوقتان موجودتان باقیتان ولا
تفنیان ولا یفنی اهلهما و بهشت و دوزخ حق است و این بهشت و
دوزخ مخلوق و موجودند اکنون و باقی اند همیشه و فانی نمیشوند اهل
ایشان یعنی عدم مستمر بر اهل ایشان عارض نمیشود پس اگر لحظه بمقتضای
آیه کل شیء هالک الا وجهه فانی شوند آن فنا منافی این بقا نیست
با این معنی مذکور اما معتزله برین اند که بهشت و دوزخ موجود خواهند
شد و حالا موجود نیستند فاما قصه آدم و حوا و سکون ایشان در
بهشت و هبوط ایشان بدنیا که در قرآن مذکور است دلیل است ظاهر
بر بطلان مذهب ایشان و همچنین آیه کریمه اعدت للمتقین و اعدت
للکافرین یعنی آماده و مهیا شده است بهشت از متقیان و دوزخ

تر

یفنی اهلهما

برای

الکرام

از برای کافران این نیز ظاهر است در رد مذهب ایشان پس معلوم شد
که بهشت عالمی است خرم و با راحت و نورانی روحانیان و جسمانی
آن همه در غایت حسن و لطافت و کمال آسایش و کامرانی در
انجا مهیا است و همه لذتهای روحانی و جسمانی در انجا حاصل
رنج را بحق و جان ساکنان انجا را الهی بی فنا و زوال را تر ایشانرا
گذرانی و خوشی و آسایش و نعمت ایشان بی زوال مکنت و مملکت
ایشان پیوسته و بی انتقال و این بهشت را خدای تعالی از برای
دوستان خود ترتیب فرموده درجات آن بسیار است بعضی
فوق بعضی بر قدر درجات مومنان در رسنده کی حق تعالی در
برابر این عالم عالمی دیگر آفریده است ظلمانی پر آتش اسباب نا
خوشی در انجا مهیا و انواع عذابهای روحانی و جسمانی در
انجا موجود و انرا درکاتی است بعضی فروتر از بعضی هر چند
فروتر عذاب آن سخت تر و اهل آن ناخوش تر و این را حق
تعالی برای دشمنان خود ساخته است و برای کیسانی که
عقوبت

ایشان خواسته از اهل ایمان عیاذاً بالله من ذلک و هر که
بکفر مرده نعوذ بالله هرگز از انجا بیرون نیاید و از ان
عذاب نرهد و هر که ایمان با خدا کرشوم معاصی عیاذاً
بالله در اید اما عاقبت بیرون اید انه هو الغفور الرحیم
والکبیرة لا تخرج العبد المؤمن من الایمان ولا تدخله فی
الکفر و گناه کبیره بیرون نمی ارد بنده مومن را از ایمان و در
نمی ارد او را در کفر و اکابر صحابه و تابعین در عدد گناهان
کبیره اختلاف کرده اند نزد ابن مسعود رضی الله عنه کبا
یر چهار است و بعضی از صحابه بر انند که عدد کبایر نه است
و ابن عمر گفت هفت است و عبد الله ابن عباس گفت
رضی الله عنهما که عدد کبایر هفتاد نزدیک است و شیخ ابو طالب
مکی قدس سره فرموده که جمیع احادیث وارده را درین معنی جمع
کردم عدد کبایر هفده یافتم چهار از ان در دل است و چهار در
زبان است و سه در شکم است و دو در فرج و دو در دست و یکی در

پای

اهل ایمان

عدد

عم ۳۳

پای و در جمیع اعضا اما چهار که در دل است اول شرکت دوم
نیت اصرار بر معصیت سیوم نومیدی از رحمت حق چهارم
ایمن بودن از مکر الله تعالی اما ان چهار که در زبان است اول کلمه
شهادت زور دوم قذف محصنه سیوم سوگند دروغ چهارم
سحر یعنی جادو کردن اما اموختن سحر گناه نیست و اما ان سه
که در شکم است اول شرب خمر دوم اکل مال یتیم سیوم اکل مال ربوا
اما ان دو که در فرج است اول زنا دوم لواطه اما ان دو که در
دست است اول قتل ناحق دوم سرقه و اما ان یکی که در پای است
فرار نمودن در غزا یکی از دو و ده از یست اما ان یکی که شامل
است مجموع ابدان را عقوق الوالدین یعنی نافرمانی مادر و پدر
که مسلمان باشند و این قول ابو طالب مکی است رحمة الله تعالی
و در حدیث است که صلوة الخمس الی الجمعة والرمضان مکفرات
لما بینهن اذا اجتنبت الکبایر و صحیح انست که لفظ کبیره مبهم است
و در حدیث ماثوره لفظی قطعی در عدد کبایر وارد نیست بلکه

والجمعة الی رمضان

اخبار وارده درین باب متعارضست وازینجا معلوم میشود
که قصد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ابهام بوده است از جهة
بجهة ترغیب عامه است تا در طلب آن بقیام طاعات اجتهاد نما
یند واز خوف سخط حق اینجا از انواع معاصی حذر کنند و
اصح وجوه آنست که هر چه نهی از آن بنص کتاب ثابت است
یا بر السنه انبیا علیهم السلام جزای آن آتش وعده کرده اند یا
ارتکاب آن سبب وجوب حد است در شرع آن از جمله کبایر است
ودرجات کبایر هم متفاوتست وشرح آن تفصیل این کتاب
در نشاید وبدانکه علما قدس الله ارواحهم گفته اند که هر گناه صغیره
که بران مداومت نمایند کبیره شود وهر کبیره که ازان توبه واستغفار
کنند صغیره میشود ومراد از کبیره که در متن است که بنده را از
ایمان بیرون نمی برد وبکفر در نمی آرد کبیره است که غیر شرک باشد
واگرنه شرک خود ظاهرست که بنده را بکفر در می آرد ومعتزله
میگویند که بنده بارتکاب کبیره از ایمان بیرون میرود وبکفر

داخل

داخل میشود وخوارج میگویند خذلهم الله که از ایمان بیرون
می رود وبکفر در می آید زیرا که ایمان بزبانست وتصدیق بدل
اما مذهب حق که اهل سنت وجماعت اند آنست که از ایمان بیرون
نمی رود وبکفر در نمی آید در وقت ارتکاب کبیره این هر دو باقیست
اما اگر حلال داند یا سبک انگارد ویا حقیر شمارد کافر میشود
چراکه خلل بتصدیق قلبی راه می یابد وحلال داشتن گناه و
استخفاف آن علامت تکذیب وضد تصدیق است ازین سبب
صاحب شرع سجود صنم والقای مصحف در قاذورات وتلفظ
بکلمهٔ کفر وامثال این را کفر داشته از برای آنکه اینها علامت
تکذیب اند وتکذیب ضد تصدیق است پس بر مذهب سنت وجما
عت که مرتکب کبیره را کافر نمیگویند وحدیث من ترک الصلوة متعمدا
فقد کفر وامثال این را تاویل باید نمود وحمل بر تهدید باید کرد
والله تعالی اعلم والله لا یغفر ان یشرک به شیئا ویغفر ما دون
ذلک لمن یشاء من الصغایر والکبایر والله تعالی نمی آمرزد این را
که شریک سازند بحضرت او چیزی را ومی آمرزد آن گناهی را که

خلاف ظاهر آیه است و در عقاید حافظیه آورده که اگر مومن
گناه‌کار بتوبه از دنیا برود خدای تعالی اگر خواهد او را عذاب
کند و اگر خواهد او را ببخشد و مومن بارتکاب معاصی کافر نگردد
و خوارج میگویند هر چند مرتکب صغیره و کبیره باشد او کافر شود و
پیوسته در دوزخ بماند و معتزله میگویند که مومن بارتکاب کبیره
از ایمان بیرون میرود و در کفر در می آید و بواسطه ارتکاب صغیره
ویرا در قیامت عذاب نخواهد بود و جبریه میگویند که هیچ مومن
بجهة گناه خویش در دوزخ نخواهد رفت اما مذهب ما آنست
که در دوزخ روند و پیوسته در دوزخ نمانند و یجوز العقاب
علی الصغیرة و دیگری از عقاید اهل سنت و جماعت اینست که
روا است که عقوبت کند خدای تعالی بنده را بر گناه صغیره و
خواه مجتنب از کبیره باشد و خواه نباشد والعفو عن الکبیرة
روا است که عفو کند خدای تعالی از گناه کبیره که از بنده صادر
شود و این را بشر از ضمن لفظ مغفرت فهم شده بود اما

به تو

به توطیه اذا لم تکن عن استحلال والاستحلال کفر اینجا مذکور
شد یعنی عفو و مغفرت کبیره وقتی روا است که آن کبیره را
حلال ندانند و اگر نه استحلال خود کفر است و کفر از حیطه مغفرت
خارج والشفاعة ثابتة للرسل والاخیار فی حق اهل الکبایر
بالمستفید من الاخبار و شفاعت ثابت است مر پیغمبران و نیکا
نرا در حق اهل کبایر خلاف مر معتزله را که ایشان تجویز عفو کبیره
نمیکنند بی توبه و دلیل بر مدعای اهل سنت و جماعت همین آیت
کریمه است واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات یعنی آمرزش
طلب ای محمد از برای گناه خود و از برای مومنین و مومنات
و مؤید این مدعا است آیه کریمه فما تنفعهم شفاعة الشافعین
یعنی نفع نمیرساند کافران را شفاعت شفاعت کنندگان و
این دلیل است بر اثبات شفاعت واهل الکبایر من المومنین
لا یخلدون فی النار و اهل کبایر از مومنان جاوید نیستند در
دوزخ والطباق نیران هر چند بی توبه مرده باشند زیرا که حق تعالی

فرموده فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره هر کس که مقدار ذره
عمل خیر کند جزای آن ببیند این بعد از دخول باید خروج از نار
تا منفعت بران مترتب باشد و همچنین آیات دیگر دلالت برین
دارند یکی از انجمله وعد الله المومنین والمومنات جنات تجری
و معتزله برینند که هر کرا در دوزخ در آورند جاوید دران خوا
هد بود زیرا که نزد ایشان داخل در نار یا کافر است یا صاحب کبیره
که بی توبه رفته باشد و معصوم و تایب صاحب صغیره وقتی که مجتنب
از کبیره باشد از اهل دوزخ نیستند الایمان فی اللغة هو التصدیق بما
جاء به من عند الله ایمان در لغت تصدیق است یعنی باور داشتن
آن حکمی را که مخبر خبر کند و در شرع ایمان تصدیق است بهر چیزی که آمده است
از نزد خدای تعالی بدانکه معنی ایمان تصدیق است و تصدیق با
ور داشتن است کسی را در آنچه گوید و لغظا او را از امن گرفته اند که
ضد خوف است و معنی وی ایمن کردنست و چون اعتقاد وی در ست
گشته و بران اعتقاد در رفت نفس خود را از عذاب ایمن کرده الله

الهادی الی الرشاد والاقرار به و اقرار کردنست بآن تصدیق هر
یک ازین اقرار و تصدیق رکن ایمان است و اقرار احتمال سقوط
دارد از مکلف همچنانکه در وقت اکراه کردن بکفر اقرار از وی
ساقط است و مجرد تصدیق قلبی کافیست چنانچه حق تعالی فرموده است
الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان و جمهوری از محققان برین رفته الله
که ایمان همان تصدیق قلبی است و اقرار شرطست برای اجرای احکام
ایمان در دنیا پس برین تقدیر اگر کسی تصدیق قلبی داشته و بزبان
اقرار نکند عند الله مومن باشد اگرچه احکام ایمان در دنیا بر وی
اجرا نکنند و اگر تصدیق بقلب نداشته باشد و بزبان اقرار کند
همچنانکه منافقان در دنیا احکام ایمان بر وی اجرا میکنند اما
عند الله مومن نیست علما قدس الله ارواحهم بر آنند که ایمان عبا
رتست از مجرد تصدیق که تعلق بدل دارد و اقرار بزبان داخل
ایمان نیست بلکه شرط اجرای احکام است تا او را از جمله مومنان
داریم و در عیادت و تشییع جنازه و دفن در مقابر مسلمانان

ومانندان شک نیست که تصدیق چون درختیست وعمل صالح
چون شاخ وبر اوپس تصدیق واعتقاد رابی عمل کمال و
رونق نباشد وعمل رابی اعتقاد اصلا صحت واعتبار نبود
وانانکه گفته اند که ایمان واسلام متحدند این معنی دارد که ایمان
کامل واسلام صحیح هر دو یکی اند که هر یک ازین دو را ناچارست
از جز اعتقاد درست وعمل پسندیده وآنچه بعضی از سلف ومحدثان
گفته اند که ایمان اقرارست بزبان وتصدیق است بقلب و
عملست بجوارح مراد ایشان خویشتن را بر ثبوت بکلیت وخا
لص شدن مرحق سبحانه وتعالی رابدانکه ایمان بر دو نوعست
مجمل ومفصل ایمان مجمل آنست که تصدیق کنی بهرچه محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده است مجموع حق است
ودر ایمان مجمل هیچ زیادت ونقصان نتوان تصور کرد ولیکن
در تفاصیل آن تفاوت ممکن است وانچه میگویند قبول کردم
دین مسلمانی وانچه درویست بیزارم از کفر وکافری وانچه در

برد

درویست اشارت بایمان مجملست وایمان مجمل باتفاق علما
مقبولست فاما الاعمال فهی تتزاید فی نفسها والایمان لا یزید
ولا ینقص اما اعمال صالح زیاده میشود در نفس خود وایمان
زیادت نمیشود وحکم نیز نمیشود پس اعمال جزو ایمان نباشد ود
لیل برین اند که اعمال جزو ایمان نیست عطف کردن اعمال صا
لحه است بر ایمان در قران وعطف تقاضای مغایرت میکند
چنانچه حق سبحانه وتعالی فرموده ان الذین آمنوا وعملوا الصا
لحات ودر ایت دیگر ایمان را شرط صحت عمل داشتند وشرط غیر
مشروطست قال الله تعالی ومن یعمل من الصالحات وهو مو
من وامام شافعی رحمه الله اعمال را رکن ایمان کامل میگردانند
نه رکن ایمان پس تارک عمل از اصل ایمان خارج نشود اگرچه از
کمال ایمان می افتد بدانکه کمال ایمان که مانع است از عذاب نیران
وسبب وصول است بدرجات جنان وقرب حضرت رحمن مبنی بر
چهار چیزست که هر کدام اصلی است از اصول کمال ایمان اصل اول

دهمر ردو نگ ... حمدو برد

تصدیق است بدل دویم اقرار است بزبان سیوم اعمار است در اوا
مر واجتناب از نواهی و متابعت سنت نبوی صلی الله علیه وسلم
هر که از مجموع این چهار اصل محروم است وی کافر مطلق است
وهر که اقرار بزبان دارد وتصدیق بدل نی وی منافق است
وحال وی بدتر از کافر مطلق است قال الله تعالی ان المنا
فقین فی الدرک الاسفل من النار بدانکه نفاق بر دو نوع است
چنانکه امام الایمه ابو حامد محمد بن محمد الغزالی قدس سره در
احیا آورده است که اول نفاقیست که بنده را از اصل ایمان
بیرون برد وان انست که در خاطر کفر باشد ودر ظاهر ایمان
نعوذ بالله منها دوم نفاقیست که بنده را از کمال ایمان بیرون
برد چنانکه سر او وعلانیه او برابر نباشد وعلامت این انست
که چون سخن گوید دروغ گوید وامینش سازند خیانت کند
وچون خصومت کند فحش گوید وهر که تصدیق دل واقرار زبان
دارد وعمل نی بترک واجبات فاسق است وحال وی بر تقدیر

عدل

عدل انکه بقدر قصور در بنده گی در دوزخ عذاب کشد واقل
ان ساعتی است ودر اکثر اختلاف است بیشتر بر انند که اکثر وی
هفت سالست چنانچه احادیث درین باب وارد است بعد از ان
خلاص یابد وبهشت اندر اید وهر که تصدیق دل واقرار زبان و
عمل بارکان دارد ولیکن در اعمال متابعت سنت نمیکند مبتدع
وضالست وحال ایشان انکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرموده که اهل البدع کلاب یعنی مبتدعان سگان دوزخند
وهر که تصدیق دل دارد وبس پیش متکلمین وبروایتی امام اعظم
رضی الله عنه مومن است بینه وبین الله تعالی واجرای احکام
شرعی بروی موقوفست بر اقرار ولیکن متاخرین بر انند که اگر
تمکن اقرار بود ونکرده مومن نیست والایمان والاسلام واحد
ایمان واسلام در شرع یکیست زیرا که اسلام انقیاد احکام الهی است
یعنی قبول ان واین عین تصدیقست پس هر که مومنست در شرع
مسلمان نیز هست وایمان واسلام بی هم وجود نمیگیرد واما در

حدیث فرق واقع شده است میان ایمان و اسلام چنانکه
حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه وسلم که الایمان ان تؤمن
بالله وملائکته تا آخر والاسلام اَن تشهد ان لا اله الا الله الحدیث
محمول بر آنست که علامت اسلام را حضرت بیان فرموده اند بوجود
این اعمال اصل اسلام همان انقیاد و قبول است که عین تصد
یق است واذا وجد من العبد التصدیق والاقرار صح ان یقول
انا مومن حقا وقتی که بیابد بنده از خود تصدیق واقرار در
ستست این که بگوید که من مومنم حقا زیرا که ایمان از وی محقق
شده است در کتب اعتقادیه آورده است اعتبار ایمان مشروط
است بشرط چند که اگر یکی از آنها نباشد یا کسی سخنی گوید که دلالت
کند بر حصول ضد شرطی ازین شرایط در وی کافر شود عیاذا
بالله وشرایط مذکوره را بده شرط باز آورده اند اول تعظیم
حضرت حق سبحانه وتعالی وضد وی استخفاف است بالحضرت
نعوذ بالله منه دویم رجاست وضد وی نومیدیست از آن

درست است اینکه بگوید من مومنم حقا

سیوم

سیوم خوفست از سخط خدای تعالی وعذاب او وضد آن
امن است از آن چهارم محبت است بآن حضرت وضدش دشمن
داشتن است پنجم آرام گرفتن است بذکر او وضدش اندوه است
بآن وملالت است از آن ششم شوق وتعطش است بلقاء او وضد
آن سیری واستغنا است از و هفتم توکل است بروی وضد آن
اعتماد است بر غیر او هشتم انقیاد پذیرفتن شریعت او را
وضدش رد حکمت است از احکام شریعت نهم دوست داشتن
چیزها است وکارها از جهة او وضد او دشمن داشتن دوستان و
دوست داشته اوست دهم حلال داشتن حلالهای اوست وحرام
داشتن حرامهای او وضد آن حرام داشتن حلالهای اوست و حلال
داشتن حرامهای او پس اگر در کسی شرطی از شرایط نبود بحصول
ضد آن شرط کافر بود واگرچه بحکم عادت کلمه توحید بگوید و
نماز وروزه ظاهر بجای آرد تا آن زمان که از باطن وی آن ضد
منتفی شود وباین شرطها متصف گردد لا ینبغی ان یقول انا مومن

وسزاوارمر

انشاء الله و سزاوار نيست اين كه گويد من مؤمنم اگر خدای تعالی
خواسته باشد از آن جهة كه اين كلمه را در مقام شك استعمال ميكنند
و از برای تبرك و حواله كردن امور بخدای نيز استعمال ميكنند
اگر از برای شك باشد و خود شك در ايمان كفر است و اگر از
برای تبرك باشد نيز سزاوار نيست گفتن انشاء الله تعالی و
اين را امام حسن بصری رحمة الله عليه محاكمه كرده است ميان حنفيه و
اشاعره و فرموده كه اگر مراد انا مؤمن ايمانی است كه احكام
اخروی بران مترتب شود انشاء الله تعالی بايد گفت كه متعلق
بمشيت است و اگر مراد ايمانيست كه احكام دنيوی بران مترتب
شود انشاء الله نبايد گفت محقق و مجزوم به است فقيه ابو الليث
سمرقندی در معتقد خويش آورده است كه بر همه كس فريضه است
اين مقدار از اوصاف ايمان و شرايط بدانند و اهل و عيال و
غلام و كنيزك خود را بياموزانند و اتفاق اهل سنت است كه اگر
اوصاف ايمان و شرايط آن پيش يكی بيان كنند گويد من اين همه

كمه

وجماعت

ميدانستم

ميدانستم وليكن تقرير نميتوانستم وی مؤمن است و تا اين زمان
وی مؤمن بوده است و اگر گويد من اينها را نمی دانستم حالا می
شنوم او تا اين زمان كافر بوده است او را بايد آموخت تا
مؤمن شود و زنی كه اينها نداند او را جدا كنند از شوهر وی
والله الهادی والسعيد قد يشقى والشقی قد يسعد و سعيد يعنی
نيك بخت گاهی بدبخت ميشود باين كه مرتد شود نعوذ بالله و
بدبخت گاهی نيكبخت ميشود باين كه ايمان آرد والتغير يكون على
السعادة والشقاوة دون الاسعاد والاشقاء و تغيری كه
واقع ميشود بر سعادة و شقاوة است كه صفت بنده است نه
اسعاد و اشقا يعنی نيك بخت ساختن و بدبخت ساختن صفت
حق تعالی است چنانچه حضرت صاحب متن قدس سره فرموده
لانهما من صفات الله تعالى يعنی اسعاد و اشقا از صفات
خدای تعالی است ولا تغير على الله ولا صفاته و تغير راه نمی يابد
بر خدای تعالی و بر صفات او زيرا كه ذات و صفات او همه قديمند

والتغير در

بدل دون الا

بدل حسن و بد

بود

و قدیم محل حوادث نمیتواند و فی ارسال الرسل حکمة و در فر
ستادن رسولان حکمتی است یعنی مصلحتی و درین مسئله اشارتست
باین که فرستادن رسول واجبست باین معنی که حکمت و مصلحت
مقتضی آنست نه باین معنی که برخدای تعالی واجبست از برای
انکه برحق تعالی هیچ چیز واجب نیست فقد ارسل الله تعالی رسلا من
البشر الی البشر مبشرین و منذرین و مبینین للناس ما یحتاجون الیه
من امور الدنیا والدین بتحقیق که حق سبحانه و تعالی فرستاده
است پیغامبرانرا از جنس آدمیان در حالی که بشارت دهنده اند
ایشان مر اهل طاعت و ایمان را بثواب و جنت جاویدان و بیم
کننده اند مر اهل کفر و عصیان را بعقاب و درکات نیران و
بیان کننده اند از برای آدمیان آنچه محتاجند از امور دینی و
دنیوی بدانکه هدایت بطریق نجات و وصول بذروه درجات مو
قوفست بر تعلیم معارف حقیقیه و اعمال صالحه و استفاضت این معنی
ازان حضرت جل و علا با وجود انغماس در ظلمات تعلق عالم

مبشرین در

و استفاضت در

طبیعت

طبیعت و تکدر بکدورات بشریت صورت نه بندد چه مناسبت
میان مفیض و مستفیض شرطست ازین جهت حق سبحانه و تعالی
بعضی از آدمیان را برگزید و بصفای نفوس و کمال طهارت
از شوایب عالم طبیعت مخصوص گردانید و بواطن ایشان را مهبط
وحی و انوار و مظهر الهام و اسرار ساخت و با ایشان کتابها فرستاد و
وایشان پیغامبرانند علیهم الصلوة والسلام و چون در صورت
بشریت و لوازم آن با عموم آدمیان شریک بودند و اتباع مردم
ایشان را در اوامر و نواهی که خلاف مشتهای طبیعت بود مودی بمعا
رضه و طلب دلیل بر نبوت و ایدهم بالمعجزات الناقضات
للعادات و قوی ساخته است پیغامبران را و قوت داده است
دعوی ایشان را بسبب معجزات که ناقض عادتست یعنی اموری
از ایشان بظهور آمده است که خلاف عادتست و آدمیان
از آوردن مثل آن عاجزاند و عادت الهی جل و علا جاری نبود
بافریدن مثل ایشان در حالت دعوی نبوت و طلب معارضه

میشود

و ایدهم در

بظهور در

بر وفق مراد مدعی نبوت با عجز مردم از معارضه تایید کرد
ایشان را در حالت و آنچیز بار امعجزات خوانند و پیغامبر ما صلی
الله علیه وسلم معجزات بسیار داد چنانچه در کتب احادیث و سیر مذ
کور است بعضی ازان در کتاب خلاصة السیر که تصنیفی نور است و بزرگ
ترین معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآنست که بعد ازان
پس در باقی ماند و اعجاز آن بواسطه کمال فصاحت و بلاغتست

انبیا

و اول الانبیاء آدم و آخرهم محمد صلی الله علیه وسلم و اول انبیا آدم است
علیه السلام و آخر ایشان محمد است صلی الله علیه وسلم و نبوت
آدم علیه السلام ثابت شده است بقرآن و سنت و اجماع و انکار
نبوت او کفر است و فاضلترین پیغامبران رسولانند و فاضل
ترین رسولان اولی العزم اند و باصح اقاویل اولو العزم
پنج اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام و اما
پیغامبری حضرت رسول ما صلی الله علیه وسلم ثابت شده است
بکتاب و معجزات که بحد تواتر رسیده است اگر کسی سوال کند که

آخر انبیا حضرت محمد چون باشد و حال آنکه بصحت رسیده است
که حضرت عیسی علیه السلام در آخر الزمان فرود آید چنانچه در تفسیر
بحر المجالس ایراد نموده ایم و امامت کند محمد مهدی با ایشان
اقتدا کنند پس آخر عیسی علیه السلام باشد جواب آنست که چون
دین عیسی منسوخ شده است عمل بشریعت حضرت پیغامبر ما کنند پس
آخرین پیغامبران حضرت رسالت باشد علیه السلام و قد روی بیان
عددهم فی بعض الاحادیث و بتحقیق که روایت کرده شده
است بیان عدد پیغامبران در بعضی احادیث چنانکه از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پرسیدند از عدد انبیا فرمودند که صد و
بیست و چهار هزار اند بروایتی دویست و بیست و چهار هزار اما
بثبوت نه پیوسته است و در معتمد آورده است که در ایمان بپیغا
مبران اسامی و ذکر انساب و ذکر عدد ایشان حاجت نیست و
الاولی ان لا یقتصر علی عدد فی التسمیة و اولی آنست که اقتصار
کرده نشود بر عدد در وقت نام بردن پیغامبران یعنی عدد ایشانرا

منحصر نسازد و مجملا بر همه ایشان ایمان آرد فقد قال الله تعالی
منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک پس بدرستی
که فرموده است خدای تعالی بعضی از پیغامبران آنانند که قصه
ایشان را خوانده‌ایم بر تو ای محمد و بعضی آنانند که قصه ایشان
را نخوانده‌ایم بر تو ای محمد ولا یومن فی ذکر عدد هم ان یدخل
فیهم من لیس منهم او یخرج منهم من فیهم و این دلیل اولویت
عدم اقتصارست بر عدد معین از برای آنکه ایمن نیستند در ذکر
عدد پیغامبران ازین که داخل شود در پیغامبران آنکسی که نه از ایشان
باشند و اگر ذکر کنند عددی را زیادت باشد از عدد پیغا
مبران یا بیرون رود از میان پیغامبران کسی که از ایشان باشند و
اگر عددی ذکر کنند که کمتر از عدد ایشان باشد و حدیثی که مذکور
است در عدد انبیا خبر واحد است و خبر واحد هر چند که شرایط
صحت داشته باشد مفید ظن است و ظن معتبر نیست در باب اعتقاد
و با این که حدیث مشتمل است بر اختلاف روایت و مخالفت ظاهر

کتاب

کتاب و این هر دو مقوی ظن است بدانکه آنچه مهم است در اعتقاد
به پیغامبران علیهم السلام آنست که حق سبحانه و تعالی ایشانرا
بدو چیز مخصوص کرده است یکی تعلیم و دیگری تایید تعلیم آنست
که آنچه ایشان از علوم الهی ندانند ایشانرا بیاموزند و تایید
آنست که ایشانرا اقوی گرداند باظهار حجتها و بایر دلی قو
تها و اعانت و امداد ایشان فرماید هر چه از باب تعلیم است
آن نبوتست و هر چه از باب تایید است آن حجت نبوتست و آنچه
از قبل تعلیم است حصول آن بر چند وجه تواند بود و اما بشنیدن
سخن خدای تعالی بی واسطه چنانچه موسی شنید علیه الصلوة و
السلام و اما بالهام خدای تعالی و الهام عبارت از القای
علمست در دلهای ایشان بی استدلال و یا ادراک حسی و اما
بزبان فرشته و یا فرشته با وی بگوید و او فرشته را ببیند و سخنش
بشنود چنانکه یکی از آدمیان را و اما فرشته را بنماید تا علم او بهر
مراد اوست سبحانه و تعالی در دل پیغامبران دهد و این وحی

مخصوص بدل بود و گوش هیچ از ان بهره نیابد اگر کسی سوال
کند که فرشته علم چیزها در دل غیر انبیا در دهد و بعضی از امور غیبیه
و این نوع علم مخصوص است با نبیا علیهم السلام و هر کس را که این
نوع علم مکشوف گردد ان مستفاد از علوم انبیا خواهد بود یا
فراستی که از نور ایمان منشعب گردد چنانچه فرمود اتقوا فرا
سة المؤمن فانه ینظر بنور الله و این کرامت نیز از معجزات پیغا
مبر تواند بود که برکت متابعت او میسر گردد و اما انچه از باب
تایید است یا انست که انبیا علیهم السلام در نفس خود بدان مؤید
اند و یا از علم غیب برکت دعا استمداد ایشان میسر شود و انچه بنفس
خود بدان مؤید باشند یکی انست که هوای ایشان متابع فرما
خدای تعالی باشد و نفس ایشان در طاعت حضرت عزت تعالی
ایشان باشد و بدین سبب از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم
مانند تا مخالفت امر خدای تعالی بر ایشان جایز نیست چنانچه
گذشت و دیگر از جمله تاییدات نفسانی ایشان انست که عقل ایشان

ازجمله

ازجمله عقول تمامتر بوده است و از اختلال و زوال محفوظ و
دیگر انکه فهم و رائ ایشان از همه قوی تر بوده است لاجرم انچه
ایشان از علم حق فهم میکنند هیچکس فهم نمیتوانند و دیگر قوة حفظ
ایشان از همه زیاده است لاجرم در بیان و فصاحت بر همه مقدم امدند
و دیگر حواس ایشان از حواس دیگران تیزتر بوده است و دیگر قوت
ایشان در ظاهر و باطن از قوت دیگران تمامتر است و در غایت تما
می و حد اعتدال بود و زاید در غایت تمامی و حد اعتدال بیجا
تا صورتهای ایشان خوب و اوازهای ایشان خوش و چنانچه در
معنی بر همه خلق و خلق ایشان متفق اند و در صورت نیز چنان
بوده اند و ایشان در درجات و مراتب بر قدر نصیب ایشان از
اعطای حق سبحانه بر تفاوت بوده اند و بعضی بر بعضی مفضل علیهم
السلام والتحیة و جزاهم الله عنا خیر الجزاء من الکرامة والعطیة و
کلهم کانوا مبلغین عن الله تعالی صادقین ناصحین و همه پیغا
مبران بودند خبر کننده و رساننده احکام از خدای تعالی به بندگان

کرد

بوده

و راست کویان و نیکو خواهان و ناصحان همه خلقان بودند و
درین اشارتست بانکه انبیا همه از کذب معصوم بوده اند اما
بعضی سهو تجویز کرده اند و همچنین معصوم اند از کفر و کبایر بقصد
و سهو از صغایر بقصد بعد از وحی و صدور صغایر از ایشان بطر
یق سهو داشته اند مگر صغایر خسیسه که فاعل ان بخست و دنائت
منسوب شود چون کفر و سرقه لقمه یا حبه که اصلا ان جایز نیست و
دلیل برین انست که اگر از ایشان کفر یا کبیره صادر شود واجب بود
اتباع ایشان دران زیرا که امر الهی جل و علا وارد هست باتباع
ایشان نیز لازم آید که از نبوت معزول کردند زیرا که مذنب و
گناه کار باشند و مذنب ظالم هست و ظالم مستحق عهد نبوت نیست
گوید قال الله تعالی لا ینال عهدی الظالمین اگر کسی که چرا نشاید که مراد
بعهد عهد امامت باشد جواب انست که چون عهد امامت با ظلم
جمع نشود عهد نبوت که از ان اعلی هست بطریق اولی انچه منقولست
از واقعه آدم علیه السلام پیش از وحی بوده است چرا که در بهشت
جمع نشود
اورا

منتهی
اورا انتی نبود و آنچه از ابراهیم علیه السلام منقولست که ستاره
و ماه را گفت هذا ربی بر طریق فرض بود تا اثبات کند که اورا
قابلیت ربوبیت نیست و آنکه بتان را شکسته بود و چون از
وی پرسیدند گفت این کار بت بزرگتر کرده است آن بر سبیل
استهزا بوده است و قصه داود علیه السلام چنانچه در کتب
مسطور است بثبوت نه پیوسته و نسبت یغفر لک الله ما تقدم
علیه السلام من ذنبک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و امثال
آن از نسبت ذلت بانبیا علیهم السلام محمول است بر ترک اولی
چنانچه گفته اند حسنات الابرار سیات المقربین اما پیش از وحی
و نبوت صدور صغایر بر سبیل ندرت جایز داشته اند چون قصه برا
دران یوسف علیه السلام بدانکه اگرچه سابقا مبین شد که در
انبیا تعداد ایشان ذکر نکنیم که بنص صریح نشده است اما انچه بزر
گان امت از صحابه کبار معتمدان و بزرگان است و جد بزرگوار این
فقیر مولانا معین الشریعة والطریقة والتقوی والدین محمود

الواعظ که از اکابر محققان و مفسران و مذکران است روح الله روحهما در مصنفات خویش آورده اند و روایت از ابو ذر رضی الله عنه کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که انبیا علیهم السلام صد و بیست و چهار هزار بوده اند از جمله ایشان سیصد و سیزده نفر مرسل بوده اند و دیگران نبی غیر مرسل و در روز بدر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مر اصحاب خود را رضی الله عنهم فرمودند که شما را بر عدد پیغامبران مرسلید و ایشان سیصد و سیزده تن بودند و اولو العزم از ایشان مختلف فیه است بیشتر بر آنند که هفت بودند نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و یوسف و موسی و عیسی علیهم السلام و هشتم محمد صلی الله علیه وسلم و آنانکه غیر مرسل بوده اند بعضی بخواب بوحی مشرف میشدند و بعضی آوازی می شنیدند و گوینده را نمی دیدند و اول مرسلان آدم بود علیه السلام و امت او فرزندان او بودند و فرزندان صلبی او از حوا رضی الله عنها چهل نفر بودند از بیست بطن که هر شکمی دو می آورد

یکی

یکی پسر و یکی دختر و پسر این شکم دختر آن شکم را جایز بود بخواستن اما خواهر و برادر یک شکم را جایز نبود چنانچه در واقعه قابیل و هابیل مذکور است و در ایام حیات او نبیره ها بسیار شدند و بر گرد آدم علیه السلام میگشتند و پا بر استخوانهای پهلوی مبارک ایشان می نهادند و بالا می رفتند و بر گردن مبارک او می نشستند و بعضی که رعایت ادب میکردند آنها منع میکردند و حضرت آدم علیه السلام از رضای عیان میفرمودند و ایشان را منع نمیکردند او را میگفتند چرا اینها را منع نمیکنی میگفت یک کار از پیش نفس خود کردم دیدم آنچه دیدم می ترسم که بی فرمان سخن بگویم یا کاری کنم که باز بغرامت آن در مانم و کنیت آدم علیه السلام در آسمانها ابو محمد بود و در بهشت ابو محمد خواهد بود در روز اول که در بهشت اش آوردند باین کنیت مکنی گشت و در زمین ابو البشر و در شریعت او مردار گوشت خوک و خون مسفوح حرام بود و نهصد و سی سال عمر شریف او بود و در عرایس امام ثعلبی رحمة الله در قصه

میثاق آورده است که عمر او هزار سال بود چهل سال از آن بدا
ؤد نبی علیه السلام بخشید و دران قصه طولیست این مختصر
احتمال آن ندارد و در بستان نیز نقل از وهب منبه هزار سال
آورده است والله اعلم و بعد از وی پیغمبر مرسل شیث بود
علیه السلام وصی و ولی عهد آدم بود و پنجاه صحیفه از برای
وی فرود آمده نهصد سال عمر وی بود و پدر همه آدمیان او
است بعد ازان ادریس بود علیه السلام و نام او اخنوخ بود
و او را ادریس بجهة تدریس کتب الٰهی و سنن اسلام نام شد و اول
کسی که بقلم خط نوشت و جامه بیته پیدا کرد و بدوخت او بود
و دیگر اظهار نجوم و بیان ترتیب افلاک و سیر کواکب نمود
و سلاح جهاد ساخت و بجهاد اشتغال نمود و رقبت بندگان
مجازی پیدا کرد او بود و از جمله امت او هزار آدمی بود که بوی
ایمان آوردند و او را باسمان بردند وی سیصد و شصت و پنج
سال بود بعد ازان نوح علیه السلام بر مسند رسالت بنشست

داول

و اول الوالعزم او بود و نام او شاکر بود و بواسطه بکا
و نوحه بسیار بنوح ملقب گشت و نکاح خواهران در وقت
او حرام شد و تکذیب او کردند بطوفان هلاک گشتند
مگر آنانکه در کشتی بودند و ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد
و چهل زن چون بیرون آمدند نوح و فرزندان او بماندند و
دیگر همه بمردند و فرزندان او سه پسر بودند سام و حام و یافث
عرب و فارس و روم همه از اولاد سام اند حبش و سند و هند
از فرزندان حام اند یاجوج و ماجوج و سقلاب و ترک از یافث اند
بعد ازان هود علیه السلام بر مسند رسالت متمکن گشت او را
اوحق تعالی بقوم عاد فرستاد و عاد نام پادشاه ایشان بود
بان موسوم گشتند تکذیب وی نمودند بریح عقیم هلاک شدند بعد
ازان صالح پیغامبر شد علیه السلام و او را بثمود فرستاد و
ثمود نام جاهی است که در زمین حجر است آن قبیله بنام آن جاه
مشهور شدند ناقه طلبیدند بدعای صالح علیه السلام بیرون آورد

خدای تعالی از سنگ

ویکر

دعقر کردند قاتل ناقه مردکی بود سرخی ازرقی نام قدار بن
سالف برین قوم حق تعالی ایشان را بصاعقه و زلزله هلاک
کرد بعد ازان حضرت ابراهیم علیه السلام بیرون آمد بر تخت
رسالت تاج خلت بر فرق مبارک نهاد سنن پسندیده در
میان نهاد مسواک و استنجا باب و قص شارب و اختتان اتخاذ
سراویل و گذاشتن محاسن و چیدن ناخن مضمضه و استنشاق حلق عانه
شستن جستگیها بر پشت انگشتان و سفره ضیافت برای مهمانان
انداختند اول کسی که محاسن او سفیدی پیدا کرد وی بود و دویم اولو العزم
او بود و مر حضرت ابراهیم را چهار پسر بود اسماعیل و اسحاق مدین
و مداین و در بعضی روایات شش بوده و در بعضی دوازده نیز
آمده و اسماعیل علیه السلام نیز از پیغامبران مرسل بود و مر او
را دو پسر بود یعقوب و عیص که بیک شکم آمده بودند و یعقوب را
بجهت او یعقوب نام شد که از عقب عیص آمد و همه بنی اسرائیلیان
از نسل یعقوب اند و مر او را اسرائیل میگفتند یعنی عبد الله و

و اسحاق

عیصو

عیص پدر همه روم است و مر یعقوب را علیه السلام دوازده پسر
بود که یکی یوسف بود علیه السلام و وی نیز از جمله مرسلانست و
لوط نبی علیه السلام در زمان ابراهیم بود صلوات الله علیه
و پسر عم وی بود و ساره خاتون نیز خواهر لوط بود وی مادر
اسحاق است علیه الصلوة والسلام و در بعضی روایت نیز
آمده است که برادرزاده ابراهیم بود و بدین تقدیر ساره خاتون
از پدر دیگر بوده باشد بعد ازان ایوب پیغامبر علیه السلام بود
و او پسر از دختر لوط بود علیه السلام و دختر یوسف رحمة خاتون
را نکاح کرده بود و بروایتی دختر افراهیم بن یوسف بود و آن
همه وفاداری از وی دیده بود رضی الله عنها بعد ازان شعیب
نبی علیه السلام مبعوث شد بر اهل مدین تکذیب وی نمودند
حق سبحانه و تعالی بصاعقه و زلزله ایشان را هلاک گردانید بعد
ازان موسی و هارون مبعوث گشتند علیهما الصلوة والسلام
بولید بن مصعب که ملقب بفرعون بود و قوم او و خلیفه

بعد از موسی علیه السلام یوشع بن النون و بعد از آن یونس
علیه السلام که مبتلا بشکم ماهی شد و سه روز یا هفت روز یا چهل
روز در شکم ماهی بماند خدای تعالی او را بشهر نینوی فرستاد و تکذیب
وی نمودند عذاب فرستاد ایمان آوردند عذاب مصروف گشت
بعد از آن داود علیه السلام خلافت بنی اسرائیل مر او را مسلم
گشت و بعد از آن سلیمان علیه السلام از فرزندان وی بود بدولت
خلافت رسید بعد از آن ذکریا و فرزندان وی یحیی علیه السلام بعد
از آن عیسی علیه السلام بعد از آن حضرت محمد صلی الله علیه و سلم
و دیگر پیغامبران که از جمله مرسلان بودند که بعضی در قرآن مذکورند
و بعضی نی همه منظوران نظر عنایت الهی اند و بدولت عصمت مشرف
و روایت است از کعب احبار که گفت ده پیغمبر ختنه کرده آمدند اول
آدم مختون مخلوق گشت و دیگر شیث و ادریس و نوح و لوط
و اسماعیل و یوسف و ذکریا و عیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین و افضل الانبیاء محمد صلی الله علیه و سلم و خاتم النبیین

پیغامبران

پیغامبران آن حضرت محمد است باجماع اهل اسلام بدلالت آیه کنتم
خیر امة اخرجت للناس چرا که تفضیل امت از الجهة که بهترین امتند که
حضرت محمد رسول ایشان است و نبی در شریعت آدمی است که خدای تعالی
وی را بالخلق فرستاده باشد از برای رسانیدن احکام او و رسول آنست
که او را شریعت و کتاب باشد و محمد صلی الله علیه و سلم مبعوث بجن
و انس است و خاتم پیغامبران است و بعد از وی پیغامبر نیست و شریعت
وی ناسخ همه شرایع است و هرگز منسوخ نگردد بدانکه از زمان آدم تا
بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چند سال بوده وهب بن منبه
گوید که از زمان خلق آدم تا بطوفان نوح دو هزار و دویست و چهل
دو سال بود و از طوفان تا بعوث او یکصد و پنجاه سال بود
و از نوح تا بزمان ابراهیم علیهما السلام دو هزار و دویست و چهل
سال بود و از ابراهیم تا زمان موسی علیه السلام نهصد سال بود
و از موسی تا بداود علیه السلام هزار و دویست سال بود و از
زمان عیسی تا بزمان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بروایة

کرده

و از انس است اندر

شصت

قتاده پانصد سال بود و بروایت کلبی پانصد و چهل سال
بود و بروایت مقاتل ششصد سال و بروایت وهب سیصد
بیست سال و کتبی که با نبیا نازل شده است بروایت وهب
صد و چهار است پنجاه صحیفه بشیث آمد و سی صحیفه بادریس و بیست
صحیفه بابراهیم و بروایتی ده بابراهیم و ده بموسی علیهما السلام
پیش از توریت و چهار کتاب دیگر توریت بموسی و زبور بدا
ود و انجیل بعیسی و فرقان بمحمد صلوات الله علیهم اجمعین و در
نبوت ذو القرنین و لقمان علیهما السلام خلافست عکرمه میگوید

اختلافست در

که پیغمبر بودند و در نبوت خضر نیز اختلافست اصح آنست که پیغمبر است
والله اعلم و ذو القرنین بجهت آن گفتند که هر دو قرن آفتاب را
گرفت یعنی مشرق و مغرب را سیر کرده بود و بعضی گویند دو قرن
پادشاهی کرده هر قرنی هشتاد سال است و بعضی گویند که در خواب
دید که هر دو قرن آفتاب را گرفت بجهت آن ملقب بآن شد و بعضی

دو

گویند موی های سر خود مجعد کرده بود و گره در پیش سر داده و الله

اعلم

والله اعلم و از انبیا پنج پیغمبر عربی بودند اسمعیل و هود و صالح
و شعیب و محمد صلوات الله علیهم اجمعین و چهار پادشاه تمام
روی زمین را متملک بودند دو مسلمان و دو کافر مسلمان سلیمان بود
و ذی القرنین علیهما السلام و دو کافر نمرود و بخت نصر و بخت
نصر بیت المقدس را خراب کرد و از مسلمانان هفتاد هزار کس را
بقتل آورد و هفتاد هزار کس را اسیر کرد و همه را بزمین بابل برد و در
میان ایشان دانیال پیغامبر بود علیه السلام و در طفولیت چهار
نفر سخن گفتند اول عیسی علیه السلام دویم کودک اصحاب اخدود
سویم شاهد جریج زاهد و چهارم شاهد یوسف علیه السلام و هر یکی را
قصه ایست در روضة العلما مذکور و الملائکة عباد الله تعالی
العاملون بامره و ملائکه بندگان خدای تعالی اند که عمل می
کنند بفرموده او چنانچه فرمود تعالی شانه لا یسبقونه بالقول
وهم بامره یعملون و لا یستکبر عن عبادته و لا یستغفرون و لا یو
صفون بذکورة و لا انوثة و صفت کرده نمیشود ملائکه را

به نري ومادكي اگر كسي گويد كه هاروت وماروت را كه ميگويي كه
ملايكه بودند ونافرماني كردند جواب ميگوييم كه اصح آنست كه
از ايشان كفر وكبيره صادر نشده است وتعذيب ايشان بروجه
معاتبت است همچنانكه معاتب ميشوند انبيا بمجرد سهو وزلت
ونيز اگر پرسند كه ابليس هم از ملايكه بود كافر شد جواب گوييم
كه او از ملك نبود زيرا كه حق تعالي فرمود كان من الجن بدانكه در
تحقيق ايمان بملايكه بايد كه چهار چيز درباره ايشان اعتقاد كني
اول ايمان بوجود ايشان است ودر ماهيت وحقيقت ايشان
بحث كردن داخل ايمان نيست مثلا دانستن آنكه روحاني محض اند
يا جسماني يا خود مركب از هر دو بر تقدير جسميت از اجسام لطيفه اند
يا كثيفه وباوجود لطافت از اقسام نورانيه يا هوائيه در
قوت بدرجه اعلي بچه معني اند كار ايشان علماء راسخ وحكماء
محققت وشمه از آن جد اين فقير عليه الرحمة والغفران در
روضة الواعظين خويش ايراد فرموده اند دويم ايمان آوردن است

سابق را

وعصمت

بعصمت وطهارت ايشان يعني عصيان ونافرماني اصلا از ايشان
صادر نميشود ودر هر چه بدان مامورند قال الله لا يعصون الله ما امرهم
ويفعلون ما يؤمرون سويم آنكه بداني كه ايشان وسايط اند ميان
حق تعالي وبشر وهر قسمي از اقسام ايشان با نبيا موكلند بر قسمي از
اقسام عالم چهارم آنكه اعتقاد كني كه حق تعالي بواسطه ايشان
كتابها از آسمان با نبيا عليهم السلام فرستاده است چنانچه فرموده اند
وانه لقول رسول كريم ذي قوة عند ذي العرش مكين مطاع
ثم امين ودر معتمد توربشتي آورده است كه ملايكه گروهي اند از
خلق خداي تعالي زنده گويا دانا واز اهل تكليف ومامور باوامر
ومنهي از نواهي همچنانكه انس وجن ومرگ بر ايشان جايز نيست چون
مدت حيات ايشان ازا متوفي گردانند وبحيات باز آرد واز فرشتگان
كسان هستند كه حق تعالي ايشان را برسالت پيغمبران فرستاد
وروا باشد كه بعضي را از ايشان برسالت ببعضي هم از ايشان بفرستند
وپيش از دعوت جنيان بزبان بني آدم برسالت فرشتگان

توربشتي هر

بسر آيد ايشان را

جنیان را بتوحید دعوت کرده باشند واعتقاد باید کرد که فرشتگان
از نافرمانی خدای تعالی معصومند واگر نه عصمت خدای تعالی
بودی نافرمانی از ایشان ممکن بودی زیرا که مکلف بامر ونهی اند و
کسی را بکاری دلالت کردن که امکان ندارد که ان نکنند واز چیزی نهی
کردن که امکان ندارد که آن کنند از حکمت دور باشد وامر ونهی را
امکان ثواب وعقاب نباشد ونیز اعتقاد باید کرد که فرشتگان
علیهم السلام برگزیدگان حضرت حق اند سبحانه وتعالی نگاه
داشت حرمت ایشان واجب وسخن در فضل ایشان بر بشر
ویا عکس مبحثی است مطول شمه از ان در آخر کتاب ایراد کنیم
انشاء الله وتعالی وملائکه از عبادت فاتر نشوند ودایم بذکر خدای
تعالی مشغول باشند واگر طایفه را از ایشان بکاری دلالت کنند
تا بامری دران تصرف میکنند دران کار از تسبیح مشغول نشوند که
کاری که بایشان مفوض باشد بسیار است مثلا طواف بر گرد عرش
وصف برکشیدن بر حوالی ان وخزانه کرسی وبهشت ودوزخ وایشان را

روحانیان گویند بعضی را زیرا که ارواح اند بی شایبه آب و
خاک وآتش وباد وبعضی روحانیان گفته اند بفتح را بجهت آنکه
دایم در روح وخوشی عبادت اند در فسحت ملکوت آسمانها چون
آدمیان در مغاک خاک محبوس اند وایشان دو قسم اند روحا
نیان وکروبیان یعنی فرشتگان رحمت وفرشتگان عذاب
مشتق از روح وکرب علیهما السلام همین مقدار بسنده است
در ایمان آوردن بفرشتگان وایشان از کدورت کثافت
نکنند وایشان مدرک نه بصورتی که بران مخلوق شده اند نگردند مگر
بر بعضی پیغامبر علیهم السلام وهر یکی را مرتبه ایست مقرر ومقا
میست معین که از ان تجاوز نتوانند نمود وعدد ایشان و
کثرت ایشان جز علام الغیوب کسی نداند وما یعلم جنود ربک الا
هو ولیکن امام الایمه وکاشف الغمه امام فخر الملة والدین
الرازی قدس سره در تفسیر کبیر آورده است که از کثرت ملایکه روا
یتی که مضمون ان اینست که تمام آدمیان یک قسم اند وجنیان

داونتت

بر نسبت ایشان ده قسم باز جنیان با دمیان یک قسم اند و حیوانات
بریه نسبت با ایشان ده قسم اند باز آدمیان و جنیان و حیوانات
بریه نسبت با طیور که در هوا مسکن دارند یک قسم اند از ده قسم
باز آنچه مذکور شد یعنی طیور و حیوانات بریه نسبت با طیور و جنیان
و آدمیان نسبت بحیوانات بحر یک قسمند از ده قسم باز مجموع آنچه بیان
شد عشر ملایکه ارضی اند باز این مجموع عشر ملایکه آسمان دنیا اند و
مجموع آنچه گذشت عشر ملایکه آسمان دوم اند باز همه آنها عشر ملایکه
آسمان سویم اند هم برین ترتیب تا باسمان هفتم باز مجموع هفت طبق
آسمانها و ملایکه زمین با حیوانات بحر و طیور و حیوانات بر و جنیان
و آدمیان همه در جنب ملایکه کرسی قلیلی اند نسبت با کثر و مجموع
فرشتگان کرسی با همه ملایکه که گذشت در جنب فرشتگان یکسرادق
از ششصد هزار سرادق عرش یک قسم باشند از ده قسم بعد از ان مجموع
فرشتگان همه سرادقات با فرشتگان کرسی و سموات و طیور و حیوا
نات و اناس و جن و شیاطین نسبت بفرشتگان که بر گرد عرش

طواف

طواف میکنند و چون قطره باشند در دریایی مجموع اینها بطاعت
و فرمان برداری و خدمت حضرت پروردگاری جل جلاله مشغول اند
و از ملالت و فتور در عبادت مصون و محفوظ و شیخ المشایخ
شهاب الملة والدین السهروردی قدس سره در کتاب رشف
النصایح خود از کعب احبار رضی الله عنه روایتی آورده که بر گرد
عرش هفتاد هزار صف اند از ملایکه هر یکی از قفای دیگری مجموع بتکبیر و
تهلیل مشغول همه در طواف یکی می آید و دیگری می رود و نه بدا
یت ایشان معلوم و نه نهایت ایشان پیدا و از ورای این
هفتاد هزار صف هفتاد هزار صف دیگر همه ایستاده و دستها بر گردن
های خود نهاده چون آواز تکبیر و تهلیل آن فرشتگان بشنوند هم آواز
بردارند و بدین تسبیح حضرت پروردگار را جل جلاله بخوانند سبحانک
وبحمدک انت الله الذی لا اله غیرک انت الله الاکبر الاکبر الخلق کلهم
لک و از ورای این هفتاد هزار صف دویم صد هزار صف دیگر اند همه
دستهای راست بر بالای چپ بر سینه نهاده از سر تا بقدم ایشان همه

موي وبرو در همه اعضا يكموي ديگر برهريكي ريشه وبند ورگ وپيوند
يكذره استخوان ورك وپي وپوست وكوشت نيست مكر اين كه هر يك
بنوعي از تسبيح وتحميد وتمجيد حق سبحانه وتعالي ميكويند كه هيچ تسبيح
بر تسبيح ديكر نماند ودر عظمت وجسامت ايشان روايات وا
رد است وهم در كشف النصايح ميكويد كه از هر بالي تا ببال ديكر
سيصد ساله راه است واز نرمه كوش تا بكردن ايشان صد ساله راه است و
ازين كتف تا بكتف ديكر پانصد ساله راه است وازين دست تا بدان دست
همچنين واز قدم تا بكعب پانصد ساله واز كعب تا بزانو دويست
ساله واز زانو تا بران پانصد ساله واز ران تا استخوان پهلو سيصد ساله
راه واز هر استخواني تا استخوان ديكر صد ساله راه واز بند سر دست هر
يك تا به بند مرفق يكصد ساله راه واز مرفق تا بدوش سيصد ساله راه كه اگر
فرماني الهي سبحانه در رسد مجموع كوههاي عالم را بيك قبضه توانند گرفت
وهفت طبقه زمين را بقبضه ديكر در كشف النصايح بروايت وهب ابن منبه
آورده كه طول حمله عرش دويست وهفده هزار ساله راه است وزير قدم

زمين ايشان

ايشان هفت هزار ساله راه است وعدد ايشان معلوم هيچ مخلوقي
نيست هر چه گاه كه عرش را خواهند كه بردارند همه بزانو درآيند از غايت
عجز فرو مانند حق تعالي تلقين كلمه لا حول ولا قوة الا بالله
بايشان كرم نمايد قوة تحمل آن بار واحتمال عرش پروردكار جل و
علا ايشان كردد تا همه برپاي برخيزند وعرش خداوندي را جل جلاله
بردوش كيرند وپايهاي ايشان پانصد ساله راه در زمين هفتم
بر باد نهاده است مجموع از تحميد وتمجيد وتعظيم وتسبيح حق تعالي يكسا
عت بر نيايند وباين كلمه مشغولند كه لا اله الا الله ذو العرش
المجيد الرفيع وبعد از ان استغفار مومنين ومومنات
والله الملهم للرشاد و لله تعالى كتب انزلها على انبيائه وبين
فيها امره ونهيه ووعده ووعيده ومر الله تعالي راست كتابها
كه فرستاده است به پيغامبران خود وبيان كرده است دران كتا
بها امر خود را ونهي خود را ووعده خود را وامورى را كه سبب بيم و
مغفرت ميشود وهمه كتابها سخن خداي تعالي است سخن خداي تعالي

يا
ميخواهند
انبيائه
ووعيد

سحر

سخن

یکی است وتفاوت در نظم است که خوانده میشود و حضرت حق است
سبحانه وتعالی وارباب کهانت وسحر والقای شیاطین نیست و
فاضلترین همه کتب از روی نظم قرانست واز تحرف خلق وتغیر وتحریف
محفوظ و مشتملست ومشتملست به محکم ومتشابه و محکم قران کاشف
متشابه اوست واعتقاد باید نمود که مجموع کتابهای حق
تعالی حق است و بجا روئی اوامر ونواهی که دران مثبت است
بران طایفه که بایشان آمده است واجب است وموجب زیادتی
درجات وخلاف آن سبب عقاب در درکات وهر چیز که دران کتابها
است صدقست ومنزه از کذب زیرا که کذب ونقض بر خدای تعالی
محال وقبول ان کتابها و بی روی آنها بران طایفه که مخاطب
بدان بودند فرض بوده است و مارا در قران چند چیز دیگر فرض
است که باین اعتقاد جمع کنیم یکی انکه قبول ان کنیم ومتابعت
ان بر خود فرض دانیم دیگر انکه قرانرا حجتی دانیم باقی تا قیامت
واز نسخ وتبدیل منزه و دیگر انکه بیقین دانیم که کلام خدایست

وضع

نظم

سبحانه وتعالی نه وضع جبرئیل علیه السلام وپیغمبر صلی الله علیه وسلم
واگر کسی اعتراض کند که در قران خدای تعالی چندجا او را اضافت
بجبرئیل علیه السلام کرده است که انه لقول رسول کریم معنی وی انست
که قولیست از رسول کریم فرا گرفته است ویا از وی شنیده ویا
رسول کریم بوی آورده وچون وی واسطه بود ان معنی اضافت
بوی رفت و دلیل برین انست که قران معجزه است ومعجزه ان بود
که نبود که جز خدای تعالی بروی قادر نبود واگر قول فرشته یا پیغمبر
بودی معجزه نبودی واعتقاد اعجاز قران نیز از جمله واجباتست
و دیگر انکه اعتقاد کند که از روی وفات حضرت صلی الله علیه وسلم
هیچ کس از قران چیزی کم نکرد وبران نیز نیفزود واز وضع رسول
صلی الله علیه وسلم هیچ وجه نگردانید وحق تعالی مقتضای فرمان
انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون این کتاب را از تحریف وتغیر
وتبدیل صیانت فرموده وهر که برخلاف این اعتقاد کند در قران
وی تکذیب حق تعالی ورسول وی صلی الله علیه وسلم نموده باشد

و از توابع ایمان بقران ایمان است بناسخ و منسوخ است و نسخ
آن باشد که حق تعالی حکمی فرماید بعد از آن حکمی دیگر کند که آن حکم
اول معمول نماند چنانکه فرموده واعرض عن المشرکین پیغمبر را صلی الله
علیه و سلم اعراض فرمود از مشرکان و باز فرموده حرض المؤمنین
علی القتال با مشرکان قتال کن و این مثال در قران بسیار
و لیکن نسخ خاص در امر و نهی است نه در اخبار و چنانچه فرماید چنین بود
یا چنین خواهد بود و یا چنین که نسخ اخبار مستلزم کذب بود و آن جا
یز نیست و در نسخ احکام حکمتها است یکی آنکه مصلحت بنده کان در آن
حکم اولین بود و باز مصلحت در حکم آخرین است و این تفاوت در معلوم
بود نه در علم چنانکه طبیبی امروز مثلا بیماری را بشربتی معالجه کند و فردا
بشربت دیگر علاج فرماید بر خلاف اول طبیب نکرده است اما مزاج بیمار
تغیر یافته است چون حال تغیر یافت لابد حکم نیز تغیر یابد و دیگر آنچه
دانستنی است آنست که از کتب ما تقدم در دست جهودان و ترسایان
مانده است تصدیق آن بر ما لازم نیست چرا که حضرت صلی الله علیه و سلم

فرمود

فرمود که تصدیق اهل کتاب مکنید و تکذیب مکنید و گویید ایمان
آوردیم بدانچه خدای تعالی فرو فرستاده است و دیگر آنکه خدای
تعالی بخیانت و دروغ گویی ایشان گواهی داده است و فرموده
که ایشان از نزد خود در کتاب ما چیزها در آورده اند و گفته که این
از نزد خدای است سبحانه و تعالی پس تصدیق ایشان جهتی ندارد و
اعتقاد باید کرد که کتابها قدیمند چرا که مجموع عبارتست از یک
صفت کلام که قایمست بذات الهی و قدیمست زیرا که محال است
که ذات او محل حوادث باشد و تعدد در اسما چون قران و توریت
و انجیل باعتبار تغیر است از آن صفت بعبارات مختلف چون بعبارات
عربی معبر شده آنرا قران و فرقان خوانند و چون بعبری توریت
و بسریانی انجیل و علی هذا و دیگر باید که در ایمان بکتب تعیین عدد
نکند زیرا که دلیل قطعی نیامده است و آنچه در روایت آمده است
که صد صحیفه فرستاده است پنجاه بشیث علیه الصلوة والسلام و سی
بادریس و بیست بابراهیم علیه السلام و چهار کتاب دیگر توریت

بموسی وزبور بداود وانجیل بعیسی وفرقان بمحمد صلی الله علیه وسلم
وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین چنانچه صد وچهار کتاب باشد بدلیل
قطعی ثابت نشده است اولی انست که تعیین عدد نکنیم وبهمه کتابها
ایمان اریم وبالله التوفیق والمعراج لرسول الله صلی الله علیه وسلم
فی الیقظة بشخصه الی السماء ثم الی ما شاء الله تعالی من العلی حق
ومعراج مر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در بیداری بود بشخص
یعنی روح با جسد تا باسمان دنیا بعد ازان تا انجا که خدای تعالی خوا
سته بود از درجات علی حقست یعنی ثابت شده است بحدیث مشهور
وهر کسی که معراج را از مسجد الحرام تا بمسجد اقصی منکر شود کافر گردد زیرا
که انکار نص قران کرده قال الله تعالی سبحان الذی اسری بعبده
لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی ومنکر معراج باسمانها با بتداع
منسوب بود نزد ائمه دین رحمهم الله زیرا که عروج انحضرت بر اطباق
سموات باخبار احاد آمده است ومنکر اخبار احاد کافر نباشد مبتدع
وگمراه باشد ومعراج باسری تا بمقام قاب قوسین او ادنی مومن

محقق

٥٠١

محقق باشد ودرین مذهب دلایل بیان کرده اما دلیل اول انکه
حق تعالی اسری بعبده گفت واسم عبد موضوع است از برای
شخص که عبارت است از جسد با روح که اگر این واقعه در خواب بودی
وروح را بردی ظاهر ان بودی که اسری بروح عبده گفتی ودلیل دیگر
انکه اگر در خواب بودی فضیلت بدان محقق نگشتی ومعراج در عداد
معجزات منخرط نبودی چراکه روا بودی که جهودی یا ترسائی بهشت
را بخواب بیند وچیزی که مر کافر را روا باشد پیغامبران را بان چه
فضل باشد دلیل دیگر انکه فضیلت رسول ما صلی الله علیه وسلم
بر سایر انبیا بدو چیز است یکی معراج در دنیا ودیگر شفاعت در عقبی
که اگر نه دیگر هر چه اورا بود پیغامبران دیگر را نیز بود اگر نبوت داشت
دیگران هم داشتند ودیگر مر اورا کتاب وشریعت بود دیگران را نیز بود
پس تفضیل وی بمعراج وشفاعت بود وهر دو را معتزلیان منکر اند
عصمنا الله من الزیغ والضلال وگویند این دو شرف ببرکت تواضع
یافت که چون باحق تواضع نمود دولت معراج یافت وچون با خلق

تواضع فرمود مرتبه شفاعت یافت و دلیل دیگر آنکه کفار از آن
حضرت نشان بیت المقدس میطلبیدند و آن حضرت یکیک معاینه میدید
و بیان میکرد اگر در خواب دیده بودی هرگز از و علامات نطلبیدندی
چنانچه
کفار
و دیگر انکار معراج نکردندی زیرا که اگر گفتی مثلا که در خواب چنین دیدم
که مرا باسمانها بردند تقدیر این خواب موجب انکار هیچ عامی نبودی
چرا که از عوام الناس این نوع خواب دیدن مستبعد نیست فکیف از
انبیا علیهم السلام تمه اینها دلیل آنست که در بیداری بوده و قید
یقظه که در عبارت مصنف رحمه الله واقع است رد مذهب آنانست
که گفته اند معراج حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در خواب بود و تخصیص
رد آنانکه گفته اند که روح آن سرور را صلی الله علیه وسلم بوده بی مشارکت
جسد و الی السماء رد آنانکه معراج را تا بیت المقدس پیش قایل
نیستند و الی ما شاء الله بجهت آن قید کرده تا اشارت باقوال سلف شود که
بعضی تا بهشت و بعضی تا فوق عرش و قومی تا اطراف عالم گفته اند
و جمعی بر آنند که روح آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در خواب بمعراج بردند

و جسد در محل خود بود و با آنکه جمله متفق اند بر این معنی که رؤیای انبیا حق
و حکم بیداری دارد چه صفت ایشان اینست که تنام اعینهم و لا تنام قلوبهم
و این مذهب را از عایشه صدیقه حسن بصری روایت کرده اند انکار عایشه
و معاویه معراج جسمانی را بجهت آن بود که ام المومنین در آن وقت خورد
سال بود و آنحضرت را بروح و جسد و از آن حال وقوف نداشته و معا
ویه در آن زمان باسلام در نیامده و از آن معنی بی وقوف بوده و آنچه
معظم سلف و خلق بر آنند که معراج آنحضرت در بیداری بود و آنحضرت
را بروح و جسد در بعضی از شب از مکه به بیت المقدس و از آنجا باسما
نها بردند چنانچه بتفصیل در خلاصة السیر ذکر کرده ایم و نیز اختلافست
در آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در شب معراج حق تعالی
را دیده یا نی بعضی بر آنند که ندیده و این مذهب عایشه صدیقه
است و جماعهٔ دیگر از صحابه رضی الله عنهم نیز مسروق گوید از ام
المومنین رضی الله عنها پرسیدم که ارای محمد ربه آیا دید محمد پروردگار
خود را عایشه در جواب من گفت لقد قف شعری مما قلت بتحقیق که

موي بر تن من برخواست ازین سخن که تو گفتي بعد ازان ام المومنین
گفت سه چیز است که هر کس که آنها با تو گوید بتحقیق که دروغ گفته
اول آنکه محمد حق تعالی را دیده هر که این گوید دروغ گوید و بعد ازان
این آیت خواند که لا تدرکه الابصار و از ابو ذر غفاري رضی الله
عنه منقول است که فرمود حضرت رسالت الله تعالی را دران شب بدیده
دل دیده نه بچشم و جمعي از علما بر آنند که دید چون ابن عباس و حسن بصري
و زهري و ابو الحسن اشعري لیکن اختلاف دران است که میان این
جماعت که بچشم دل دیده یا بچشم سر ابن عباس در یک روایت موافق
ابو ذر است که بچشم دل دیده و در روایت دیگر هم از وي مطلق است
علما آنرا نیز بچشم دل قرار داده اند و طایفه جمع بین الروایتین مي
گویند که دو نوبت دیده نوبتي بچشم دل و یکبار بچشم سر و شیخ نظامي
قدس سره اختیار این روایت کرده تا فرمود بیت مطلق از
آنجا که پسندیده نیست * دید خدا را و خدا دیده نیست * دیده محمد نه
بچشم دگر بلکه بدین چشم سر آن چشم سر و بعضي از ائمه دین بر آنند که

درین

اولیست

درین مسئله توقف اولیست زیرا که دلیل درین باب نه بنفي و نه
باثبات وارد شده و آیات و احادیثي که مستدل طرفین است
متعارض و قابل تاویل است و این مسئله از علمیات نیست که در
آن اکتفا بدلیل ظني توان کرد و اما بیشتر از علماي متاخر بعد از تفحص
احادیث و نقاري دلایل اخبار برین معني قطع کرده اند که مراد از
دیدن بدل نه مجرد حصول علم بالله تعالی است زیرا که این علم مر
آنحضرت را همیشه ثابت و محقق بوده است بلکه حق تعالی خلق رؤیتي
در دل آنحضرت فرموده بود مثل آن رؤیتي که در چشم نهاده تا چشم
بمعاونت دل و دل بمعاونت چشم بدولت مشاهده مشرف گشته اند
و کرامات اولیا حق و کرامات اولیا حق است و ولي آنکس است که
عارف باشد بذات و صفات خداي تعالی و مواظبت بر طاعات و
عبادات نماید و از معاصي مجتنب باشد و بر شهوات و لذات مایل
و حریص نباشد و کرامات اولیا امریست که خلاف عادت بظهور
آید و مقرون بدعوي نبوت نباشد بلکه مقارن ایمان و عمل صالح

و نقاضي [illegible]

و چشم

معارن باشد اما اگر ایمان و عمل صالح نباشد آنرا استدراج و مکر الله گویند
چنانچه فرعون بی عون اگر آب را گفتی تا بر کوه سر بالا رو دبر
و اگر به نیل اشارت کردی چند کز آب بلند ایستادی و هر گاه که
روان شدی نیل با وی روان شدی چون بایستادی نیل با
وی بایستادی و شک نیست که آن نه از جمله کرامات بود اگرچه
قوم او را چنان می نمود که آن محض قدرت و عین اعجاز است
بلکه مکر الهی بود تا او در کفر خود فزون تر میشد و از قبول
ایمان دور تر میگشت و این امثال ازین نوع استدراج و مکر الله
است و شیخ ما قطب المشرق و المغرب احمد النامقی الجامی قدس
سره در یکی از مصنفات خود فرموده که اگر کسی بینی که سجاده بر
آب انداخته نماز میکند یا بهوا بعبادت مشغول می نماید لیکن خلاف
خلاف شریعتی را مرتکبست و یا بدعتی منسوب آنکس شیطانیست
نه رحمانی فیظهر هذه الکرامة علی طریق نقض العادة للولی من
قطع المسافة البعیدة فی مدة القلیلة پس ظاهر میشود کرامات

للولی بر

مر ولی بر طریقی که شکننده عادت است یعنی متعارف و معتاد
نیست از قطع کردن مسافت بعیده در زمان اندک چنانچه حق سبحانه
و تعالی در کلام مجید و فرقان حمید خود ما را خبر داده از کرامت آصف
که چون سلیمان علیه الصلوة و السلام خواست که تخت بلقیس را پیش
از آمدن وی اینجا حاضر کند خدای تعالی خواست که تا شرف آصف را
بخلق نماید و کرامات وی ظاهر کند و باهل عالم باز نماید که کرامات
اولیا جایز است سلیمان علیه السلام فرمود که کیست از شما که تخت
بلقیس را پیش از آمدن وی اینجا حاضر کند قال عفریت من الجن
انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک گفت عفریتی از جن که من
بیارم تخت وی را پیش از آنکه تو برخیزی از جایگاه خود سلیمان علیه
السلام گفت زود تر خواهم آصف گفت انا آتیک قبل ان یرتد الیک
طرفک یعنی من پیش از آنکه تو چشم برهم زنی آن تخت را اینجا حاضر کنم
و آن یکجا همراه بوده که تخت بلقیس را حاضر کرد و بدین سخن حضرت
سلیمان علیه السلام متغیر شد و انکار نکرد و این هیچ وجه معجزه نبود

زیرا که اصحف پیغمبر نبود پس لامحاله باید که کرامت باشد و نیز احوال
اصحاب کهف و سخن کفتن سک با ایشان و خواب ایشان و تقلب
ایشان اندر کهف بر یمین و یسار و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال
و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید این جمله ناقض عادت هست و معلوم
است که معجزه نیست پس باید که کرامت باشد چون اثبات کرامت
اولیا بخبر معلوم هست آنست که در حدیث صحیح وارد هست که روزی
صحابه رضی الله عنهم کفتند که یا رسول الله ما را از عجایب امم ماضیه
خبری بکوی که دل ما بآن اطمینان یابد کفت پیش از شما سه کس بجانبی
می رفتند چون شبانکاه شد قصد غاری کردند و اندر آنجا رفتند
چون پاره از شب بکذشت سنکی از کوه بیفتاد و در غار بآن
استوار شد چنانچه بیرون رفتن ممکن نبود کفتند هیچ چیز ما را نماند
الا آنکه کردارهای خود که بی ریا از ما در وجود آمده بخدای تعالی
شفیع آریم باشد که ببرکت آن ازین بلا برهیم یکی از آن سه کس کفت بار
خدایا میدانی که ما را مادری و پدری بود از مال دنیا هیچ نبود جز بزکی

باران عظیم بارید و سیلی اندر آمد

رفتن را

کاشیر

کاشیر دادی و من شیر او را صرف اوقات ایشان کردمی و از جهة
قوت خود هر روز پشته هیزم بیاوردمی و بفروختمی و بهای آن
در وجه طعام چاشت و شام خود صرف کردمی شبی بیکاه تر آمدم
و آن بز را بدوشیدم و طعام ایشان در آن کردم و پیش ایشان
بردم در خواب شده بودند من آن قدح را در دست داشته و
چیزی ناخورده انتظاری بیداری ایشان می بردم چون صبح بدمید
و ایشان بیدار شدند و طعام خوردند پس من بنشستم و طعام
شام خود بخوردم بار خدایا اکر من درین سخن راست کویم مرا
فرج فرست فی الحال آن سنک جنبیدنی کرد و شکافی پدید آمد و
دیکری کفت خداوندا میدانی که مرا دختر عمی بود پس صاحب جمال
که دلم پیوسته مشغول وی بودی و من هر چند ویرا بخواندمی وی
اجابت نکردی تا یکبار بزحمت تمام صد دینار زر مرا بود بوی
فرستادم بشرط آنکه یک شب با من خلوت کند و تمکین من نماید
چون نزد من آمد ترسی در دلم پدید آمد دست از وی بداشتم و از

حق سبحانه وتعالي شرم داشتم بار خدايا اگر من درين سخن راست
گويم ما را فرج فرست في الحال آن سنگ جنبيدن گرفت و آن
زياده شد چنانچه ازوي بيرون آمدن نتوانستندي ديگري گفت
الهي ميداني كه مرا گروه مزدوران بودند چون كار تمام كردند
همه مزد خود گرفتند مگر يكي مزد نا گرفته برفت من آن مزد
وي را بگوسفندي دادم وي مدت چهل سال نيامد از آن گو
سفند نتايج بسيار حاصل شد روزي آن مزدور بيامد و گفت اي
عزيز ياد داري كه من وقتي از اوقات مزدوري تو كرده بودم
اكنون بآن مزد احتياج دارم گفتم بفلان جاي رو و آن همه
گوسفندان از آن تست بگير و ببر و گفت اي عزيز مرا افسوس ميكني
گفتم افسوس نميكنم و راست ميگويم آن همه بوي دادم بگرفت
و برفت خداوندا اگر من راست ميگويم ما را فرج فرست بيكبار
آن سنگ از در آن غار فراتر شد تا ايشان بيرون آمده برفتند و اين
فعل ناقض عادت بود و معجزه نبود و ديگر قصه جريح راهب است

و راوي

و راوي آن ابوهريره است رضي الله عنه كه حضرت رسالت صلي الله
عليه و سلم فرمود كه در بني اسرائيل راهبي بود جريح نام و وي
مرد مجتهد بود و از عباد زمان خود و مر او را مادري بود مستوره
كه از صالحات روزگار بود روزي بار زوي ديدار پسر بآنجا كه
متعبد وي بود برفت جريح در درون صومعه در نماز بود و در
از درون بسته بود آن ضعيفه بازگشته نوبت ديگر بيامد همچنان
در بسته و وي بنماز مشغول بود و در نوبت سيم نيز مادرش آمده او
بطريق پيشين در درون صومعه بنماز مشغول بود و مادرش از
تنگدلي روي بآسمان كرده گفت يارب پسر مرا بحق من بگير
و او را رسوا كن تا گوينده تير دعايش بهدف اجابت رسيده در
آن وقت زني بدكاره بود كه به بدسيرتي معروف و مشهور بود
با خود گفت كه من جريح را از راه برم و او را رسوا كنم يكروز
بصومعه وي رفت تا با جريح ملاقات كند و وي با التفات
نكرد و از حال وي نپرسيد در راه شباني ملاقات شده از وي

حامله شد وچون وضع حمل نمود گفت این فرزند از جریح است مردم
قصد صومعهٔ جریج کردند واو را نزد سلطان وقت بردند واز
آنحال وی استغفار نمودند جریج از آن اِبا کرد باورند نشد گفت هم
از کودک برسید تا وی خود راست بگوید گفتند این جگونه شاید

بود که کودک بغیر خواره سخن گوید

بس جریج خود روی با کودک آورده گفت ای کودک بحق خدای
راست بگوی پدر تو کیست کودک بفرمان الهی گفت ای جریج مادرم
در حق تو دروغ میگوید بدآنکه پدر من شبانیست ومارا مقصود
ازین مبالغه در اثبات کرامت اولیا آنست که تا هر سلیم القلبی
که مشاهدهٔ احوال این طایفه ومطالعهٔ اقوال ایشان نکرده باشند
بسخنان بست وحکایات نادرست اصحاب جهالت وارباب ضلا
لت که درین روزکار ظاهر شده اند ونفی کرامات اولیا بلکه انکار
معجزات انبیا میکنند فریفته نشوند ودین خود برباد ندهند وباعث
این طایفه بر نفی کرامات اولیا آنست که خود را در اعلی مرتبهٔ
ولایت می نمایند وازین امور واحوال ایشان را خبری واثری
نی نفی آن میکنند تا بیش عوام فضیحت نشوند واز فضیحت

خواص

خواص نمی اندیشند با آنکه اگر صد هزار خارق عادت بر ایشان ظاهر
شود وچون نه ظاهر ایشان موافق احکام شریعت است ونه
باطن ایشان مطابق آداب طریقت آن از قبیل مکر واستدراج
خواهد بود ونه از مقولهٔ ولایت وکرامت وظهور الطعام والشراب
واللباس عند الحاجة وظاهر شد طعام وآب وجامه در وقت حاجت
بدان چنانکه حق سبحانه وتعالی در مریم خاتون رضی الله عنها فرموده حق
کلما دخل علیها ذکریا المحراب وجد عندها رزقا یعنی هر وقتی که در
می آمد ذکریا در محراب که مریم خاتون در انجا عبادت میکرد می یافت
در انجا روزی مریم خاتون را از طعام وآب وغیر آن از وی پرسیدند
که این از کجاست می فرمود که از نزد خدای تعالی والمشی علی الماء
والطیران فی الهواء وهمچون رفتن بر روی آب وپریدن در هوا
چنانکه از جعفر طیار رضی الله عنه منقولست که در غزوهٔ موته
بعد از شهادت زید که علم بوی رسید وبجنگ مشغول شد چندانکه
هر دو دست مبارکش را بینداختند ببازوی خویش چندان مقا
تله کرد که شهید شد وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر احوال

ایشان اطلاع یافته فرمودند که جعفر طیار شهید شد و حضرت
حق تعالی او را در بهشت در آورد بعوض دو دستش حق تعالی
دو بال از یاقوت سرخ بداد تا هر کجا خواهد فضای روضات جنان
را طیران نماید و بعضی از علما حمل بظاهر کرده اند و جمعی بصفت ملکی
و قوت روحانی قرار داده اند و کلام الجماد و اندفاع المتوجه
من البلاء و همچون سخن گفتن جمادات و حیوانات و مندفع
شدن آنچه متوجه است از بلا چنانچه فاطمه زهرا رضی الله عنها فرموده
است که در شب اول که علی مرتضی کرم الله وجهه در فراش من در
آمد شنیدم که زمین با وی سخن میگوید تبرسیدم و این حکایت
را صباح بعرض حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم رسانیدم
فرمود ای فاطمه زمین با شوهر تو راز میگوید و کفایت المهم الولی
من الاعداء و کفایت مهم نمودن ولی از دشمنان و غیر ذلک من
الاشیاء و غیر این چیزها که مذکور شد از امور دیگر چنانچه دیدن
امیر المومنین عمر رضی الله عنه روز جمعه بر سر منبر لشکر خود را در
نهاوند که یکماهه راه بود و گفتن مر ساریه را که امیر لشکر بود

در

قف

درمیان خطبه سه بار که یا ساریة الجبل یعنی از جانب کوه وا
باشی و باز بخطبه مشغول شد و تمام کرد آن مردمان گفتند مگر
عمر را رضی الله عنه جنون طاری شد چون ساریه از آن لشکر مرا
جعت کرد در اثنای سخنان که میگفت گفت روز جمعه که از وقت
بامداد تا وقت نماز جمعه با کافران محاربه میکردیم ناگاه آوازی
شنیدم که منادی ندا میکرد یا ساریة الجبل الجبل پشت بکوه باز
نهادیم و چندان محاربه کردیم که بسیاری از ایشان کشته شدند و
دیگران بگریختند چون این سخن بآنکسان رسید که با عمر گمان جنون برده
بودند گفتند بگذارید وی را که از برای این کار ساخته شده است و
درهمان روز این سخن با امیر المومنین علی رضی الله عنه رسید فرمود
که وی هیچ کاری نکند و سخنی نگوید که از عهده آن بیرون نیاید و
آشامیدن خالد بن ولید زهر را و ضرر نا کردن زهر او را نیز کرامت
دیگر است و آن چنان بوده است که چون امیر المومنین ابوبکر صدیق
رضی الله عنه در زمان خلافت خود وی را بجانب حیره فرستاد و اهل
حیره شخصی را عبد المسیح نام با مقدار زهری که اثر وی در یکساعت

ظاهر نشد بر رسم هدیه پیش وی فرستادند چون نزد وی در آوردند
برسید که این چه چیز است عبد المسیح گفت سم ساعة خالد رضی الله عنه
آنرا بگرفت و گفت بسم الله و بالله رب الارض و السماء بسم الله
الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و آنرا بیاشامید
عبد المسیح بقوم خود باز گشت و گفت با ایشان مصالحه کنید که زهر
یک ساعته خورد و در وی هیچ اثر نکرد این کاریست که ایشانرا الله داده است
و نیز رفتن رود نیل از جهة مکتوب امیر المومنین عمر رضی الله عنه از
قبیل کرامت است و تفصیل این اجمال آنست که در شواهد النبوة
آورده است که دران وقت که مصر فتح شد عمرو عاص رضی الله عنه
آنجا حاکم بود یکی از اهل مصر نزد وی آمد که ای عمر رود نیل را عاد
تیست که خشک میشود و آب آن نمیرود چون ازین ماه دوازده روز میگذرد
دختر بکر پیدا میکنیم مادر و پدر ویرا چندان مال میدهیم که راضی میشوند
پس آن دختر را بجامها و زیورهای خوب می آرائیم و در رود نیل
می اندازیم عمرو عاص رضی الله عنه فرمود که در اسلام مثل این امر
نخواهد بود زیرا که اسلام همه قواعد بد را که پیش از وی بوده است بر

انداخت

انداخت چون از ان تاریخ سه ماه بگذشت آب نیل بتمام خشک شد
و اهل مصر عزیمت جلا کردن عمرو عاص چون صورت حال مشاهده کردند
کرد کیفیت حال نوشته بفاروق رضی الله عنه فرستاد و امیر
المومنین عمر رضی الله عنه برین معنی اطلاع یافته جواب نامه وی
بنوشت که ای عمر درون مکتوب خود کاغذ پاره نوشته نها
ده ام آنرا در رود نیل انداز چون مکتوب امیر المومنین بعمرو رسید
و مکتوب بگشاد و در درون آن کاغذ پاره دید در وی نوشته
که من عبد الله امیر المومنین الی رود النیل اما بعد فانا لا نشتغل بر
سوم الجاهلیة و لکن سر بإذن الله تعالی یعنی از بنده خدای
تعالی که امیر المومنین است سوی رود نیل اما بعد بدان که ما مشغول
نمیشویم برسوم جاهلیت و لکن تو روان شو بفرمان خدای عز و جل
چنانکه پیشتر میرفته برو و الا اگر نروی الله تعالی قهار است پس عمر
رضی الله عنه آن کاغذ پاره را در نیل انداخت چون روز دیگر شد
آب شانزده گز بلند بر آمده بود و از آن روز تا غایت این

عادت بد از مصریان برخواسته است ویکون ذلك للرسول
الذي ظهرت بذاه الكرامة لواحد من امته ومیکر د داین ظهور
کرامات معجزه مر رسول را که ظاهر شده است این کرامت از
یکی امت لانه یظهر بها انه ولي ولن یکون ولیا الا وان یکون
محقا برسالته رسول از برای انکه آن امر خارق عادت اظهار
میکند که آن شخص ولی است و هرکز نمی تواند بود ولی مکر
مقر باشد برسالت پیغمبر خود و افضل البشر بعد نبینا ابو بکر
الصدیق و افضل آدمیان بعد از پیغمبر ما و اولی چنین بود
که کفتیم بعد از پیغمبران تا بر عیسی علیه السلام تفضیل لازم نیاید
مدی ابو بکر صدیق است رضی الله عنه ولقب وی بصدیق
آن کفته اند که در قصه معراج اول کسی که تصدیق رسالت آن
سرور فرمود صلی الله علیه وسلم او بود یا اول کسی که تصدیق
آن سرور صلی الله علیه وسلم نمودی وی بود و بعضی بر انند
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ای ابو بکر حق تعالی ترا صدیق

ابو بکر است

نفع

فرمود

نام

نام نهاد و اهل تحقیق بر انند که چون ظاهر و باطن او بر صدق
مستقیم بود بواسطه آن بصدیق موسوم کشت چنانکه کفته اند
بیت از زبان صادق و بجان صدیق ۝ چون نبی مشفق و چو کعبه
عتیق ۝ صدق او میزبان ایمان بود ۝ مصطفی هر چه خواست او
ان بود ۝ همه او خویش کرد در کارش ۝ همه او کشته بهر دیدارش ۝
خواجه با وقار و آهسته ۝ دست لطفش شکسته رابسته ۝ و وجه تلقیب
بعتیقش آن کفته اند که ویرا دو برادر بود عتیق و عتق و پیش
از تولد وی وفات یافته بودند چون ابو بکر در وجود آمد
بعتیق مشابهت داشت بان جهة عتیق لقب نهادند و وجه دیکر
انکه در آن روز بسبب طهارت نسب مسمی بعتیق کشت یعنی آزاد
از معایب نسبیه و وجه دیکر انکه در روز که بشرف اسلام مشرف
کشت حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه وسلم انت عتیق الله من النار
و وجه دیکر انکه بواسطه حسن روی و حسن قوای که ویرا بود بان لقب
ملقب شده عتاقت در لغت بمعنی حسن آمده و لهذا در مدح او

عناقت

گفته اند بیت صورتش سیرتش بهجان بود زان زچشم عوام پنهان
بود چشم ایمان جمال او دید کور کی چهرهٔ نیکو بیند و بعضی از اصحاب گفته اند
معیان ارباب سیر و تواریخ آنست که اول خدیجه کبرا بود و جمعی
که علی مرتضی بوده و صحیح نزد محدثان و محققان و اهل سیر و
تواریخ آنست که اول خدیجه کبرا بود و بعد از ان علی مرتضی بس از
آن زید بن حارث انگاه ابوبکر بعد از ان بلال بود رضی الله عنهم
اجمعین و در کتاب استیعاب آورده که از محمد بن کعب قرظی پرسیدند
که اسلام علی اسبق بود یا ابوبکر جواب داد که سبحان الله اول
علی بدین دولت مشرف شد اما رعایت جانب ابوطالب کرده
بود اظهار ایمان خود نمیکرد و ابوبکر رضی الله عنه بعد از وی
باسلام فایز گشت و اظهار اسلام خود نمود از آنجهت مردم در
اشتباه افتادند و بعضی از ائمهٔ دین گفته اند که اقرب باحتیاج
و ورع آنست که گویند اول کسی که از زنان ایمان آورد خدیجه
کبری بود و از صبیان علی مرتضی بود و از رجال احرار صدیق
بزرگوار بود و از موالی زید بن حارث و از عبید بلال بود

کسی از صحابه ایمان آورده بوده بعضی گفته اند که ابوبکر بوده و طایفه‌ای بر آنند که

صبیان

ثم

ثم عمر الفاروق بعد از ابوبکر افضل بشر عمر فاروق است رضی الله
عنهما و ویرا ازانجهت فاروق گویند که فرق کننده بود میان حق
و باطل در قضایای خصومت چنانچه از شیخ بزرگوار و منبع اسرار
فرید الدین عطار در بعضی اشعار بدین معنی اشعار فرموده قدس
الله روحه بیت چو حق را بر زبان او کلام است ز فرقان است
فاروق این تمام است از ان بر خویشتن زهر آزمودی که صد تریاق
فاروقیش بودی و امیر المومنین ازانجهت خوانند که بر مسند خلافت
متمکن گشت و سریر خلافت بوجود با جود خود مزین ساخت
روزی در مجمع اصحاب فرمود که ابوبکر را خلیفهٔ رسول الله صلی
الله علیه و سلم میگفتند اگر مرا خلیفهٔ رسول الله گویند بر مردم
تکلم آن دشوار شود مغیره بن شعبه رضی الله عنه آنجا حاضر بود
گفت ای عمر تو امیر مائی و ما مومنانیم امیر المومنین عمر رضی الله
عنه بان راضی شد و پیش از وی هیچ کس را امیر نگفته بودند
و روایتست از ابو هریره رضی الله عنه که گفت روزی حضرت

رسالت صلي الله عليه وسلم فرمود که بتحقيق در بني اسرائيل رجال محدثون
بوده اند اکر در امت من کسي مثل ايشان خواهد بود عمر بن خطاب است
وعلما را در تفسير محدثون اقوالست قول اول انکه مراد از محدثون جمعي اند
که از حق تعالي بامور ملهم کردند دويم انکه مراد جماعتي اند که ظن
ايشان در قضايا مطابق واقع باشد سيوم انکه مراد طايفه اند که
در وقايع ملايکه با ايشان سخن کويند وراه راست با ايشان نمايند
چهارم انکه مراد کروهي اند که صواب بر زبان ايشان جاري شود و سعد
بن ابي وقاص کفت رضي الله عنه که حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم
فرمود مر فاروق را رضي الله عنه که اي عمر بان خدائي که نفس من بيد
قدرت اوست که شيطان در هيچ راهي با تو ملاقات نکند الا انکه آن
راه را بکذارد و براه ديکر رود واکر فضايل که در مناقب هر يک از
اصحاب وارد است اکر بنويسيم دفترها بايد ساخت بعضي از ان در
کتاب روضة الاتقيا که در ذکر اولياء الله نوشته ايم انجا باز
جويند تم عثمان ذي النورين بعد از عمر افضل بشر عثمان ذي النورين

است و مشهور اينست که بجهة آن کفته اند که حضرت رسالت صلي الله
عليه وسلم دو دختر خود را که رقيه بعد از وفات وي ام کلثوم
رضي الله عنهما که هر يک شعبه از شجره متجره نبوت و رسالت بودند
در حباله نکاح وي در آورد و نظر باين معني طريقت شيخ فريد الدين
عطار در مدح او فرموده بيت کزين خواجه کونين بوده بدا
مادريش ذي النورين بوده وکويند در هيچ امت احدي بجز ازين
فضيلت که سعادت عقد دو دختر پيغمبر را باشد فايز نکشته غير از
عثمان بيت جز او کس را نبود است اين کرامي ز پيغمبر بان دولت
کرامي وروايت است که چون ام کلثوم وفات يافت حضرت
صلي الله عليه وسلم فرمود که دختر در نکاح ذي النورين در آريد
واو را عذب نکذاريد بدرستي که اکر مرا چهل دختر بودي يکي را بعد
از ديکري بوي دادمي وقول آنست که بان سبب وي را باين لقب
خوانده اند که هم در جاهليت و هم در اسلام بنياد نهادش بنور سخاوت
وضياء فتوت وسماحت منور بود با انکه بوسيله ضياء صباح نهار د

نور قیام شبهای تار او قبهٔ سما و عرصهٔ غبرا نورانی بود و درین
باب گفته اند بیت عثمان دو لباس داشت در حلم و حیا بارو و
و با نماز بی ارو و ریا از طلعت او روی زمین نورانی و زطاعت
او بر آسمان بود ضیا یا آنکه چون فردای قیامت در بهشت از
منزلی بمنزلی نزول کند دو براق از دو جانب او هویدا گردد
که منازل و مراحل بهشت نورانی شود و مغنی طریقت در منطق الطیر
گوئیا اشارتی باین کرده اند بیت خواجهٔ که نور مطلق است
بل خداوندی دو نور بر حقست دیگر گویند که ویرا باین جهة ذی النورین
خوانند که از دو طرف سلسلهٔ قرابت او با رسول صلی الله علیه وسلم
استحکام یافته بود هم از جانب آبا و هم از قبل امهات از اطباع
سلیم بعید نخواهد بود مادر وی دختر بیضا عمهٔ آنحضرت بود عبد الله
پدر آن سرور توأمان بوده اند و بثبوت پیوسته که امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه فرمود که از برای آخرت ده ذخیره ساخته ام اول آنکه
رابع رفقای اربعه از سباق اسلام بوده ام دویم آنکه هرگز

تغنی

تغنی نکرده ام سیوم آنکه هرگز دروغ نگفته ام چهارم آنکه از آن
وقت که دست راست خود برای متابعت بر اسلام دست
رسول را صلی الله علیه وسلم گرفته ام هرگز آن دست را بر عورت
خود ننهاده ام و ازین جهة در مدح او گفته اند بیت چنین گفت
او که در بیعت مرا دست چو با دست نبی الله پیوست ز بهر حرمت
دستش از آنگاه بفرج من نبود آن دست را راه پنجم از آن باز که بدولت
اسلام فایز گشته ام هرگز هفته بر من نگذشته الا که بنده آزاد کرده ام
مگر آنکه در ملک من نبوده باشد و مع ذلک بعد از اقتدار بدان تدا
رک نموده ام ششم آنکه هرگز ذیل وجود خویش بلوث زنا نیالوده ام
نه در جاهلیت و نه در اسلام هفتم آنکه قباحت شرب و فاحت خمر را
دریافته ام هرگز کام خود را بجامی از آن نیالوده ام و از عبد الرحمن
بن مهدی که از اکابر اهل حدیث است منقول است که دو فضیلت عثمان
را رضی الله عنه ثابت است که ابو بکر و عمر را رضی الله عنهما نیست یکی
نوشتن مصحف و ارسال آن با فاق که موجب سد باب اختلاف

در قرآن کشته دویم کشته شدن در راه خدای تعالی دروختر
دویم در روضة الاحباب آورده که بصحت رسیده که محمد بن
شهاب زهری گفت از سعد بن مسیّب سوال کردم که مرا بگوی
که امیر المومنین عثمان را رضی الله عنه برای چه مقتول کردند و
اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم بچه سبب وی را نصرت ننمودند
ومیان مردم کدام امر درمیان آمد که سبب خروج ایشان شد در
جواب گفت که عثمان بظلم مقتول شد وبیشک قاتل وی
ظالم بود ولیکن صحابه در ترک نصرت او دلیل واضح داشتند و
شرح آن قصه انکه چون ذی النورین بر سریر خلافت نشست در
اوایل معاشی پسندیده نمود وبعد ازان تغیر اوضاع خویش
کرد و اذا تغیر السلطان تغیر الزمان وبواسطهٔ فرط محبتی که با اقا
رب خویش داشت اشیار وترجیح ایشان بر کبار صحابه نمود وبا
ابنای اعمام خود را ایالت وحکومت بعضی از ممالک اسلام داد
با وجود کبار صحابه ولایت اسلام را بجوانان بنی امیه داد

وفی

وفی الحقیقت سبب پریشانی امیر المومنین عثمان بود وبعضی از اعمال
عمال طریق جور وعدوان وظلم وطغیان وبا مردم آن مملکت
مسلوک میداشتند وقاعده آنست که والملک لایبقی مع الظلم از
بوذرجمهر حکیم پرسیدند که امور ملک بنی ساسان برای چه مضطرب
وبی سامان گشت وحال انکه مانند تو حکیمی درمیان ایشان بود
جواب داد که ایشان عظایم امور تفویض باصاغر چاکران میکردند
بانجهت سرانجام احوال ایشان بانکار رسید ولله در القایل بیت
بخوردان مغزهای کار بزرگ نیاید ز روباه خود کار گرگ اگر چنگ و
منقار روئین کند کبوتر کجا صید شاهین کند نشاید چو جمشید جز جم
شها نباشد چو گل رنگ و بوی گیا ثم علی المرتضی بعد از عثمان
افضل بشر علی مرتضی بود رضی الله عنهم ووی را مرتضی بجهة آن
گویند که همیشه در رضای مصطفی بود صلی الله علیه وسلم ویا بجهة
انکه مرضی همه خلق بود وکرارش ازان نامند که بتکرار بر کفار حمله
میکرد وابو ترابش ازان لقب نهند که روزی حضرت رسالت

حسرو[ا] در عشق بازی کم ز[ ] مبا[ش]
کز برای مرده سوزد زنده جان خویش را

صلی الله علیه وسلم نزول اجلال درخانه خاتون قیامت فرمود
علی مرتضی را رضی الله عنه آنجا ندید احوال آنحضرت از خاتون قیامت
باز پرسید فرمود که یا رسول میان من واو سخنان گذشت تا بجدی
انجامید که خشمناک شده بیرون رفت وامروز اینجا قیلوله نکرد و
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کس بطلب وی فرستاد تا از وی
خبری آرد آنکس رفت وباز آمد وگفت یا رسول الله علی در مسجد
خفته بخواب رفته است وردایش از دوش مبارک افتاده وان
سرور بنفس نفیس خویش بمسجد تشریف نمود علی را رضی الله عنه دید
برخاک خفته وردایش از دوش مبارک افتاده ودوش وی
خاک آلوده شده خواجه علیه السلام بدست مبارک خاک از دوش
وی پاک کرد وفرمود قم یا ابو تراب پس از آن هیچ نامی علی را
رضی الله عنه از آن خوشتر نیامدی وچون بآن نامش بخواندندی
بسیار شادمان شدی وحیدر از آنش گفتندی که مادر وی فاطمه
بنت اسد را درحین طواف درد زه پدید آمد حضرت رسالت را صلی الله

علیه

علیه وسلم خبردار گردانیدند آن سرور او را براندرون کعبه برد ومرتضی
در درون خانه کعبه متولد شد چون او را بخانه آوردند مادر وی
فاطمه پستان در دهان وی نهاد که تا شیر خورد پستان وی را نگزید
چون پدرش ابوطالب خواست که وی را بوسه زند رویش را بناخن
بخراشید چون سرور عالم صلی الله علیه وسلم درآمد ورویش
باز کرد که ببوسد مادرش فاطمه گفت که ای محمد روی مبارک نزدیک
وی مبر که پستان من وروی پدر مجروح کرده است او حیدر است یعنی
شیر بچه است نباید که آسیبی بتو رساند پیغمبر صلی الله علیه وسلم زبان
مبارک در دهان مبارکش نهاد و زبان معجز بیانش را بگرفت و
از لعاب دهانش بمکید واز برکات آن لعاب انواع علوم دینی
ومعارف یقینی بر حضرت امیر کشف افتاد ونیز وی را اسد الله
گویند بجهت آنست که آواز او در قوت چون نعره شیر بود و وی را کرم الله
وجهه از آن گویند که مادرش در مدت حمل وی هرگز نتوانست که بت را
سجده کند چون خواست که روی ایش بت بر زمین نهد نتوانستی

وقول اصح آنست که هرگاه که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
درخانه ابوطالب آمدی فاطمه بنت اسد زن ابوطالب بتعظیم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برخاستی روزی ابوطالب گفت ای فاطمه محمد
فرزند وبرادرزادهٔ منست چرا تعظیم او میکنی گفت ای ابوطالب
اگر تعظیم وی نکنم این فرزند که در شکم دارم چندان حرکت ورزیدی
دپای بر شکم من زدی که بیم باشد که مرا هلاک کند وخود نیز هلاک
شود امام محمد حنبل رضی الله عنه فرموده است که از هیچ کس از صحابه
کرام رضی الله عنهم اجمعین آن قدر فضایل بما نرسیده است که
از امیر المومنین علی کرم الله وجهه رسیده است وشیخ جنید بغدادی
قدس روحه العزیز فرموده است که اگر جناب امیر المومنین علی رضی
الله عنه از محاربات که با مخالفان میکرد باز پرداختی هر آینه از
وی برای ما از علم حقایق وتصوف چندان نقل کردندی که دلها
طاقت شنیدن آن نیاوردی ودر شرح تعرف مذکور است که
علی ابن ابی طالب سر عارفانست ومرد راسخانست که هیچ کس بیش

ازوی

ازوی چنان سخن نگفته وبعد ازوی مثل آنکس نیاورده و
در شواهد النبوه آورده است که بروایات صحیح ثابت شده است
که چون امیر المومنین علی رضی الله عنه پای مبارک در رکاب میکرد
افتتاح تلاوت قران میکرد وچون پای دیگر در رکاب میرسید
تمام میکرد وبروایت دیگر چون بالای ستور راست می ایستاد ختم
تمام میکرد ودر روضة الاحباب آورده که حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم در مراجعت از حجة الاسلام الوداع دست مرتضی
بگرفت وگفت من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی آنکسی که من باشم
مولای او پس علی مولای اوست امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرموده
که ای علی بامداد کردی وتو هر مومن ومومنه شدی بیت رو از برای
سر دین خویش تاجی ساز • ز خاک پای جوانمرد وال من والاه • ز ذل اعدا
وت او دور دار تا نخوری • ز تیغ لغط بنی زخم عاد من عاداه • گوهر
پاک اصلت علای مهدی دان • که بر کمال معالیش هل اتی است گواه •
شمایل وفضایل وی از آن بیشتر است که بتقریر زبان وتحریر بیان

مولای

استقصای آن توان کرد شمه از آن در روضة الاتقیا بسط ذکر یافته این مختصر گنجایش آن ندارد و خلافتهم علی هذه الترتیب الخفا و خلافت این چهار یار بر همین ترتیب مذکور است نیز والخلافة ثلثون سنة ثم بعدها ملک و امارة و مدة خلافت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سی سال بوده است پس از آن ملک و سلطنت باشد چنانچه گذشت مدت خلافت ابوبکر دو سال بوده و از امیر المومنین عمر ده سال و از عثمان بن عفان دوازده سال و از علی مرتضی شش سال و شهادت امیر المومنین علی رضی الله عنه در سال سیوم واقع شد پس معاویه و آنانی که بعد از وی بودند از قبیل ملوک و امرا باشند نه از قبیل خلفا و معاویه اگرچه مخطی بوده آنچه میطلبید بحکم تاویل خبر بود زبان از وی نگاه دارند اگر کسی سوال کند که این مشکل میشود بخلفای عباسیه و بعضی از خلفای مروانیه مثل عمر بن عبد العزیز که ایشان را از خلفا شمرده اند جواب آنست که مراد از خلافت منحصر در سی سال خلافت کامله است که با آن مخالفت

خلفاء اربعه

[illegible]

امیخته

آمیخته نبوده است و بر سبیل متابعت بوده است و بعد از سی سال این طریق لازم نبوده است والمسلمون لا بد لهم من امام مسلمانانرا ناچار است از امامی یقوم بتنفیذ احکامهم که قیام نماید آن امام به نافذ ساختن و درست کردن حکمهای مسلمانان واقامة حدودهم و بر پای داشتن حدهای مسلمانان و سد ثغورهم و بستن رخنهای مسلمانان یعنی راههای ایشان و تجهیز جیوشهم و آماده ساختن لشکرهای ایشان واخذ صدقاتهم و گرفتن صدقات ایشان و قهر المتغلبة و قهر کردن متغلبان که در میان مسلمانان پیدا شدند والمتلصصة و قطاع الطریق و قهر کردن دزدان و راه زنان واقامة الجمع والاعیاد و بر پای داشتن نمازهای جمعها و عیدها و قطع المنازعات الواقعة بین العباد و بریدن نزاعها و خصومتها که واقع باشد میان بندگان خدای تعالی و قبول الشهادات القایمة علی الحقوق و قبول کردن گواهیها که قایم باشد بر حقها یعنی گواهی که در حقوق شرعیه داده شود حاکمی باید که تا او را قبول یا رد کند

مر ایشان را

و قطع

وتزویج الصغار والصغایر الذین لا اولیاء لهم و نکاح کردن صغیر
که ولی نیست مر ایشانرا درین نیز ناچار است که امیری و پادشاهی باشد
و قسمت الغنایم ونحو ذلک و قسمت کردن غنیمتهای که از کفار
گیرند و مانند اینها از اموری که از آحاد بوجود نمی آید و لازم است
که او را حاکمی باشد پس اگر اهل ولایتی که ولی نداشته باشند
در ضبط و تصرف خویش در آرد و در میان ایشان پادشاهی کند و
عدل و انصاف پیش گیرد و حکم اشتغال عالم را بر نهج خیر مسلوک دارد
و در تنفیذ احکام شرع غایة الامکان سعی نماید و بجهة حفظ حدود
و قواعد اسلام میان خاص و عام سویت نگاه دارد و بزواجر سیاستی
و موانع حکمی دست تعدی اقویا از ضعفا و مظلوم کوتاه کند
سلطان گردد و هرچه گاه عاقل و بالغ آزاد و مسلمان باشد و
هر که بر چنین پادشاه عادل بیرون آید و ملک طلبد باغی باشد و
و اکنون خود درین زمان اینچنین پادشاه یافت نیست زن و کودک
پادشاهی را نشاید ثم ینبغی ان یکون الامام ظاهرا لا مختفیا پس نزد

راست

راست این که امام ظاهر باشد نه پنهان و انتظار برده شده و درین
رد مذهب شیعه میکنند که گروه ضال میگویند که امامی برحق پیدا
خواهد شد که او را مهدی گویند و اکنون زنده است و از جهة خوف
ظلمه پنهان شده است و او را محمد عسکری گویند و صاحب الزمانش
لقب نهاده اند هیچ عالم بلکه هیچ عاقل این سخن را وزنی ننهاده اند
چرا که بثبوت پیوسته که محمد عسکری رضی الله عنه در دو سالگی وفات
یافته است پس اهل اسلام را سزاوار آنست که این نوع مفتریات بسمع
قبول راه ندهند که این و امثال این از خرافات و تمویهات زنادقه
و رفضه است که باین سخنان عوام ساده دل را سغبه گرفته از طریق
شرع منحرف میگردانند نعوذ بالله من ذلک امام برحق نزد ایشان
امیر المومنین علی است کرم الله وجهه و بعد از وی امام حسن و بعد از
وی امام حسین و بعد از وی امام زین العابدین و بعد از وی امام
محمد باقر پس از ان امام جعفر صادق پس از ان امام علی موسی رضا که سلطان
خراسان می نامند و پس از وی امام محمد تقی و پس از وی امام علی

نقی و پس از وی امام حسن عسکری و بعد از وی امام دوازدهم امام محمد
مهدی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که شیعه میگویند که وی زنده است
و عمر دراز یافته چون عیسی و خضر علیهما السلام و حالا از خوف ظلمه
پنهان شده است چنانکه مذکور شد و بدانکه فضیلت و کمال و
اختصاص و کرامت اهل بیت را منحصر درین دوازده تن ندانی و
ایشان بمزید فضیلت و کمال اختصاص اشتهار یافته اند زیرا که اهل
فضیلت و کمال از اهل بیت بسیار بوده اند چه در طبقات ایمه مذکورند
و چه متاخر از ایشان و بعضی از متاخران ایشان در کتاب روضة
الاتقیا در طبقات صوفیه نوشته ایم چون سید عبد القادر جیلی
و سید ابو الحسن شاذلی و ابراهیم سعد علوی و غیرها قدس الله
ارواحهم والتوفیق من الله تعالی و یکون من قریش و می باید
که باشد امام و پادشاه از قریش و لا یجوز من غیرهم و جایز نیست
از غیر ایشان و لا یختص ببنی هاشم و اولاد علی رضی الله عنه و
خاص نیست بفرزندان هاشم و اولاد امیر المومنین علی رضی الله عنه

دلیل

دلیل برین آنست که امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه فرموده که حضرت
رسالت گفت صلی الله علیه و سلم که الایمة من قریش یعنی پادشاه
باید که از قریش باشد پس صحابه این حدیث را قبول کرده بخلافتش
قبول نمودند و امیر المومنین عمر و امیر المومنین عثمان رضی الله عنهما
نیز از قریش بودند که اولاد نضر بن کنانه اند و هاشمی نبودند و هاشم
پدر عبد المطلب است که جد حضرت رسول ما است صلی الله علیه و سلم
و پدر هاشم عبد مناف و پدر عبد مناف قصی و پدر او کلاب و پدر
وی مرة و پدر مره کعب و پدر وی لؤی و پدر لوی غالب و پدر
غالب فهر و پدر فهر مالک و پدر مالک نضر و پدر نضر کنانه و پدر وی
خزیمه و پدر خزیمه مدرکه و پدر وی الیاس و گویند وی از صلب
خود آواز تلبیه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بحج می شنید و پدر
الیاس مضر و پدر مضر نزار و پدر وی معد و پدر معد عدنان تا اینجا
اتفاق است در نسب آن سرور صلی الله علیه و سلم و بعد از عدنان
اختلاف بسیار است و خلفاء عباسیه نیز از بنی هاشم اند از آنجمله که

عباس و ابوطالب هر دو پسران عبد المطلب بوده اند و لا یشترط
في الامام ان یکون معصوما و شرط نیست در امام اینکه معصوم باشد
یعنی بیگناه و بعضی گفته اند عصمت در امامت شرط است بدلیل آیت
قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی خدای میفرماید که نمیرسد عهد من بظا
لمان و کسی که مظلوم نباشد ظالمست پس عهد امامت باو نرسد و اهل
و جماعت رد کرده اند این را و جواب از آیة کریمه این گفته اند که ظالم
آنست که مرتکب معصیتی باشد که عدالت او بان ساقط شود و توبه
و اصلاح آن نکند پس غیر معصوم لازم نیست که ظالم باشد و لا ان یکون
افضل من اهل زمانه و لازم نیست این که باشد امام افضل اهل زمان خود در
علم و عمل و غیر آن از جهة آنکه میتواند بود که کسی که علم او کمتر باشد بمصالح
امامت و بامور مسلمانان داناتر باشد و قادرتر بر کفایت مهمات
ایشان و یشترط ان یکون من اهل الولایة المطلقة الکاملة و شرط است
این که باشد امام از اهل ولایت کامله یعنی تصرف بکمال تواند نمود
در امور و مراد آنست که مسلمان باشد و آزاد و مرد عاقل و بالغ

مسلمانان

و مالک

و مالک باشد مر تصرف را در امور مسلمانان بقوة رای خود و اعانت
تواند کرد در جنگ قادرا بعلمه علی تنفیذ الاحکام قادر باشد
بعلم و کفایت و شجاعت بر درست کردن احکام مسلمانان و حفظ
حدود دار الاسلام و نگاه داشتن حدهای دیار ایشان و انصاف
المظلوم عن الظالم و قادر باشد برسانیدن انصاف مظلوم از
ظالم و لا ینعزل الامام بالفسق و عزل نمیشود امام بسبب فسق یعنی
بارتکاب معاصی و الجور و نیز عزل نمیشود بسبب ستم کردن بر خلق
خدای تعالی بدانکه پادشاهی را شرایط است چنانچه در ذخیرة الملوک
آورده که بی او شرایط امور سلطنت در دین و دنیا نظام نگیرد
و رعایا و مملکت را بر پادشاه حقوق است که بی ادای آن حقوق پاد
شاه از عذاب اخروی نرهد و آن جمله درین کتاب بر سبیل ایما و ایجاز
ذکر کرده شود و الله الموفق شرط اول آنکه هر واقعه که پیش آید
پادشاه و حاکم خود را در آن واقعه یکی از رعایا تصور کند و دیگری را
خود حاکم بیند و در آن حال هر حکم که دیگری بخود روا نمیدارد

و ایجاز در

آن بدیگری روا ندارد و هر چه بخود نه پسندد بهیچ مسلمانی
نه پسندد و شرط دوم آنکه قضاء حاجات مسلمانان را افضلی
طاعات شمرد چه در خبر است که ادخال السرور فی قلب المومن
یُوازِی عَمَلُ الثقلین یعنی شاد کردن دل مومن برابر است تا هم
طاعتهای پریان و آدمیان پس شرط پادشاه مسلمانان آنست
که پیوسته منتظر حاجات محتاجان باشد و چون داند که مسلمانی
بر در او منتظر و محتاج است تا حاجات او کفایت نکند بهیچ
عبادت مشغول نشود و بجهت راحت نفس خود اهمال حاجات
مسلمانان روا ندارد شرط سیوم آنکه در خوردن طعام و پوشیدن
اقتدا بسیرت خلفاء راشدین کند و نفس را بطعام های خوش
خوردن و جامهای بتکلف پوشیدن عادت نکند که روایت است
چون امیر المومنین علی رضی الله عنه بخلافت نشست ببازار رفت
و پیراهنی بسه درم خرید و آنچه آستین و دامن از سر دست و شتالنگ
فرو بود بکارد ببرید گفتند چرا چنین کردی فرمود آنکه در حکم

ک

سخن

که بطهارت نزدیکتر است و بتواضع لایق تر و باقتدا مومنان
سزاوارتر شرط چهارم آنکه در حکم سخن بمدارا گوید و بی موجب درشتی
نکند و از شنیدن حجتی بسیار ملول نشود و از سخن گفتن با ضعیفان
و مسکینان ننگ ندارد نقلست که در ایام مامون خلیفه کسی
گناه کرده بود و فرار نموده برادر او را پیش مامون حاضر کردند
مامون فرمود که برادر خود را حاضر کند و گرنه او را بکشید آن
شخص گفت ای امیر المومنین اگر عامل تو خواهد که مرا بکشد تو بدو
نشانی فرستی که فلان را بگذار آن عامل بگذارد یا نی گفت بلی بگذارد
گفت من حکمی آورده ام از آن خداوندی که ترا بر جهانیان
حاکم ساخته است که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَی مامون
گفت او را بگذارید که حجت نیکو برای خود یافته است شرط پنجم
آنکه بجهت رضای خلق در حکم سستی و مداهنه نکند و برای خشنودی
هر کس مخالفت حق و شرع روا ندارد و بداند که خاصیت حکومت
آنست که پیوسته همه خلق از حاکم عادل ممنون نیست و چون حکم

حاکم بی میل بود و در حکم طلب رضای حق کند و از خشم خلق نه اندیشد
حق جل و علا از وی راضی گردد و خلق را نیز راضی کرداند چنانکه حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که مَنْ طَلَبَ رِضَاءَ اللهِ بِسَخَطِ النَّاسِ
رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَرْضَى النَّاسَ عَنْهُ شرط هشتم آنکه از خطر حکومت و ولایت غافل
نباشد و یقین داند که مرتبهٔ امارت و حکومت آلتی است که بدان
آلت هم سعادت و هم نیکنامی کسب میتوان کرد و هم شقاوت و
گرفتاری و بدنامی ابد میتوان خرید و اکنون این ملوک و حکام روز
کار ازین قبیل‌اند که بدولت مکدر فانی مغرور شده‌اند و از پی
هوای نفس دین خود را ویران کرده و از برای ناموس الا ماشاء الله
ایمان بباد داده‌اند پس امروز که زمام اختیار بدست اوست جهد
کند تا دولت دنیوی را تخم گرفتاری ابدی نسازد و بمساعت
منهج صواب و ملازمت معدلت را غنیمت شمرد و در خبر است که
هر روز عدل حاکم عادل را با طاعت جمیع رعایا موازنه کنند برابر
آید پس پادشاه باید که بکوشد تا خود را ازین سعادت محروم نگرداند

شرط

شرط نهم آنکه بزیارت صحبت علما و صلحای دین راغب باشد
اگرچه این قوم درین روزگار کم یافت و عزیزند خاصه درین
زمان اگر مساعدت توفیق اتفاق افتد بدیدن ایشان
حریص باشد و نصیحت این قوم را سعادت روزگار خود
داند و از صحبت جاهلان دجال سیرت و فاسقان صالح صورت
که درین زمانه خود را بصورت علما و مشایخ بخلق می‌نمایند و خسیس
ظالم را بطمع حطام دنیا دعا و ثنا میگویند احتراز کنند و این
طایفه ویران کننده دین‌اند اگرچه صورت علما و مشایخ دارند نقل
است که هارون الرشید شیخ شقیق بلخی را طلب کرد و گفت مرا
پند ده شقیق گفت ای امیر المؤمنین خدای تعالی را سرایست که آنرا
دوزخ خوانند و ترا دربان آن دوزخ گردانیده است و ترا سه چیز داده
تا بدان سه چیز خلق را از دوزخ بازداری مال و شمشیر و تازیانه باید که بمال
سد فاقهٔ محتاجان کنی و ظالمان را بشمشیر قطع کنی و فاسقان را
بتازیانه ادب نمائی و اگر همچنین کنی تو هم نجات یابی و هم خلق را

کنی

نجات شود و اگر بخلاف این باشی تو پیش از همه بدوزخ روی و دیگران
از پی تو شرط هشتم آنکه بسبب تجبر و تکبر خلق را از خود متوحش نگرداند بلکه
بعدل و احسان و شفقت بر ضعفا و زیر دستان خود را محبوب رعایا
گرداند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که بهترین پادشاهان
شما آنکسانی اند که شما را دوست میدارند و شما هم ایشانرا دوست میدارید
و بدترین حاکمان شما آنکسانند که شما را دشمن میدارند و شما ایشانرا
نیز دشمن میدارید شرط نهم آنکه از تجسس خیانت نواب و ظلم عمال غافل
نباشد و گرگ سیرتان ظالم بر رعایاء مظلوم مسلط نکند و چون ظلم
و خیانت یکی ظاهر شود او را بمؤاخذه و عقوبت عبرت دیگران
گرداند و در سیاست پادشاهی مساهلت روا ندارد و ارباب دولت
را بنصیحت و سیاست مهذب گرداند شرط دهم آنکه فراست بر
پادشاه و حاکم واجبست که در میان حدوث حوادث و معانی
وقوع وقایع امعان نظر کند و در محک فهم و عقل حقیقت
هر حکم را مشخص گرداند و بعین بصیرت در لوازم و لواحق و

عوارض

و عوارض آن نظر کند پس اگر از واضحات جلیه بود بمسایل
شرعی فصل کند و اگر معضلات خفیه باشد آنرا بنور فراست
درک کند و درین معنی اعتماد بر قول ناقلان نکند زیرا که حدوث
حوادث غیر متناهی به بیان غیر متناهی وفا نتواند کرد

درخبر است

که دو ضعیفه پیش سلیمان پیغامبر علیه السلام آمدند و در کودکی
دعوی کردند و هر دو از اثبات عاجز گشتند سلیمان علیه
السلام فرمود که طفل را بشمشیر دو نیمه کنید و هر ضعیفه را یک
نیمه دهید چون شمشیر برکشیدند از آن دو ضعیفه یکی بیقرار شد
و بگریست و گفت ویرا مکشید که من از حق خود گذشتم و در
آن دیگری هیچ اثر پدید نیامد سلیمان علیه السلام فرمود
تا آن طفل را بدو دادند و مثل این از امیر المومنین علی
منقولست که در وقت خلافت آنحضرت مردی با پسر و غلام
خود بسفر رفت آن مرد را قضاء اجل رسید و پسر با غلام بعد
باز آمدند پسر غلام را میگفت بندهٔ منی و غلام با پسر میگفت که

نی تو بنده منی و هیچ کدام گواهی بمقتضاء قول خود نداشتند نزد
امیر المومنین آمدند امیر فرمودند که چون گواه نیست تحقیق این
امر نغز است باید نمود لاجرم قنبر را که از معتمدان ولایت مآبی بود
بفرمود تا در دیوار دو نقب بکنند و فرمود تا هر کدام سر خود را
در نقبی در آورند آنگاه شمشیر طلبید بآواز گفت که ای قنبر سر
غلام را بینداز چون غلام این سخن از زبان شیر یزدان و شاه
مردان و شهنشاه مغزدان شنید سر از نقب بیرون آورده روی
بگریز نهاد امیر فرمود تا او را گرفته باز آوردند و حکم بمملو
کیت او کرده او را الخواجه زادهٔ وی سپردند پس چون معا
شرت و مخالطت خلق حاکم و پادشاه را از امور ضروریست
پس تفرس احوال خلق از لوازم احوال ایشان باشد و فراست
دو قسمست فراست شرعی و فراست حکمی فراست شرعی عبارت
است از نور یقین که بواسطهٔ تزکیهٔ نفس از اخلاق ردیه و
تصفیهٔ قلب از صفات ذمیمه عظام جهالت و حجاب غفلت

از عین

از غفلت از عین بصیرت مرتفع میگرداند تا مومن حقیقی
بنور الله تعالی بینا میگردد و این درجهٔ علیا از آن رفیع ترست که
دست تمنای هر تیره روز بآن برسد قسم دویم فراست حکمی است
و آن آنست که حکما بتجربه آنرا دریافته اند و اذا که آنرا در نفس
متفرس مشاهده کرده اند و کسب معرفت این نوع هر کس را
ممکن است و درین کتاب از علامات و خواص خلقت آدمی از
اقوال حکما که عاقل بواسطهٔ مشاهدهٔ آن بر سیرت هر کس بقدر
فهم وقوف یابد ایراد کرده شود بدان ای درویش که حکما
در مقالات خود گفته اند که لون بیاض مفرط با کبود در وی سبزی
چشم دلیل است بر سختی روی و بی شرمی و خیانت و فسق و
خفت عقل و اگر با این علامت باریک رخ و کوته بود و تیز نظر
و پیشانی تنگ و بر سر موی بسیار حکما گفته اند که خود را از و نگاه
باید داشت و حذر کردن از چنین کس اولیتر که از مار افعی حکما
گفته اند که موی نیکوی معتدل نشان شجاعت و صحت دماغ

صحبت

ومویِ نرم نشانِ بیدلی و ترسندگی و کم فهمیت و بسیاری موی
بر کتفها و گردن دراز نشان حماقت بهت و بسیاری موی بر سینه
و شکم نشان بزرگ نشان وحشت طبع و کم فهمی و حماقت و زردی
موی نشان حماقت و ... تسلط و زود خشمی بود و موی سیاه
نشان عقل و امانت بود و موی متوسط میان سرخی و سیاهی نشان
اعتدال صفات بود و حکما گفته اند پیشانی فراخ که در وی خطوط
و غضونی بود نشان خصومت و لاف زنی باشد و پیشانی باریک
و نحیف نشان فرو ماندگی و خساست و عاجزی بود و پیشانی متو
سط بر غضون نشان صدق و محبت و فهم و علم و هشیاری و تدبیر
بود و حکما گفته اند که گوش بزرگ نشان حفظ و فهم است لیکن
غالبا تند خوی بود و گوش خورد نشان احمقی و دزدی بود و
ابروی بزرگ بسیار موی نشان درشتی بود در سخن و ابروی کشیده
تا بینی نشان لاف و تکبر بود و ابروی سیاه متوسط در کوتاهی و
درازی نشان فهم و دیانت بود و بدترین چشمها چشم ازرق است

بود چشم

قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد

چشم کلان تیز نظر نشان خاینی و کاهنی و حسودی بود و چشم
چشم و قلت حرکت نشان نادانی و کند طبعی بود و سرعت حرکت
چشم و تیزی نظر نشان حیله و مکر و دزدی بود و سرخی چشم
نشان شجاعت و دلیری بود و نقطها زرد گرد اگرد حدقه
نشان فتنه و شر انگیختن بود و چشم که متوسط بود میان
کبودی و سیاهی و سرخی نشان فهم و هشیاری و راستی و دیانت
بود و بینی کج نشان شجاعت بود و بینی باریک نشان نرمی و
مداهنه بود و بینی پهن نشان شهوت و زنا بود و فراخ سوراخ
بینی نشان حسودی بود و سطبری میان بینی با پهنی سر بینی نشان
بسیار سخن و دروغ گوئی بود و بینی متوسط در سطبری و
باریکی و درازی و پهنی نشان عقل و فهم بود و دهن فراخ
نشان شجاعت بود و سطبری لب نشان حماقت بود و
اعتدال لب با سرخی نشان رای صواب بود و دندانهای کج
و ناهموار نشان مکر حیله بود و خیانت بود و دندان

هاي كشاده هموار نشان عدالت و امانت و تدبير بود
و رخساره هاي پر كوشت منتفخ نشان جهل و درشت خوئي بود
و نزاري و زردي رخساره بي علتي نشان خفت باطني و قبح
سيرت بود و متوسط اين معاني نشان اعتدال بود و
آواز بلند نشان شجاعت بود و آواز باريك نشان بدكماني
و توهم بود و آواز معتدل نشان حسن كفايت و تدبير
بود و غنه در آواز نشان حماقت و كبر و كم فهمي بود و تاذر
در سخن كفتن و نشستن و تدارك لغظ و حركت دست در
سخن نشان زيرهكي بود و كردن كوتاه نشان مكر و خبث بود
و كردن دراز باريك نشان بيدلي و حماقت بود و كردن
سطبر نشان جهل و پر خوردن بود و كردن متوسط نشان صدق
و عدل و تدبير بود و شكم بزرك نشان جهل و حماقت و خبث
بود و لطافت شكم و سينه در اعتدال نشان حسن راي و صفاي
عقل بود و نزاري كتفين نشان قبح سيرت و سوء مذهب بود

كف

كف و انكشتان دراز زيركي در صنعت ها و تدبير كارها بود
و غلظت ساق نشان ناداني و سخت روئي بود و اين مقدار از
علامات فراست حكمي عاقل را در تفرس احوال خلق كفايت
بود **اما حقوق رعايا** بر دو نوع است زيرا كه رعيت از دو حال
بيرون نبود مؤمن و كافر و احكام حقوق ايشان بحسب
كفر و اسلام مختلف ميكردد اما رعيت مسلمان را بر پادشاه
و حاكم بيست حق واجب است **حق اول** آنكه با همه مسلمانان
متواضع باشد و بسبب حكومت و ولايت بر هيچ مسلماني تكبر
نكند و يقين داند كه حق جل و علا جباران و متكبران را
دشمن ميدارد و حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم فرمود
بدرستي و راستي كه خداي عز و جل بمن وحي فرستاد كه بكو اي محمد
امت خود را كه فروتني كنند و هيچكس بر ديكري فخر نكنند
و در خبر ديكر است كه لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ
مِنَ الْكِبْرِ يعني در بهشت درنيايد هر كه در دل او يك ذره از كبر بود

حق دویم آنکه سخن عامه را در حق یکدیگر نشنود چه اکثر آن
بفتنه ونمامت کشد خاصه سخن فاسقان وصاحب غرضان
وطماعان زیرا که طماع خلق را بطمع لقمه برنجاند وحسود جمله هنرها
را عیب داند وحکما گفته اند من نقل الیک نقل عنک بیت
هر که عیب دیگری پیش تو آورد وشمرد بیگمان عیب تو پیش
دیگران خواهد برد یعنی هر که عیب دیگری بتو رساند بیشک
عیب تو بدیگران رساند نقلست که شخصی پیش علی رضی الله
عنه به بد گفتن مسلمانان مشغول شد علی کرم الله وجهه گفت
که ای مرد من این سخن خواهم پرسید اگر راست گفتی بسبب سخن
چینی ترا دشمن خواهم گرفت واگر دروغ گفتی عقوبت خواهم
کرد واگر توبه کنی عفو خواهم کرد گفت توبه کردم ای امیر
المومنین علی واز محمد بن کعب قرطی رحمه الله پرسیدند که از خصلت
های پادشاهان کدام نکوهیده ترست فرمود بسیار گفتن و
سر مملکت با هر کس در میان نهادن وسخن هر کسی شنیدن حق سیوم

انکه

۱۰۳

انکه بجهة زلتی یا تقصیری بر مسلمانان غضب نکند وآنمقدار
که امکان عفو باشد تقصیر نکند مگر غضب بجهة امری کرده باشد
که دران نقصان دین باشد چه در معنی اگر همه عمر او را مهجور کرداند
روا بود اما در امور دنیوی عفو اولیتر که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود هر که عفو کند گناه برادر مومن
را خدای عز وجل عفو کند روز قیامت گناهان او را ودر
خبرست که حق جل وعلا وحی فرستاد بیوسف علیه السلام
که ای یوسف آنکه گناه از برادران خود عفو کردی من نام
ترا بلند کردانیدم حق چهارم آنکه فیض عدل واحسان
بر جمیع رعایا عام کرداند ودر نشر آثار احسان میان اهل ونا
اهل تمیز نکند زیرا که پادشاه سایه حقست چنانکه رحمت عز اسمه
کافر ومومن را شامل است همچنین عدل واحسان حاکم باید که نیک
وبد را شامل باشد حسین رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود که فاضلترین عمل بعد از ایمان دوستی کردنست

حق

باخلق ونیکی کردن با نیکان و بدان حق پنجم انکه بسبب تجبر
خلق وپادشاهی نظر در حرم مسلمانان نکند و بی استیذان در
منازل و محازای رعایا نرود و حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم با وجود جلالت حکم و نبوت حق بر در مسلمانی شدی بسیار
اواز دادی اکر اجازت دادندی در آمدی واکرنی بازکشتی
ونرنجیدی وابو هریره رضی الله عنه روایت کند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که سه بار اجازت باید خواست
بار اول بشنود وبار دیکر خود را وجای خود را راست کند بار
سویم بجهة مصلحت یا اجازت دهد یا منع کند حق ششم انکه مخا
طبه ومعامله با اصناف خلق با قدر مراتب درجات هرکس بود
از اجلاف واوباش عبارت لطیف چشم ندارد واز جهال عام
فصاحت وبلاغت نجوید واز کوهی وبیابانی آداب مجلس
اشراف نطلبد وتکلیف هرکس بقدر حال او کند وهر قوم را در
مرتبه او معذور دارد وموجب هرکس استنکاف نکند در خبر است

خلاف

دوم

که داود

۸۰ع

داود پیغامبر علیه السلام فرمود که الهی چکار کنم که خلق مرا دوست
دارند واز جوار قرب تو محروم نمانم حق تعالی وحی فرستاد
که ای داود زنده کانی با خلق باندازه عقل ایشان کن وانچه
میان من وتست نیکو رعایت کن حق هفتم آنکه در مجالس و
محاضر پیران را محترم دارد خاصه پیران متدین را وطفلان را
بچشم شفقت نکرد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود از ما نیست
آنکه پیران امت مرا حرمت ندارد و بر طفلان امت من
رحمت نکند در خبر است که هیچ جوان پیری را بجهة پیری او حرمت
ندارد که در پیری او حضرت عزت جل وعلا کسی برو کمارد که تا
او را حرمت دارد وبسن پیری برسد حق هشتم آنکه هرکرا بچیزی
وعده کند البته بان وفا کند وخلاف ان روا ندارد که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فرمود الوعدة دین وعده از بنده دین لازم است
وفرمود آیة للمنافق ثلثة اذا حدث کذب واذا وعد خلف
واذا ائتمن خان یعنی نشان منافق سه چیز است چون سخن کوید

دروغ گوید وچون وعده دهد خلاف کند وچون ایمن گردانندش
امین دار
خیانت کند ودر اثر است که بدرستی وراستی که آن پادشاهی که ذو
القرنین یافت بسبب دو خصلت یافت اول آنکه چون سخن گفتی
راست گفتی وچون کسی را وعده کردی خلاف نکردی ودر مالی
که پیش وی آوردندی در وقت خرج کردی وبغیر ذخیره
نگذاشتی وخزینه ننهادی حق نهم آنکه در سخن بعنف نگیرد
وبا وضیع وشریف روی گشاده دارد وبا ضعیفان سخن برفق
گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که در بهشت کوشکهاست
از جواهر از غایت صفا از درون آن بیرون می نماید گفتند یا رسول
الله از آن کیست آن کوشکها گفت کسی که سخن خوش گوید با
بندگان خدای عز وجل وگرسنگان را طعام دهد وشب نماز
گذارد وقتی که مردمان خفته باشند حق دهم آنکه چنانکه انصاف
خود از خلق طلب میکند انصاف خلق از نفس خود طلب کند و
با مسلمانان چنان معامله کند که اگر آن معامله با او کنند بپسندد
بپسندد

که

که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که خواهد که
از آتش خلاص یابد وبکرامت بهشت برسد با خلق همان کند
دوزخ
که دوست دارد که با او آن کنند حق یازدهم آنکه مبادرت
اصلاح ذات البین بر خود واجب داند وتاخیر در فصل خصومت
مسلمانان روا ندارد ودر حکم مخاصمت حیله توقف نکند که آن
ماده حقد وعداوت گردد وبغضا کشد پیغمبر صلی الله علیه و
سلم فرمود خبر کنم شما را از عملی که بهتر از نماز وروزه وصدقه
است گفتند بلی یا رسول الله گفت صلح کردن میان دو مسلمان
حق دوازدهم آنکه در استکشاف گناهان مسلمانان سعی نکند
وبهر ذلتی رعیت ضعیف را نرنجاند واز هفوات خلق بقدر
امکان تجاوز کند وعیبهای خلق را پوشیده دارد وحضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود من ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والا
خرة یعنی هر که عیب وگناه مسلمانی بپوشد خدای تعالی گناه
وی در دنیا وآخرت بپوشد نقل است که امیر المومنین عمر

رضي الله عنه شبي در مدينه ميكشت از خانه آواز سرودي شنيد
از ديوار خانه بالا رفت نظر كرد شخصي را ديد با زني اجنبي
نشسته خمر پيش نهاده است كفت اي دشمن خداي كمان بردي كه
خداي تعالي ترا رسوا نكرداند كفت اي امير شتاب مكن اكر من
يك كناه كردم تو سه كناه كردي فاروق كفت رضي الله عنه
كدام است كفت خداي تعالي ميكويد و لا تجسسوا و تو تجسس كردي
وحي فرمايد و اتوا البيوت من ابوابها و تو از ديوار درآمدي
و ميكويد لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتي تستاذنوا و تو اجازت
درآمدي كفت راست كفتي اكر از تو عفو كنم ازين كار توبه
ميكني كفت بلي عمر ازو عفو كرد حق سيزدهم انكه بار تكاب شهوات
خلق را بر معاصي دلير نكرداند و تجنه دفع زينت از تهمت احتراز
كند و اكر احيانا بمعصيتي مبتلا كردد و انرا مستور و پوشيده
دارد چه عامه خلق در صلاح و فساد تابع حاكم و پادشاه باشند
و اكر حاكم را بر نهج صلاح بينند همه در صلاح رغبت نمايند و ثواب

ان همه بديوان وي جمع شود و اكر از و فساد مشاهده كنند در فجور
و سر در كوشند و كناه همه بديوان وي باز كردد و رسول الله صلي
الله عليه وسلم فرمود هر كه رسم نيك بنهد ثواب ان او را باشد و هر كه
بران رسم نيك هم كار كند و هر كه رسم بد بنهد آن بدي و وبال او
را باشد و هر كه بدان بدي كار كند نيز در ديوان او نويسند حق چهاردهم
انكه چون قضاي حاجت مسلمانان بشفاعت حاكم موقوف بود
ان مهم كفايت كند و اهمال آن روا ندارد و از خاصيت حكو
مت يكي انست كه بسيار كارهاي خطرناك و مهمات بزرك بسخن
ايشان كفايت شود سعادت اين ثواب را غنيمت شمرد كه حضر
رسالت صلي الله عليه وسلم فرمود كه هيچ صدقه فاضلتر نيست از صدقه
زبان كفتند چكونه فرمود آن شفاعتست كه خونها بدان
محفوظ ماند و منفعت بديكري رساند و بدي از ديكري باز دارد حق
پانزدهم انكه جانب مساكين و ضعفا را بر جانب اهل دنيا از اقويا
و اغنيا راجح دارد و بيشتر مجالست با فقرا و الله دارد و هر روز

یکبار اینه دل خود را بموعظه و نصایح صیقلی جلا دهد مباشرت حکومت
و اختلاط خلق و مجالست اغنیا و اهل دنیا دل را سیاه و تاریک می
گرداند و چون این تاریکی بر دل مستمر گردد خوف خطر دین بود
که موجب گرفتاری ابدی و حرمان سرمدی است چنانکه حق سبحانه و
تعالی میفرماید کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی این بد
بختان گرفتار عذاب ابدی گشته اند بسبب آن تاریکیهاست که
از زنگار غفلت و غبار محنت دنیا و مصاحبت غافلان
جاهل اینه دل ایشان را تاریک گردانیده و ظلمت اصرار بر
معاصی استعداد ایمان ایشان را کور و کر کرده لاجرم در آخرت
از محرومان گشتند که بسعادت لقا نرسند و لذات نعیم و ارتقا
نچشند و ازین جهة بود که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ایاکم و
مصاحبت الموتی قیل و من الموتی یا رسول الاغنیا یعنی با مرده — الله قال ص
کان منشینید گفتند ای رسول الله مرده کان کیانند فرمود توانگران
در خبر است که چون سلیمان علیه السلام از تخت بر خاستی بمسجد آمدی

ونظر

و نظر کردی و هر جا که مسکینی نشسته بودی پیش او رفتی و نشستی
گفتی مسکینی با مسکینی نشیند حق ششم آنکه از احوال اهل فاقه
غافل نباشد و در سد فاقه ضعیفان و فرو مانده کان تقصیر روا
ندارد و تفقد احوال اهل استحقاق و ایتام بر خود واجب داند — یتیمان
و از باز خواست قیامت بیندیشد که در روزی که مال و ملک فریاد — رسن نباشد
این همه مستحقان از حاکم طلب حقوق خود کنند امروز می توانند که در
خلاصی ذمت خود کوشند و روایتست از ابوهریره رضی الله عنه
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که روز قیامت بنده را
حاضر گردانند خطاب الهی در رسد که ای بنده من در دنیا از تو نانی
و جامه خواستم مرا جامه و طعام ندادی گوید الهی چگونه باشد فرماید — این
فلان کس در همسایگی تو گرسنه بود و فلان برهنه بود و تو تفقد
حال ایشان نکردی بعزت و جلال ما که امروز ترا محروم گردانیم
چنانکه ایشان را محروم گذاشتی حق هفتم آنکه راههای مسلمانان را
از خوف راه زنان و دزدان بسطوت سیاست ایمن دارد و هر که در

راهی بایذا و تعدی متعرض مسلمانی کشته باشد بنکال طید عقوبت
او را عبرت دیگران گرداند و در ولایت هر جا که محل خوف بود اگر
امکان عمارت بود سازد و اگر امکان عمارت نبود نگهبانان بازدارد
و در اثر هست که هر که بران دارد که راههای مسلمانان را ایمن گرداند
از دزدی و بدی و او در خواب باشد شمشیر او امرزش میخواهد برای
او که هر که ازین مصلحت غافل گردد و درین مهم تقصیر کند شمشیر
او یعنی سیاست او که امر حکومت هست بر وی لعنت کند نقل است
که امیر المومنین عمر رضی الله عنه ابو ذر را طلب کرد و فرمود ای ابو ذر
چه میگوئی در حق من که مردمان مرا خلیفه میخوانند ابو ذر رضی الله عنه
گفت اگر بر کنار فرات گوسفندی ضایع شود و تو ازان غافل باشی ترا
خلیفه نتوان گفت حق هژدهم انکه در ولایت هر جا که برباط و پل
حاجت باشد در عمارات ان جهد بقدر امکان بکوشد و اهمال روا
ندارد و در خبر هست که هر که پل بنا کند بر راه مسلمانان تا همه بر وی آسان
بگذرند خدای تعالی آسان گرداند گذشتن بر پل صراط او را حق نوزدهم

انکه

عمارت

انکه در هر بقعه از بقعهای مسلمانان مسجدی بنا کند و امام و موذن
تعیین کند و اسباب معیشت ایشان را مهیا گرداند تا بفراغت مواظبت
اوقات نماز توانند کرد و بجهة قوت از اوقات این امر پریشان
نشوند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود من بنی مسجداً لله تعالی بیتاً فی الجنة
یعنی هر که مسجدی برای خدای تعالی بنا کند خدای تعالی برای او خانه
در بهشت حق بیستم انکه امر معروف و نهی منکر ترک نکند و نصیحت
دینی از خاص و عوام دریغ ندارد و رعایای مملکت خود را بطاعت
حق فرماید و از معاصی و مناهی بسیاست منع کند و حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود من رای منکم منکراً فلیغیره بیده فان
لم یستطع فبلسانه وان لم یستطع فبقلبه ولیس وراء ذلک
الاسلام یعنی هر که از شما منکری بیند که مخالف شریعت باشد باید
که انرا بدست دور کند یعنی بسیاست شمشیر و این مرتبه بر حاکم و
ملوک واجبست پس اگر بزبان نتواند منع کردن بدل انرا دشمن
دارد و این مرتبه بر ضعیفان عامه خلق واجبست پس فرمود لیس

بنی الله له

بنا کند

فبقلبه

بدست منع نتواند کرد
بزبان منع کند و این
مرتبه بر علما واجبست
پس اگر ...

و دار ذلک الا الاسلام یعنی هر که از منع کردن بدست و زبان عاجز باشد
و بدل انرا دشمن ندارد و انکس از مسلمانی هیچ نصیب ندارد در
خبر هست که نیست هیچ بنده مؤمن که حضرت عزت جل وعلا بفرماید
و او در اصلاح نکوشد الا که بوی بهشت نشنود این جمله حقوق
رعیتی هست که از اهل اسلام باشند اما رعیت کفار و اهل ذمه را حکم
دیگر هست و آن رعایت شرایطست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
بجهة تقریر مجوس و اهل کتاب در عهدنامه خود ثبت کرده است
و اهل ذمه را بدان شرایط هست که امان داده و بر حاکم و والی
ولایت واجبست که اهل ذمه دیار خود را بدان شرایط تکلیف
کنند که مال و اموال ایشانرا بوفای ان منوط کرده اند و ان
بیست شرطست اول انکه در ولایتی که متصرف ان حاکم مسلمان
باشد دیر و بتخانه جدید بنا نکنند دویم ازین نوع عمارتهای قدیم
که ویران شود تجدید نکنند سیم انکه مسافران اسلام را از نزول دیر
و بتخانه منع نکنند چهارم انکه هر مسلمانی که در منازل ایشان نزول کند

او را بر رعیت حکم

حاکم

اگر

اگر او را اتفاق مکنت بود سه روز در ضیافت او تقصیر نکنند پنجم
انکه جاسوسی دیار اسلام نکنند و جاسوسی را جای ندهند ششم انکه
اگر خویشان ایشان در اسلام رغبت نماید ایشانرا منع نکنند هفتم
انکه مسلمانانرا حرمت دارند هشتم انکه اگر در مجلس نشسته باشند چون
مسلمانان بریکدیگر حاضر شوند مجلس بایشان گذارند نهم انکه در
لباس تشبه بمسلمانان نکنند دهم نامهای مسلمانان بریکدیگر ننهند
یازدهم انکه اسب با زین و لجام سوار نشوند دوازدهم انکه شمشیر و تیر
بر ندارند سیزدهم انکه انگشترین با نگین و مهر در انگشت نکنند چهاردهم
انکه خمر نفروشند و اشکارا نکنند پانزدهم انکه رسوم و عادت
مشرکان در میان اهل اسلام اظهار نکنند شانزدهم انکه لباسهای
که در رسم جاهلیت داشته باشند ترک تا از مسلمانان ممتاز باشند
هفدهم انکه در همسایگی مسلمانان خانه بنا نکنند هجدهم انکه مرده
کان خود را نزدیک مقابر مسلمانان نبرند نوزدهم انکه در عزاها
آواز بلند نکنند بیستم انکه بنده مسلمان نخرند و در عهدنامه نوشته است

وجاسوس را

نکنند

آخر

فَاِنْ خَالَفُوْا اَشْيَاءً مِمَّا شَرَطُوْا فَلَا ذِمَّةَ لَهُم وَقَدْ حَلَّ لِلْمُسْلِمِيْنَ مِنْهُم
كَمَا يَحِلُّ مِن اهل المعاندة والشقاق يعني اگر در چيزي ازين
شرايط مخالفت كنند ايشانرا امان نيست خونها و مالهاي
ايشان بر مسلمانان حلال است چنانكه خون و مال كافران
محارب ويجوز الصلوة خلف كل برٍ وفاجرٍ وروا است نماز
گذاردن درعقب هر نيكوكاري وبدكاري اگرچه درعقب فاسق
ومبتدع مكروه است اگر ان فسق وبدعت منجر بكفر نشود كه
چون بكفر كشد فاسد است روايت است كه هر كه سبك دارد ان
گناه را يا خود حلال دارد ان حرام را كافر گردد اما فضل نماز
در پي امام متقي بمراتب زيادت فضيلت دارد از غير زيرا كه حضرت
رسالت صلي الله عليه وسلم فرموده كه هر كس نماز در پي امام پرهيز
كار گذارد چنان باشد از روي ثواب كه در پي پيغمبري از پيغمبران
نماز گذارده وهر كه در پي فقيه متقي نماز كند چنان باشد از روي ثواب
كه در پي من كه محمدم نماز گذارده ودر مبسوط وغير ان اورده كه اقتدا

متقي

دربي

در پي ده كس كروه روا نيست اقتدا بزن وكودك وجامه دار بي
جامه وغير معذور بمعذور وخواننده بامي واقتدا باشارت كنا
رنده براكع وساجد ومعترض بمتنفل وقضا گذارنده باداگذارنده
وگويا بگنگ واقتدا روا نيست بر كسي كه براداي حروف قادر نباشد
واگر نيز قادر باشد ودرست ادا نكند ودر مفيد المستفيد از بيان
الاسلام نقل كرده است كه امامت پانزده كس مكروه است
بنده ومدبر ومكاتب واعرابي وفاسق وحرام زاده وديوانه
ومغني ونابينا وپيسي كه پيسي بر اعضاي پيدا بود او چون روي
ودست ويا ظاهر شده باشد وبي خرد ودايم ناسك يعني نگاه دارنده
باد شكم وكسي كه اگر بول وغايط اورا مضطرب گردانيده باشد ومدمن
خمر وشطرنج باز ونرد باز وامرد واگر گويند كه امرد باز نيز دور
نباشد وفقيه ابو الليث رحمة الله در تنبيه اورده است كه امام را
ده صفت ببايد تا نماز وي وانكساني كه از عقب وي گذارند تمام
باشد اول انكه قران نيك خواند ولحن نيارد دوم تكبيرها

مجزوم و درست گوید سیوم رکوع و سجود تمام بجا ارد جهارم
خود را از حرام و شبه نگاه دارد پنجم جامه و تن خود را از نجاست
غلیظ و خفیفه پاک دارد ششم قرات بسیار نخواند مگر انکه قوم بان
فرموده راضی باشند هفتم در خود عجب نیارد هشتم از نماز بیرون نیاید
تا مومنین و مومنات را امرزش نخواهد که وی شفیع شود قومی را که
بوی اقتدا کرده باشند نهم بعد از تمام نماز خود را بدعا تنها
مخصوص نکند که خیانت کرده باشد دهم چون مسافر و مسکین بمسجد
وی ارسد بقدر حال وی جز بدهد و در حدیث هست که امام قومی
که مقتدیان بامامت وی راضی نباشند و بکراهیت در پس وی
نماز کنند مر ان امام را ثواب نماز نباشد اما این وقتیست که در
قرات نماز لحن ارد و قوم در جماعت بغیر وی امامی داشته باشند
که از وی بهتر و داناتر بوده باشد ان هنگام ان امام را نشاید که
امامت کند و اگر کراهت قوم ان امام را از جهة ان باشد که وی
قوم را بمعروف امر فرماید و از منکر نهی کند و یا بر وی حسد

برند

برند و دشمن وی باشند ان زمان کراهت ایشان باطل باشد و بران
امام واجبست که باز بتره ان قوم امامت کند و نماز گذارد و ازین
نوع اسباب در جواز اقتدا و عدم ان بسیار هست بعضی ازان در
انیس العابدین ایراد کرده ایم انجا باز جویند و یصلی علی بر و
فاجر یعنی نماز میتوان گذارد بر هر نیکوکاری و بدکاری و یکف
عن ذکر الصحابة الا بخیر و باز ایستد از ذکر کردن صحابه مگر بخیر
زیرا که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده هر کس که صحابه مرا
ایذا کند جنانست که مرا ایذا کرده باشد و هر که مرا ایذا کند حق تعالی
را ایذا کرده باشد هر که اهانت باستانه کبریائی رساند زود بعذاب
مبتلا گرداند و در فضایل اصحاب احادیث صحیحه ورود یافته
و این مختصر گنجایش ان ندارد و انجه از منازعات که در میان
ایشان واقع شده تاویلات دارد دشنام بعضی کفر هست و از بعضی
بدعت و فسق و لعن بر یزید خلافست در خلاصة الفتوی اورده اند
که لعن بر یزید و حجاج نباید کرد که نماز میگذارده اند و بعضی گفته اند

بعضی

که لعن بروي روا است زيرا که دران وقت که حکم بر قتل امام حسين
رضي الله عنه کرد کافر شد پس بروي لعن روا باشد و مؤيد اينست
انکه تفتازاني رحمة الله عليه در شرح عقايد اورده که فنحن لا نتوقف
في شانه بل في ايمانه لعنة الله عليه وعلى اعوانه واکر نه مهابت
قلم علما بودي جثه يزيد پليد را از اطواف محيط دايرهٔ انکام
ربع مسکون جون ابليس ملعون سنکسار لعنت کردندي وانبار
ان
لعنت بجان وروان بدبخت بي تمکين فرستاندي اما مشايخ سلف
نعمهم الله بالرحمت روا نداشته اند که بر اهل قبله لعنت کنند اکر
جه او خود قبلهٔ لعنت است و جهانيان بزبان نظم و نثر قبايح اعمال
و فضايح امال او را تقدير کرده اند بيت ابليس رفت کفت
بدوزخ که ميخري خروارهاي لعنت از بهر عنيد دوزخ جواب داد
در افتد
کفت اي کران فروش لعنت کهي خرم که بهمن يزيد ويشهد الجنة
للعشرة الذين بشرهم النبي عليه الصلوة والسلام و کواهي دهد به
بهشت از براي ان ده تن از اصحاب رسول عليه السلام که بشارت
داده است

٩٠١

داده است ايشانرا انحضرت به بهشت و اسامي ايشان درين بيت
است انها که بشارت از بهشت امد شان بوبکر و عمر بود علي و عثمان
بس سعد و سعيد پس زبير و طلحه انکاه ابو عبيده عبد
الرحمن ويرى المسح على الخفين في السفر والحضر و اعتقاد کند
که روا است مسح کردن بروي دو موزه در سفر و حضر و امام کرخي
مسح بر
رحمة الله فرموده که خوف کفر است بر کسي که موزه روا ندارد
و با تفاق خود مبتدع است جون ان موزه را بطهارت کامله
بوشيده باشد بکشد بر روي موزه سه خط برابر انکشت از انکشت
باي بسوي ساق و مدت مسح مقيم يکشبانه روز است و از ان مسافر
سه شبانه روز از وقت حدث و هر يک از دو موزه اين مقدار
پاره نباشد که مقدار سه انکشت پاي ظاهر شود و پاره کي يک موزه
جمع بايد کردن هر جا که باشد و ناقض مسح ناقض وضو است
و کشيدن مسح بر موزه بتفصيل در کتاب انيس العابدين سمط
ذکر يافته باقي حواله بانجاست که اين مختصر کنجايش ندارد ولا

يحرم نبيذ التمر و بايد كه حرام ندارد شيره خرما را ما دام كه بحد سكر نرسيده باشد و اكر بحد سكر رسيده باشد خود حرام است ولا يبلغ
ولي درجة الانبياء و نمي رسد هيچ ولي بدرجه پيغامبران زيرا كه انبيا معصومند و از خوف خاتمت ايمن بوحي الهي و مشاهده ملا
ئكه مشرف و مامورند بتبليغ احكام و الخ از بعضي ايت كراميه نقل كرده اند كه روا نيست كه ولي افضل از نبي باشد كفر است
نزد اهل سنت و جماعت ولا يصل العبد ما دام عاقلا بالغا حيث يسقط منه الامر و النهي و نمي رسد هيچ بنده ما دام كه عاقل
و بالغ باشد بجائي كه ساقط شود از وي امر و نهي و بعضي از اهل اباحت كفته اند كه چون بنده بغايت محبت رسد و صفاي
دل وي را حاصل شود و عبادات ظاهري از وي ساقط كردد و عبادتش همين تفكر مي شود و اين محض كفر و ضلالت است
زيرا كه كامل ترين ادميان حضرت رسالت صلي الله عليه و سلم بود و از ان سرور تكاليف ساقط نشده بود اما حديث اذا احب الله

عبد

عبد الم يضره ذنب يعني كه چون بنده را حق سبحانه و تعالي دوست دارد ضرر نرساند او را هيچ كناه محمول برانست كه
ان بنده را از كناه نكاه دارد و النصوص من الكتاب و السنة يحمل علي ظواهرها و نصوص يعني ايات و احاديث محمول بر ظاهر خود
ما دام كه دليل قطعي ثابت شد بر تاويل انها از ظاهر و العدول عنها الي معان يدعيها اهل الباطل و الالحاد كفر او كشتن از ظاهر ايات
و احاديث بمعني هاي كه دعوي ميكنند ان معني ها را اهل باطل يعني اهل الحاد كفر است زيرا كه قصد ايشان از تاويل ايات نفي شر
يعتست اما انچه بعضي از محققان بعضي ايات را با مراعات ظاهر ان اشارت بمعاني دقيقه ميدارند و از كمال ايمان و محض عرفا
نست و رد النصوص كفر او رد كردن احكامي كه دلالت ميكند براي احكام ايتي يا حديثي بصريح كفر است و استحلال المعصية كفر
و حلال داشتن معصيت كفر است خواه صغيره باشد خواه كبيره وقتي كه بدليل يقيني ثابت شده باشد كه ان معصيت است و الاستهانة بها

كفرا وخوار داشتن كناه كفرست والاستهزاء علي الشريعة كفرا
ومسخره كي بر شريعت كفرست وازين قبيلست كه كسي حلال اتفا
قي را حرام داند يا حرام را حلال داند كافر ميشود وامام شمس
الدين سرخسي كفته كه اكر كسي وطي عورت حايض خود را حلال
داند كافر شود وامام محمد در نوادر فرموده كه كافر نكردد
اكر لواطه را با عورت خود حلال داند نزد بعضي كافر كردد
واكر باسمي از اسما يا امري از اوامر الهي سبحانه وتعالي هزل كند
كافر شود وهمچنين اكر كسي كلمه كفر كويد وديكري بر سبيل رضا
بخندد كافر شود واكر كسي بر طريق وعاظ بر بلندي نشيند و
ديكران كه در اطراف او باشند ازوي بر سبيل مزاح مسايل پرسند
وچوب بر وي زنند وبخندند همه كافر شوند ودر تحفة المسايل
آورده اند كه اكر كسي اهانت دانشمندي كند مثلا كفش عالم را كفشك
كويد كافر شود در فتاواي سراجي آورده كه خطيب اكر وقت
خطبه خواندن پادشاهي را كه بعضي اطوار او ظلم باشد عادل كويد
كافر شود

كافر شود وامام ابو منصور ماتريدي قدس سره فرمود كه هر كه
پادشاهان اين زمانه ما را عادل كويد كافر شود ودر فتاواي
امام زاهد آورده كه هر كه حيله شرع را منكر شود كافر كردد واكر
كسي يكي را بكفر فرمايد يا عزيمت آن كند كه بفرمايد يا فتوي
دهد عورتي را تا از شوهر جدا شود كافر كردد يا وقت شراب خوردن
ويا ربا خوردن بسم الله كويد كافر كردد اكر كسي بقصد در نماز روي
از قبله بكرداند يا بي طهارت قصد نماز كند كافر شود وهمچنين
اكر كلمه كفر را بسبك داشت بكويد اكرچه اعتماد بمعني آن
نداشته باشد كفرست ويا كفري بر زبان راند ونداند كه كلمه
كفرست كافر كردد زيرا كه جهل در دار اسلام عذر نيست وحجت نی
واكر كلمه شهادت بر حكم عادت بكويد مسلمان نكردد مادام كه
باز نكردد از آنچه كفته است وآن خود معلوم ني پس وجه خلاص
ازين ورطه هايله آنست كه حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم فرمود
مر اصحاب را رضي الله عنه كه بر شما باد كه بامداد وشبانكاه اين

وَفِي دُعَاءِ الأحْيَاءِ الأمْوَاتِ وَصَدَقَاتِهِمْ نَفْعٌ بِهِمْ ودر دعا
كردن زنده ها مرده را وصدقه دادن زنده ها از قبل ايشان نفع هست
مر ايشان را ازين جهة هست كه نماز جنازه دعا براي ميت واقع
شده چنانكه حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم فرمود كه ميتي نيست
كه نماز كذارند بر وي جماعتي از مسلمانان كه عدد ايشان بصد رسد كه همه
شفاعت او كنند مكر اين كه قبول كند حق تعالي شفاعت ايشان را
در حق او وبروايتي چهل كس وبقولي سه كس ودر حديث ديكر هست كه
دعا رد ميكند بلا را وصدقه مي نشاند خشم خداي تعالي را ودر حديث
ديكر هست كه اَلْعَالِمَ وَالْمُتَعَلِّمَ اِذَا مَرَّا عَلَي قَرْيَةٍ فَاِنَّ اللهَ يَرْفَعُ الْعَذَابَ
عَنْ مَقْبَرَةِ الْقَرْيَةِ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا يعني چون عالم ومتعلم بر قريه بكذرند
پس بدرستي كه الله بر ميدارد عذاب را از كورستان آن قريه چهل روز
واحاديث در فضل علم عالم وعلما بسيار هست بعضي از آن در انيس
العابدين ايراد كرده ايم اين مختصر احتمال آن ندارد والله تعالي
يجيب الدعوات ويقضي الحاجات وخداي تعالي قبول ميكند دعاها

وبرمي

وبرمي آرد حاجتها را چنانچه فرمود الله تعالي شانه اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ
لَكُمْ يعني مرا بخوانيد تا اجابت كنم شما را ورسول ما فرمود صلي الله
عليه وسلم كه حق تعالي اجابت ميكند دعاي بنده را مادام كه بكناهي
خود ويا بقطع رحمي دعا نكند ودر اجابت تعجيل نكند ونكويد
كه دعا كردم واجابت نشده است دست از دعا باز ندارد كه موجب
محرومي از اجابت است ودر حديث ديكر هست كه اي مومنان
پروردكار شما با حيا وكرم هست شرم ميدارد كه چون بنده
دست بدعا بردارد واين كه اجابت ناشده باز كرداند و
اصل در دعا نيت هست وحضور قلب زيرا كه دعا بدل غافل
اجابت نيست وآنكه كفته اند دعاء كافر را نيز اجابت هست
بدليل ايت رَبِّ اَنْظِرْنِي اِلَي يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ كه از اجابت دعاي
ابليس خبر ميدهد وما اخبر به النبي صلي الله عليه وسلم مِنْ اَشْرَاطِ
السَّاعَةِ مِنْ خُرُوْجِ الدَّجَّالِ وَدَابَّةِ الاَرْضِ وَيَاجُوْجَ وَمَاجُوْجَ
وَنُزُوْلِ عِيْسَي عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ وَطُلُوْعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا

کلمات بر زبان راند که اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک
شیأ و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم اگر کلمه کفر بر زبان رفته باشد
و آنرا نداند چون این کلمات بر زبان راند باید که نیت چنین کند
که اگر از من کفر در وجود آمده است و من ندانسته ام این کلمه میگویم
تا از سر مسلمان گردم چون چنین گوید مسلمان گردد والیأس من الله
تعالی کفر او نا امید شدن از حق سبحانه و تعالی کفر است زیرا که الله تعالی
فرموده که لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی نا امید نمیشوند
از رحمت الهی مگر گروه کافران والامن من الله تعالی کفر یعنی ایمن
شدن از خدای تعالی کفر است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده که لا
یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمیشوند از مکر خدای
تعالی مگر گروه زیان کاران اگر کسی سوالی کند که یأس و امن و
امثال این را کفر میگوئی و حال آنکه تکفیر اهل قبله نکنند که کفر است
جواب آنست که اگر آن بر ظاهر خود باشد اشکال می آید مگر که کفر را
مجاز اطلاق کنند دال بر کفر است یعنی چیزی که دلالت بر کفر کند آنرا.

کفر

کفر گویند بمجاز اما حقیقتا کفر انکار قلبی است که در مقابل تصدیق
افتاده است یا خود آن کلمه که واقع شده است که تکفیر اهل قبله
نکنند محمول برین دارند که وقتی که از وی چیزی ظاهر نشود که دال باشد
بر عدم ایمان او و اگر چنین چیزی ظاهر شود حمل بر تکفیر او توان کرد
و تصدیق الکاهن بما یخبر عن الغیب کفر او راست گوی داشتن کاهن
بانچه خبر میکند از غیب کفر است و کاهن کسیست که خبر کند از امور آینده
و دعوی معرفت اسرار میکند بمطالعه علم غیب و منجم وقتی که
دعوی کند دانا بودن خود را با امور آینده او نیز داخل کاهنست
و همچنین هر کسی که دعوی کند که من مطلع بر علم غیب تصدیق او کردن
کفر است و ازین جهت در فتاوی مذکور است که اگر کسی دایره ماه ببیند
و حکم به باران کند اگر دعوی علم غیب میکند کفر است و اگر از اعلامات
داند کافر نگردد والمعدوم لیس بشیء و معدوم شی نیست نزد
اهل سنت و جماعت زیرا که ایشان شیء را بمعنی وجود و ثبوت اطلاق
میکنند و معدوم را بمعنی منفی میدارند و میان نفی و اثبات تضاد است

فهو حق وانچه خبر کرده است بان پیغامبر صلی الله علیه وسلم از علا
مات قیامت که خروج دجال است و دابة الارض و یاجوج وما
جوج و فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان و برآمدن آفتاب
از جانب مغرب همه آنها حقست بدانکه بسط کلام درین مقام در
ذکر علامات قیامت است وان باستقصای احادیث و اخبار
قریب بصد علامت است که جد بزرگوار فقیر علیه الرحمة والغفران
در واضحه فی اسرار الفاتحه ایراد فرموده اند وما درین کتاب
بهر یک اشارتی کنیم انشاء الله تعالی اما قیام ساعت و ساعت
قیام را نود و یک علامت است که در تفسیر بحر المجالس در سوره
فاتحه در آیت مالک یوم الدین آورده ایم تا آن نشانها پدید
نیاید قیامت روی ننماید علامت اول از علامات قیا
مت آنست که صلوة که ایوان دین است سهل انگارند و از وعید
تارک الجماعة ملعون و تهدید وعید من ترک الصلوة متعمدا
فقد کفر یاد نیارند و بعد از نماز دست نیاز بحضرت بی نیاز بر

ندارند

ندارند لاجرم در قیامت عذاب الیم بایشان عاید گردد
نعوذ بالله من ذلک علامت دیگر آنکه اقوام بدنام امانت
و دیانت را بعذر و خیانت از لوازم شمارند غبن و غش
در خرید و فروخت از فرایض دانند و ازین وعید غافل باشند
که هر مسلمانی را در بیع و شرا فریب دهند حق سبحانه و تعالی روز
قیامت آن بنده را با یهود حشر کند علامت دیگر قضات
و حکام زمان در قضایا و حکومت مداهنت نمایند و در اخذ
رشوت اهتمام تمام مرعی دارند و از طعن و لعن لعن الله
الواشی والمرتشی نه اندیشند و از سخط جبار عالم و غضب پروردگار
اعظم تعالی و تعظم باک ندارند علامت دیگر آنکه بنیانها دور
و بنیاد ایوان و قصور بذروه علیا برافرازند و آنرا بالوان
نقوش بیارایند و از صدق و ثواب روی بکذب و خطا آرند
و از تهدید وعید با تکرار ویل یومئذ للمکذبین باک ندارند علا
مت دیگر اغلب آدمیان از سنن و آداب سید انس و جان صلی الله

علیه وسلم انحراف نموده بمتابعت نفس وهوا اهتمام تمام مرعی
دارند واغنیاء آن زمان دین وزیور ثمین ملت سید المرسلین
را صلی الله علیه وسلم از بهر دنیای دون بفروشند وآنرا تجارتی
نیکو فرض شمارند علامت دیگر آنکه اصحاب جهل را بر ارباب فضل
تقدم کنند وبی هنر را بر خداوندان منقبت ترجیح نهند واستماع
از
والذین اوتوا العلم درجات گوش فرو خوابانند وجهال واراذل
را در کفایت مهمات پیشوای کار وکدخدای روزگار شمارند علامت
دیگر آنکه خلایق حق را جل وعلا عصیان ورزند وحدیث درست
وسخن درشت علما که بمقتضای قل الحق وان کان مرا بسمع قبول
اصغا ننمایند ووعظ ونصیحت را در گوش راه ندهند ودر کشتن
اهل اسلام کوشش تمام نمایند واین مقدار ندانند که در هر کجایی
که خون مسلمانی ریخته گردد زمین در حرکت آید واز جبار عالم جل
جلاله مسئلت نماید که قاتل را چون قارون بزمین فرو برد که من
یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیهم ولعنه

الی

الی آخر الآیه علامت دیگر آنکه اولاد در عقوق والدین کوشند
واز حقوق اقربا که بر ذمه اتقیا ثابت ولازم هست که وللوا
الدین والاقربین حقا علی المتقین ذیل رعایت ودامن
محافظت در چینند علامت دیگر آنکه اقوام طالب نرخ واحتکار
شوند وانبار از غلات مملو سازند وبدرویشان تنگدست خدا
پرست ارزان ننمایند واز لعن بارگاه نبوت واز طعن درگاه
رسالت که المحتکر ملعون نیندیشند واز تهدید ووعید من احتکر
طعاما اربعین یوما فقد بری من الله تعالی وقد بری الله منه
نه پرهیزند علامت دیگر آنکه جهان روشن از ظلام ظلم تاریک شود
وروزگار فراخ بر اهل صلاح از جور وفساد ظلم تنگ گردد واقوام
بد عهود کما ینبغی عقود بیوع در مساجد بندند واز فرط خذلان در
وبال مانند علامت دیگر آنکه قرآن را با لحان نغره وزمزمه بلیغ خوانند
ونحو واعراب آن کما ینبغی مرعی ندارند ودر اظهار دقایق معانی
موشکافی نکنند فاما بحکم اوامر ونواهی آن کار نکنند وفرقه

جهال و زمره عوام عمامهای معلم وحواس دانش در بوشند
وخود را بر شان عالمان بر سالکان عرصه جهان عرضه کنند و اغلب
ساده دلان روزکار بر حیله حالی ایشان مفتون کردند ظاهر
ایشان زاهد نماید و باطن ایشان بفسق ملوث باشد علامت
دیکر انکه مردان و زنان جامهای رنکین و ملابس ابریشمین ها
بوشند وخود را بحلیهای فاخر بیارایند و اطراف خویش را بزیور
های رنکین مزین کردانند و عدل و انصاف از میان مردم مرفوع

شیوع

کردد وجور و اعتساف بذیرد و تا هر کرا امکان ظلم کردن بود
دقیقه دران نامرعی نکذارند علامت دیکر انکه مردم بر منکوحات خود
سوکند بسیار خورند وطلاق بر اهل وبیت خویش فراوان ایقاع
نمایند و زنان را در حباله خود بحرام نکاه دارند و مرک مفاجات نا
کهان شایع کردد چنانکه اغلب برایای بی توبه میرند و بی انابت
از عالم نقل کنند علامت دیکر انکه مردم در اخذ مال حرام کوشند
و در اکل ربا که حرام کرده درکاه کبریاست که أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ

الربوا

الربوا اجد و اهتمام نمایند چنانکه طرد و لعن الهی جل وعلا در
بارکاه ایشان نازل کردد مردان و زنان بجهة فربهی بدن باکل
دارو معاجین اقدام نمایند و اغذیه و اشربه که تعلق بدان
دارد قیام نمایند و دران باب افراط ورزند علامت
دیکر انکه رفقا با یکدیکر طریق رفق نسبرند و از آزار و از
ایذا ر یار باک ندارند و اغلب مردمان ذل غربت کشند و اکثر
مردمان در دست ارباب شرک زبون کردن و در ستم کردن و دشنام
دادن مولع کردند و در ریختن ابروی که رونق کار و حیله
روزکار آدمی بهت حریص باشند علامت دیکر انکه بعذر و مکر
طریق زرق و حیله سپرند چنانکه خاین نزد خلق زر در وی باشد
عذر کننده کان نزد حق جل وعلا بی ابروی باشند و باران از
اسمان بی وقت نازل کردد و در اغلب اوقات اوراق اشجار
را برق بسوزد و اولاد در معاندت والدین کوشند و از مطا
وعت فرمان پدر و امتثال امر مادر امتناع کنند علامت دیکر

كلى از روضه جلد ... نمای

انکه ملوک جایر وجاهل شوند وصحبت فجار اختیار کنند واشرار را محرم روزکار کردانند ودر تربیت جهال واراذل کوشند وابرار واحرار را مأیوس کردند که دولة الاراذل افة الرجال علامت دیکر انکه امینان ایشان خاین شوند ومعتمدان ایشان از حلیه دیانت وحله صیانت عاری وعاطل باشند وحال در دست سپاه زبون باشند وعلمای ایشان حیله اموزند فتنه انکیز کردند واز جهل واصحاب بغی را از برای بطال ودیوان حیلها تلقین کنند وتعبیه ها اموزند وبواسطه ان حق را از مستحقان باز دارند ها علامت دیکر انکه سخن چینان وغمازان بسیار شوند وخود را درجمله همازٍ مشاءٍ بنمیم مناعٍ للخیر معتدٍ اثیم منخرط کردانند وچون کل رعنا وسوسن ازاد دو روی وده زبان شوند واز فضیحت قیامت نه اندیشند ودر جمع مال رغبت تمام نمایند ودر جمع مال مباهات لازم شمارند وبواسطه حوادث روزکار تهی دست کردند وبقوت ودستان کل نفسٍ ذائقة الموت سم را

حلیه

اموال

بوارث

بوارث بکذارند علامت دیکر انکه طلبهٔ اعلم ومتفقه فساق وفجار شوند وترک رشد وسداد کفته روی بفساد وعناد ارند ومتمولات ومتظهران را دوست دارند ودرویشان فاقه رسیده کانرا دشمن کیرند ودامن مخالطت درچنید علامت دیکر انکه اطبا واهل کلام بسیار شوند وعلمای دین دار اندک کردند چنانکه عالم بعالم عزیز الوجود کردد وفاضل در فضای روی زمین کم یافت شود آنکاه علم روی باندراس نماید وشعایر شرع ومراسم اسلام ناپدید کردد وفرقه خرقه پوشان بسیار شوند وکروه متصوف نمای کثرت کیرند وآنرا درحطام دنیی وسیلتی سازند صورت مصلحان دارند وسیرت مفسدان ها علامت دیکر آن باشد که متهجدان بر طاعات خویش اعتماد کنند واز سخط جبار عالم تعالی وتقدس وتعظم ایمن نشینند وندانند که اصل کل خیر در دنیا واخرت خوف حق سبحانه وتعالی است علامت دیکر انکه عالمان وحاکمان وخوانند قران ورع

بگذارند و خود را از لباس تقوی وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ عا
و عاطل کردانند و از حرام مهانه پرهیز ند و از کل محظورات
اجتناب واجب نبینند و خاینان بسیار شوند و قطاع طریق
انبوه کردند و غدر و خیانت بین الناس شایع شود و از
خالق نترسند از خلاق شرم ندارند **علامت دیگر** مصاحف را
بنقره گیرند و حروف آنرا باب زر نویسند و در تهذیب اعراب
و تذهیب اوراق آن کوشند و شرایط تکلف دران بتقدیم
رسانند و در احکام مبانی آن مبالغت نمایند و در احکام معا
نی او مساهلت ورزند و از آیات بینات قرانی محکمات را
گذاشته جنگ در متشابهات زنند و جای که رخصت بینند
بدان عمل نمایند و آنچه دال بر عزیمت باشد مبادرت بان نمودند غنیمت
بود مساهلت نموده متروک و مهجور گردانند و در تعمیر مدارس و
مساجد کوشند و در تمهید بنیاد آن مبالغت نمایند و دین
قویم دِینًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا را بسبب تساهل و تکاسل

خراب

خراب و ویران دارند **علامت دیگر** آنکه منارهای رفیع برافرازند
و در استحکام و ترفع آن کوشند و موذنان که فی الحقیقه موذیان
باشند و از اکل حرام اجتناب ننمایند باین امر شریعت مفوض
کردند و باین کار خطیر اقدام نمایند و رونق شرع و صفای دین
از ظلمت باطن مکدر گردد و روز بازار اسلام از فساد موارد
ایشان کساد پذیرد **علامت دیگر** آنکه مردان زنان مغنیه خواهند
و کنیزکان مطربه طلب دارند و در میان نامحرمان نشانند و از
سودیاد جاه و حرمت ازان جویند و در کثرت عبید و آمال کوشند
و عمران باطن بجمیع ایشان جویند و ابادانی بیوت و منازل که تا
باز بسته بقرارت قران و ادای فرایض و نوافل است باز دحام
خدام انبوه بیندارند و زنان دف زن و قوال بسیار شوند و سرود
گفتن و دف زدن اشکارا کنند **علامت دیگر** آنکه بازار قماربازان
رواج تمام گیرد و جماعت مقامران و اتباع ایشان بسیار گردند و
آموختن نرد و شطرنج از موجب دانند و نعمتهای خداوندی و

حقوق پروردکاری را سبحانه وتعالی مهمل کذارند ونعم نامتنا
هی الهی جل وعلا که وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها نشان شان
اوست بشکر کذاری اشتغال ننمایند علامت دیکر انکه مردم روز
کار وتجار بازار در بیع وشرا زیاده ستانند وکم دهند واز ویل و
بال نیندیشند وزنان بی شرم شوند وحیا که نشان ربیع انسا
نیست بهت زوال پذیرد واخلاق خلایق تغیر کیرد ومرتق تکدر
پذیرد ومروت در دور ایشان منسوخ شود وعهد در عهد ایشان
معکوس کردد ومهربانی از ملک ضمیر ایشان زوال پذیرد وشفقت
ورقت بر افق احوال ایشان غروب نماید واتش حسد در سینه
های ایشان اشتعال پذیرد واب مرحمت از قلوب ایشان
مفقود کردد وقطرات شرم در چشم چشمهای ایشان معدوم شود
علامت دیکر انکه زوجین با انکه عهود منا کحت میان ایشان
محکم بود با یکدیکر عقود مبایعت بندند وشرایط بیع وشرا بجا
ارند ومال خویش از یکدیکر جدا دارند ودر محافظت ان مبالغت

نماید

نمایند وخلایق بمکر از برای صید دام کید بکسترانند ودر کمین
کاه عذر مترصد بنشینند تا بود مومنی را مرغ وار در دام کشند وبلطا
یف حیل مال از دست ان سلیم قلب بیرون کنند وزنان مردوار
قدم در رکاب ارند وپای بر پشت اسب کردانند وفروج بر
سروج مانند واز لعن باری وتعزیر برایا باک ندارند که لعن الله
الفروج علی السروج علامت دیکر انکه مردان میدان تمکین بر مثال
مخدرات حجله نشین قعود در بیوت که از علامات عجز عادات عجا
یز است ایین کیرند ومردم انروزکار بتخصیص تجار بازار به بیراثی
حضرت پروردکار جل جلاله قسم یاد کنند ودر پناه سوکند کریزند
وخدای را بر امور باطل بکواهی خوانند علامت دیکر ان باشد که
عورات بکفایت مهمات قیام نمایند وبکوی وبازار بامور یکه شرع
بر ایشان حرام باشد اهتمام نمایند ومردان لباس وکسوت از
حریر ودیبا سازند وقبا وجبه از حریر دوزند واقوام ان عهد را
عهد درست ومیثاقی محکم نباشد نه ایشانرا بکسی اعتقادی بود ونه

کسی را بر ایشان اعتمادی فساد بر قلوب مستولی شود و مرحمت
از میان ایشان برخیزد و بر انواع فسق و فجور دلیر کردند و آینه
دل و ضمیرشان از آه گناه تیره و سیاه کردد و دلها از سنگ
مرمر و صخره رخام سخت تر شود علامت دیگر انکه علما علم از
برای دنیی تحصیل کنند و علم دین را از بهر سیم و زر بدست ارند
و دانش از برای آسایش نفس جویند و دنیی را که طمع دنیی بهت معقود
دارند و دین را که اصل سعادت و سرمایه یقین بهت فرع شمارند و
ریا و تزویر که اقبح اعمال بهت حال خویش دانند و حلم و بردباری احسن
از نهاد مردم رخت بر بندد و سکون و خویشتن داری بسفاهت
و سبکساری مبدل کردد با انکه دانند که هر که از تنکنای عدم
قدم بصحرای وجود نهاده رفیق حال و ملازم روزکار او غم
بوده و بهجت و سرور و حضور در عالم بوده از نحنت کریزان و در
آئین خرمی و بیغمی او ویران کشته اند علامت دیگر انکه مردان
و زنان بزنا مبتلا کردند و خود را در ورطهٔ مهلک الزّانیة والزّانی

انداخته

انداخته هلاک کردانند و چون فاحشه و زنا در میان ایشان
شایع کردد وقادر بر کمال عز اسمه قحط بر ایشان کمارد و بنکبا
تشان مستأصل سازد و اقوام ان زمان بخیل کردند و ملول
الطبع و مظلول الید شوند و این مقدار ندانند که این لکل
منفق خلفا و لکل ممسک تلفا علامت دیگر ان باشد که حکام ان
زمان از حکم حق روی بکردانند و از صدق روی بکذب آرند همکی
همت ایشان اخذ رشوت بود و تمامی خاطر ایشان قضای شهوت
باشد و اثمار و اشجار دران روزکار اندک شود و میوه های درختان
قصور کیرد و اقوام ان قرن بر فسق و فجور اقدام نمایند و شرب
مداومت نمایند و انرا مایهٔ دفع هموم و مادهٔ کشف غموم پندارند
علامت دیگر ان باشد که چندان باران از آسمان نازل کردد که
منازل و مساکن رو بتخریب و انهدام ارد و این واقعه از جمله
بلاهای نازل و عذابهای هایل بود و ایام و لیالی بتعجیل کذرد و
سال همچون ماه کوتاه نماید و ماه همچون هفته همچون روز زود امضا

وهفته

پذیرد و تجارت سوق کساد کیرد و امر بازرکانی فساد پذیرد
و برکات از بیع و شرا برخیزد و بواسطه قصور و خلل و نقصان
ریح کار ایشان اختلال پذیرد و روزکار بر ایشان پریشان کردد
علامت دیکر انکه مردان بمردان اکتفا کنند و زنان بزنان بر دازند
و در احیاء مراسم لواطیان کوشند و کسوت ان فریق بد طریق
پوشند و این مقدار ان کروه نابکار ندانند که هر که با مردی
مقاربت کند عرش عظیم بلرزد و فرش ربع مسکون در حرکت
در اید علامت دیکر ان باشد که زنان حیا را بکذارند مهر با امردان
اندازند و از مردان امردان را دوست تر دارند و از شوهر مشهور
خویش اکر شهرهٔ افاق باشد امتناع واجب دانند و اقوام ان
اقران از امر معروف و نهی منکر باز ایستند و ارباب صلاح را در
اقامت حدود اعانت ننمایند و استهزا در باب ایشان جایز شمرند
نقش حدیث العزة من الایمان بر لوح ضمیر ننکارند علامت دیکر
انکه متکفل خطابت و امانت کسانی باشند که بنوز طغیان طغو لیت

در ایشان موجود باشد بیشتر خلق توکل بکذارند و دلق خساست
اختیار کنند و در باب دق دقیقه فرو نکذارند و از ملک وهاب
نترسند و از رب الارباب شرم ندارند و صغار ادمیان مکار
شوند و کبار صحبت فجار اختیار کنند و اقوال نامقبول و کفتار
ناستوده و کردار ناپسندیدهٔ ایشان را تلقی قبول نمایند
و ایشان کسانی باشند که طبع ایشان از شفقت خالی بود و ملک
ضمیر ایشان از افتاب رحمت عاری باشد علامت دیکر انکه عزیز را
ذلیل دارند و سخنان ایشان را نشنوند اکر مثلا بمقتضا قل الحق
وان کان مرا سخن کویند ان غریب را برنجانند و عیب کردن
و غیبت کفتن عادت کیرند و عصیان و کناه انبوه کردد و
طاعت و عبادت ایشان قلت کیرد و فساق بر سبیل سرور
نشینند و روزکار بفراغت و فراخی کذرانند و زهاد و عباد
در زاویهٔ محنت سر بزانوی تفکر و تحسر نهند طغیان کناه شایع
کردد و کذب و بهتان در افواه افتد و بواسطهٔ ان

مستوجب سخط الهی گردند چنانکه سرمای بی وقت آید و گرمای
بی نهایت بود و برف و باران بی منفعت نازل گردد و زلزله
و کسوف و خسوف بسیار واقع شود و کل امور در عقبت نقصان
پذیرد و فیض در عیون انهار فتور گیرد و غرق سفاین در
بحار بسیار واقع شود علامت دیگر آنکه اعمار خلایق کوتاه
گردد و زنده گانی بر ارباب فضل و دانش ناخوش شود و استیلا
مر فاجران را باشد و حق را دست ضعیف گردد و باطل را دست
قوی شود و اهل فضل را فضول خوانند و فاسق را کریم نامند
و بازار اهل نفاق گرم و کساد اهل وفاق پدید آید و بغض کبر
نفس غالب شود و حسد بر جسد مستولی گردد علامت دیگر آنکه مردان
در میان امت قلیل و زنان بسیار تا بمرتبه که پنجاه نفر از نسا را یک
نفر از رجال بیش بتعهد نتواند پرداخت و بجهت قلت رجال
زنان در طلب کاری مردان بپرند و مردان از دست زنان بکوه
و بیابان بگریزند و هر قرن که از عقب قرن دیگر در آید مر آن قرن

اویس

اویس را لعنت و نفرین کنند و اموری که از آن قرن صدور
یافته باشد بچشم رضا در وی ننگرند و بهیچ وجه پسندیده نشمرند و ما
تقدم را منسوب ببلاهت دارند علامت دیگر از علامات قیامت
تخریب بلاد است در کتاب سعد السعادات نقل از امیر المومنین
علی کرم الله وجهه کرده که حضرت امیر فرمود که شام بدست طایفه
از ذمه روم خراب و ویران گردد و عراق را سعی از سفیان که نام وی
عنبسه باشد از بر خویش تباه گرداند و مملکت ری از تعرض و باخرات
شود و آذربایجان را قحطی پیش آید که ساکنان او بواسطه آن هلاک
گردند فارس از مرگ مفاجات خراب شود و بروایتی آنکه
ایشانرا با یکدیگر مقاومت افتد و اکثر ایشان بشمشیر قهر کشته
شوند ارمینه از رمی مجانیق صواعق پست شود و بروایتی از
وقوع قحط و شیوع مجاعت هلاک شوند کوفه از اتراک هلاک
گردد و بصره از آب ویران شود و مصر از استعلای رود نیل ویران
گردد دیلم از گرسنگی هلاک گردد و روم از نزول صاعقه

بخرابي كشد خراسان بر بخهاي مختلف هلاك كردد ومرو از تعرض
غز وكفار خراب شود كاشغر از غزا وكافران هند ويران شود
وسعد را ازاله خراب كنند طوس را غوريان خراب كنند نيشابور
از باران بسيار ويران شود موصل از باد سموم ويران كردد و
مداين را نكبتي از زنكبار رسد كرمان از موت مفاجات ويران
شود وطبرستان از وقوع قحط غلات ويران شود سجستان
از باد بسيار ويران كردد وكويند كه بادي از مهيت قهر برآيد
بمرتبه كه از صلابت ان جبال بطرقد وچون برك كاه برايد
وساكنان ان بلاد جان بقابض ارواح سپارند بلخ تخت
شهر كه از شهرهاي خراسان ويران شود او باشد وبروايتي ديكر
اب بروي غلبه كند وري بتخريب نهد هراة از ازدحام مار
بسيار بفرمان كرد كار جل وعلا دمار از نهاد اهل ديار او
برآرد وان چنان باشد كه مار درچون بر سبيل تطم جزي ببارد
ازان كرمان پديد آيد ومار ان شوند وخلق را بكزند وهلاك

بكنند

بكنند بغداد از اب دجله خراب شود اصفهان از مرك مفاجات
بهلاكت كشد وبروايتي بمحاربت كشته شوند يمن از وقوع ملخ عيش
بر ايشان تلخ كردد وبروايتي از اسيب تعرض حبش ويران شود هند
وستان را ابله هلاك كند وبروايتي تيغ قهر بر كشند ويكديكر را بقتل
رسانند وبعضي از اوطان خويش را خود بسوزند وبعضي از طوفان
طغيان دريا هلاك كردند اما مكه كه اشرف بقاع واشهر بلاد است
از تعرض اهل حبش ويران شود ومدينه سكينه از وقوع قحط خراب
كردد وبدخشان از كار زار اعدا كار او زار كردد ونسا وباورد
را كرم در اندام افتد وكرمي در جكر پيدا ايد تا همه ازان علت
بميرند وسرخس را بانك صعب وغريو بايل هلاك كند خوارزم
از اسيب سم ستور بيكانه خراب وويران شود بخارا از وقوع
اتراك چين خراب كردد سمرقند نيز از تعرض لشكر چين كه چين
هيبت در چين هيئت ايشان ظاهر است مستاصل كردد فرغانه و
جاب واسبيجاب را كافران خراب كنند وروايتي انكه از بلاي

ترک کفار بکریزند و در مرغزار باشوند و انجا هلاک کردند از چند
و طراز را کافران چنگلی خراب کنند طالقان و فاریاب را خلجان
خراب کنند غزنین بدست غوریان ویران شود و ترمذ و چغانیان
از وبا و طاعون هلاکت پذیرد و قسطنطنیه که حصین ترین قلاع
و متین ترین بقاع است بدست مردی کشاده شود از بیت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم که نام وی محمد باشد و از اولاد حسین علی
است رضی الله عنهما که ملقب بمهدی اخر الزمان رضوان الله علیه و
علی ابائه الکرام چنانچه شمه از اوصاف او عن قریب مبین کردد
انشاء الله تعالی و کویند که سپهسالار وی جنید بن صلاح بن شعیب
بود موسوم بصلاح و منسوب ببلاد و از نواحی بلخ بود این
انچه بنظر رسیده بود از ذکر تخریب بلاد منقول از قدوة الا
قطاب و اوتاد علی کرم الله وجهه والله اعلم بحقیقة الحال
و الیه المرجع و المال بیت قد قامت القیامة یا ایها النیام
قوموا عن النیام وکفوا عن الحرام وقتست این عود

فرو زیرد اسمان و قتست کین نعود برون اید از غبار و
قتست اکر بقبضه اعلام در کشند این کهنه چادر از سر این
پیر سو کوار ای ثابتان عالم شتش روز الرحیل وی سایران
طارم فیروزه القرار نبتهنا الله تعالی عن الغفلة وایقظنا
الله عن نوم العطلة فانه هو الکریم ذو المنة و الغفران اما
بیان باقی علامات قیامت که هنوز بظهور نه پیوسته و مقرون
بقیامت نخواهد بود علامت اول خروج مهدیست رضی الله
عنه و انچه از اثار و علامت ان صاحب الزمان و منظور نظر حضرت
حق مقرر و معین کشته یکی و نعت علامت است اول انکه وی
از اهل بیت حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وسلم از ذریت
وی بقول زهرا رضی الله عنها و بروایتی تخصیص بحسین علی کرده
و اکثر محدثان برین روایت رفته اند و نام وی محمد است
و نام پدرش عبد الله و کنیتش ابو القاسم باشد و بمکه ظهور کند
و اثار انوار معدلتش از انجام باطراف عالم انتشار یابد

ولشکری از شام بمحاربهٔ او بیرون اید و تیغ کین برکشند و عزیمت مکه نمایند چون بموضع رسند که انرا بیدا گویند این جماعت بتمام بر زمین فرو روند و لقمهٔ حوصلهٔ ارض گردند و قلعهٔ قسطنطینیه روم بدست وی فتح گردد و آن چنان باشد که هفتاد هزار مرد مسلمان با انجا حاضر ایند و بتکبیر الهی نه بتیغ و تیر و نیزه آن قلعه را مسخر سازند و جبل دیلم نیز بر ان حضرت مفتوح گردد و ان کوهیست معمر ملاحده و مساکن زنادقه هست خذلهم الله تعالی واخذهم الله و مولد آن حضرت در دیهی باشد از قرای یمن که انرا کرعه گویند و شیخ شهاب الدین توربشتی رحمة الله در عقاید خویش میگوید که دیهی در یمن باین اسم نشان نمیدهند ایا بوده هست و اسم ان تغیر پذیرفته و یا پدید خواهد گشتن و بر بالای سر مبارکش ابری سایه افکنده باشد و ملکی از ان ابر ندا میکند که هذا ولی الله المهدی فاتبعوه و بر پیشانی لی بر پیشانی او نشانی باشد چون ستاره درخشان که دلالت بر تحقیق مدعای او

کند

10۷

کند کذا فی المعتمد التوربشتی در فصل الخطاب اورده هست که صورت ان مخدوم زاده عالمیان بصورت صدر بدر جهان و رسول انس و جان صلی الله وسلم بغایت شبیه باشد روی مبارکش روشن بود و بینی مرتفع علی هذا و اهل کوفه بمعاونت ان آن حضرت مستعد گردند و در اعلای دین و در افشای عز و تمکین ان صاحب دولت کوشش بلیغ نمایند و بسیاری از جبالی در ملازمت ان حضرت بیک شب از جمله علما و فضلا گردند و بخیلان کریم شوند و سلام را بعد از ضعف قوت تمام حاصل اید متمر دانرا بشمشیر بدین قویم و صراط مستقیم خوانند و احکام دین را چنان مبین سازد که اگر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در زمرهٔ احیا بودی بعینه همچنان حکم فرمود و مذاهب باطله را براندازد و بغیر دین خالص باقی نگذارد و تمامی اهل سلام بوجود شریف او فرحان و مسرور باشند و در کنف امن و امان محفوظ مانند و عارفان با سه هزار از اهل حقایق و ارباب کشف و شهود بان

حضرت بیعت کنند بتعریف الهی سبحانه او را شناخته میان بیعت
بربندند و بنوزا و بر مسند خلافت در میان مردم مستند باشند که
دجال بیرون آید و با دجال محاربات نماید و بعد از آن بشرف
ملازمت حضرت عیسی علیه السلام بعد از نزول آنحضرت از آسمان
مشرف گردد چنانچه در محل خود مبین خواهد گشت انشاء الله العزیز
دهم در فصل الخطاب نقل از امام علی بن موسی الرضا می فرماید
رضی الله عنهما که فرمود اعلم و احکم و اتقی و اسخی و اشجع و اعبد
همه مردم باشد و او را مادر مختون زاید و مطهر متولد شود و بنشیند و بشها
دتین بآواز رفیع تکلم کند و مر ورا هرگز احتلام نشود و از پس
پشت خویش چنان بیند که از پیش روی بیند و چون چشمش بخواب
شود دلش بیدار باشد و درع حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بر قد وی چست و درست آید و ذو الفقار با وی همراه باشد و
مصحف فاطمه بتول زهرا نیز با وی بود و در آن صحیفه باشد که اسامی
هر که بشرف متابعت وی مستسعد خواهد گشت در آن صحیفه مثبت باشد

وصحیفه

وصحیفه دیگر اسامی مخالفان در وی مزبور بود و هیچ کس بول و غائط
وی نه بیند چه زمین مامور باشد بابتلاع آنچه از وی زایل گردد
و مر ورا رایحه باشد خوشبوتر از مشک و بر خلق خدای تعالی از مادر
و پدر ایشان مهربانتر باشد بلکه از نفس ایشان با ایشان دوستر
بود و متواضع ترین همه خلق باشد و بفرمانهای خدای تعالی فرمان
بردارترین مردم باشد و از منهیات مجتنب ترین خلق و مستجاب
الدعوه باشد تا اگر بر سنگی دعا کند آن سنگ فی الحال منشق گردد و
یا منشق
موید باشد بروح القدس یعنی جبرئیل علیه السلام بینه و بین الله عمودی
باشد از نور که در وی اعمال بندگان را مشاهده میکند و زبان
سایر حیوانات بداند و عدل او در انس و جن سرایت کند و از
زمین تمام بیرون آید و حق تعالی بشمار اهل بدر سیصد و سیزده مرد
از اولیاء خویش ملازم او گرداند تا همه امور بر طبق رضای الهی جل
و علا به برکت اتفاق الجماعت ولایت پناهی تحقیق پذیرد و هر ورا
علمی باشد چون وقت خروج او آید علم منتشر گردد و حق تعالی ان علم

بآن حضرت بتکلم درآرد تا بگوید باوی اخرج یا ولی الله و مر ورا
شمشیر بود در غلاف چون وقت خروج او آید آن تیغ از غلاف
بی‌خلاف بیرون آید و بامام بسخن درآید و ندا کند که اخرج یا
ولی الله فیخرج و یقیم حدود الله و یحکم بحکم الله و جبرئیل بر یمین
و میکائیل بر یسار او باشند وقت خروج وی آن زمان باشد که داد
دست از عالم رخت بر بندد و افعال ستوده و اخلاق پسندیده
مندرس کردد و جور ظاهر شود و عدل متروک کردد جهل ظاهر شود
و علم مخفی کردد متابعت هوا کنند و از سنتی متبوع و تضییع علم و عمل
طریق مشروع نه پیمایند آه و صد هزاران آه که ناگاه آفتاب عدل
از مشرق فضل طلوع کند و عالم کون و فساد بنور رشد و رشاد
منور کردد و تشیید قواعد شرع و تمهید معاقد دین بوجود این
مخدوم زاده عالمیان و قرة العین انس و جان سلام الله تعالی
علیه استحکام پذیرد و دران زمان بدیده دل و جان مشاهده نماید
که **نظم** ازین بشارت خرم که ناگهان آید هزار خسته جان شادمان آید

کمان

کمان بری که سوی جان خسته کان فراق نسیم باد سحرگه ز گلستان آید
که آفتاب شریعت بطالع مسعود ز اوج برج سعادت که ناگهان
آید بدان که درین باب سخن چند داشتنی است اول حدیث لا
مهدی الا عیسی ابن مریم که دلالت میکند بر آنکه مهدی عیسی خواهد
بود علیه السلام و غیر او دیگری نباشد تاویل این حدیث آنست
که مراد ازین نه نفی مطلق است بلکه مراد نفی فضیلت است یعنی
هیچ مهدی چون عیسی نیست علیه السلام چنانچه در ورود لافتی
الا علی و تاویل دویم آنکه چون عیسی علیه السلام از آسمان
فرود آید و شریعت وی منسوخ کشته بشریعت محمدی صلی الله
علیه و سلم امت را دلالت کند و بر سبیل خلفای آنحضرت صلی الله
علیه و سلم عمل نماید و حال آنکه هیچ یک از خلفا پیغمبر نبوده اند
و طغرای منشور آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتوقیع نبوت موشح
باشد لاجرم در شأن عالی شان او فرمود لا مهدی الا عیسی بن
مریم یعنی هیچ مهدی از هادیان امت من چون عیسی نیست علیه

اسلام که بر مسند نبوت مستند است بخلاف خلفا، دیگر تاویل
سویم آن گفته اند که لفظ مهدی منسوبست بمهد و آن اشارتست
بتکلم آن حضرت در مهد که بشهادت توحید و اثبات خود تکلم
نمود والله اعلم علامت دیگر خروج دجال است بعد از ظهور مهدی
و فتح قسطنطنیه بهژده روز چون این علامت از علامات
غریبه و واقعات عجیبه بود سخن را درین باب مبسوط ساختیم
ایراد نمودیم بدانکه پیش از خروج وی مردمان بسه سال قحط
زده شوند و آسمان در سال اول آنچه معهود بوده از باران ثلثی آن
امساک نماید و زمین از نبات ثلثی باز گیرد و سال دویم از آسمان
نبارد و از زمین نروید و سال سیوم یک قطره نبارد و یک گیاه
نروید الا ما شاء الله و قحط غلات استعلا پذیرد و مردم در
زاویهٔ محنت و مجاعت معتکف گردند قحط و مجاعت بمرتبه
رسد که تمامی بهایم بهلاکت رسند و اکثر آدمیان از هم مجاعت
راه عدم پیش گیرند و در چنین وقتی دجال با اضلال بیرون آید

و باوی

و باوی طعام و شراب فراوان و آلات عیش و نشاط و تغنی
و تمنی بی پایان و مردم گرسنه و طالب نان چندان از خلایق عنا
بعت و متابعتش مبادرت نمایند که از حیز تقریر بیرون بود اما
ذکر ولادت او و کیفیت ملاقات او بحضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم و دعای بدفع شر او در اخبار چنین وارد گشته است
که دجال در ایام دولت سید عالم صلی الله علیه و سلم از مادر متولد
شده آورده اند که چون خواجه علیه السلام بمدینه تشریف میفرمود
بمجتمع السوال که مزرعه شعب جارث بود بدید و فرسنگی مدینه رسید عنان
مرکب باز کشید و فرمود یا ابا بکر ولادت دجال درین قریه خواهد
بود و نام پدر وی صاید یهودیست و بروایتی مصابیح صیاد و
اسم مادر وی کیا بهنه جهودان او را قطامه خوانند و جمعه آن
حضرت بمدینه نزول فرمود و چهارشنبه همان هفته وقت اصفرار
شمس دجال متولد شد و چون بزمین آمد در حال بنشست و سخن
گفتن آغاز کرد و خود را با دی کرد و زود زود می بالید و چشم راست

حضرت

افسونها میخواند و بر خود میدمید

وي جون دانه انکور که بر سر آب آید بیرون آمده و عین یسار
وي خود ممسوخ و بروایتي انکه جشم راست وي ممسوخ بود و جشم
جب وي سبز و بیرون آمده ازین اعجوبه نام وي را مادر دجال نام کرد
و پدر وي را مسیح لقب نهاد و کنیتش ابو یوسف مقرر کشت و دران
وقت که دجال قدم در دایره از نقطهٔ عدم بخط وجود آورد عبد الله
مسعود و محمد بن مسلمه رضي الله عنه بکفایت مهمي رفته بودند جون
بمجتمع السوال رسیدند آنجا فتنه هایل برخواسته بود دیر رسیدن که این جه
مشغلست کفتند امري غریبي بظهور بیوسته که بسري از مادر بزاده
و همان ساعت بیشت بدیوار نهاد و روي بمردم آورده با ایشان
سخن میکوید و خود را یاد میکند و محمد بن مسلمه رضي الله عنهما جون
این خبر عجیب و ترکیب غریب و هیئت مهیب مشاهده کردند و بر تختهٔ
بیشاني او بنقش یزداني نوشته کا الکافر بالله و بروایتي که ف ر
این سه حرف مقطع مثبت ساخته بس از آنجا غمکین مانده و کین
برخواسته دل بریان و جشم کریان روي بمدینه نهادند بیش از نماز

حیات

عبد الله مسعود

خفتن

خفتن بود که بحضرت رسالت صلي الله علیه وسلم آمدند و از ولادت
دجال و کیفیت احوال او اعلام دادند روز دیکر مهتر عالم و قدوهٔ او
لاد آدم صلي الله علیه وسلم قدم در رکاب آورد و بمقتضاي الرفیق
ثم الطریق عبد الله مسعود و عمر فاروق را رضي الله عنهما مرافقت
سرفراز کردانید در وي بمجتمع السوال که مسقط نام دجال بدنام بوده است
آوردند جون آنجا رسیدند امیر المومنین عمر حلقه بر در زد مادر دجال
استعجال نموده جون مشاهده سید عالم کرد صلي الله علیه وسلم بالفور
بازکشت و دجال را اخبار کرد دجال بدرا آوردن ایشان اشارت
کرد مصطفي صلي الله علیه وسلم در وقت درآمدن با یاران کفت
که در دل حرفي اندیشیم تا دجال انرا الغراست تواند دریافت یاني سورهٔ
حم الدخان در ضمیر کرفتند و بدجال درآمدند دیدند مربعنشسته بود
بادبیزن بدست کرفته خود را باد میکرد و ساعة فساعة بزرکي میا
شد و بانظارکیان از هر باب سخن میکفت حضرت رسالت صلي الله
علیه وسلم باو اشارت فرموده کفت اي دجال اشهد باني رسول الله

مسقط

و کفت اي دجا[ل]
صلي الله علیه وسلم
بدیدن تو آمده ا[ند]

و افسوني میخوا[ند]
و بر خود میدمد

دجال جدالی آغاز کرده گفت یا محمد تو خود گواهی خواهی داد که من
رسول خدایم سید عالم دو نوبت شهادت بروی عرض کرد دجال
همان جواب ناصواب باز داد کرت سویم کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله
عرضه داشت دجال همان بیهوده بر زبان راند چون مهتر عالم و سرور اولاد
آدم از وی نومید گشت بحدیث دیگر خوض فرمود و از وی استفسار
ما فی ضمیر نموده دجال بر سبیل ارتجال گفت سوره دخ دخ یعنی حم الدخان
خواجه فرمود قاتلک الله و از وی بپناه بحضرت خداوند بر دجل دجال آن
گاه فاروق اعظم تیغ از نیام بر کشید و بر تارک سر نامبارک وی
فرود آورد شمشیر بالغور باز جست و بر فرق فاروق چهار انگشت نشست
چنانکه خون بر روی و موی فاروق فرو دوید و بر دجال هیچ اثر
نکرد آنگاه خواجه علیه السلام ازین معنی بغایت غمگین و مجروح خاطر
گشت بعد از آن دست حق پرست بر فرق فاروق فرود آورد و لب
بثنای الهی و دعای شفاخواهی بر گشاد آن زخم زایل بیمامن ادعیه صا
لح حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم التیام پذیرفت و آن جراحت

تا سر شش از تیغ جدا شد

براحت

براحت متبدل گشت پس از آنجا برخواسته بمدینه اقبال نمودند
و روایتی هست که دجال در عقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمدینه رفت
و چون خلقت کریههٔ وی مشاهده کردند گروه انبوه بوی گرد آمدند
دجال دو دید بر کوه و سنگی بر کند و آن گروه را در کوهی محبوس گردانید
و چون سد ذو القرنین در نظر آن قوم استوار نمود مومنان هولناک
شدند و از وی بغایت بترسیدند عمر رضی الله عنه بسید عالم علیه السلام
درآمد گونهٔ او متغیر گشته مهتر عالم صلی الله علیه و سلم فرمود یا عمر چه
حادثه گشته هست که آثار تغیر در جبین تو مبین هست و نشان پریشانی تو
ظاهر گفت یا رسول الله شر دجال و فتنهٔ آن بطال ظهور کرد و جمعی مومنا
نرا در جایی محبوس کرد و مخرج آنرا بصخور صما مستحکم گردانید و بکید
و سحر سنگ را چون دیواری ساخت آنگاه خواجهٔ عالم صلی الله علیه
و سلم با زمرهٔ اتباع بیرون آمد و دست بدعا برداشته گفت ملکا
ذو الجلالا اگر شر با شر این ملعون را از امت من تو دفع گردانی
تا بآن اجل مسمی که تو دانی دعای او را بسمع اصغا اجابت فرمود

پریشانی

و دجال از مرغزار آسمان قدرت مرغی نازل گشت و دجال
را بچنگال گرفته در اوج هوا برد هر چند دجال فریاد میکرد که
یا محمد از چنگال این مرغ مرا نجاتی فرما خواجه آن مرغ را اشارت
میکرد که او را ازین دیار زودتر برو گویند آن طیر دجال را چند
برد که بدیار طبرستان رسانید و بدریائی که بجوار آن طرف است در
جزیرهٔ انداخت و بروایت امالی قاضی ابو بکر محمد ابو الفضل رحمه الله
از ابو هریره رضی الله عنه آنکه چون حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم درباره وی دعا فرمود جبرئیل علیه السلام با قطعهٔ غمام
نزول فرمود بر سر دجال و او را از میان جهودان نشسته بودند
در ربود ما در و پدر و قوم او میدیدند و بروی می گریستند تا او
را بجزیرهٔ افگندند و اکنون در آن جزیره است مقید بزنجیر تقدیر تا آن
وقت که اراده الهیه جل و علا التعلق بخروج او گیرد و اینجا دو
روایت است یکی آنکه از مشرق خروج کند و بروایتی آنکه وی
حالا در دیار مغرب است و تلفیق بین الروایتین آنکه چون از آن

جزیره که محبس وی است بیرون آید از قبل خراسان ظاهر شود
و در روایتی نیز هست که از هند بیرون آید از مکانی که آنرا نارونک
خوانند در عقب طلوع آفتاب از مغرب و العلم عند الله در
صحاح مصابیح و زهرة الریاض نقل از تمیم دارانی کرده رضی الله
عنه که وی روزی نزد حضرت رسول ما صلی الله علیه وسلم چنین
خبر دجال باز داد که گفت از یمن در کشتی نشسته بودیم سی نفر از
بنی لخم و جذام ناگاه کشتی بتلاطم امواج منکسر گشت و بتخته پارهٔ
در جزیره افتادیم و بروایتی کشتی بواسطه لعب موج یکماه در
بحر سرگردان شد تا بجزیرهٔ رسیدیم ناگاه دابهٔ دیدیم بس عظیم چنانچه
کسی که نزد سر وی بودی دنبالهٔ وی ندیدی سر وی چون سر شتر
و پشت گاو و روی وی چون روی انسان و تمام بدن وی کل کل
هر کل بمقدار درمی گفتیم سبحان الله دابه باین صورت هرگز مشاهده
نکرده ایم ناگاه این دابه با ما بسخن در آمد و گفت ما ورای ازین
عجیب تر هست که من مرکب دجالم و نام من جساسه است و دجال

پشت وی چون

درین قصه هست چون بجانب او شتافتیم شخصی دیدیم ایستاده که از
جثه وی بزرگتر ندیده بودیم یک چشم وی ممسوح و بروایتی چشم راست
وی ممسوح چنانچه هیچ درز و شکافی در وی نیست و چشم دیگر چون
آلود سینه وی بغایت پهن و درمیان دو گوش وی موی بر مثال
نیزه ایستاده و بر پیشانی وی نوشته الکافر بالله و از کعب الاحبار
تا بزانو بقیود استوار ساخته و دست راست وی از گردنش بغل در
آورده درمیان زمین و آسمان شخصی غریبی مهیبی ایستاده چون در ما
نظر کرد بانگی زد بس مهیب بر ما سید چنان بر باد شد که ان موضع را
بتمام مملو ساخت چون ساعتی بر آمد باز تسکین یافت روی بمن
آورد و گفت تمیم دارانی تویی گفتم آری گفت نزد من آی رفتم
پرسید که بحیره طبریه را دیده گفتم بلی گفت آب او چون است گفتم آب
بسیار است گفت که شاید شامیده شود و آنچه در وی است خورده
گردد و رجال آن موضع کشته و زنان اسیر و کودکان مذبوح کردند
بعد ازان از نخل بیسان که موضعیست در نواحی شام سوال کرد که میوه

دو‌شش

می دهد گفتم آری گفت نزدیکست که میوه اش منقطع گردد بعد
ازان از چشمه زغر پرسید و زغر اسم امرأتیست که این چشمه در عرب منسوب
بوی است که در وی آبیست که مزارعان بان زراعت میکنند گفتم بلی
آب بسیار دارد و مزارعان بان زراعت میکنند و محصول بسیار بر
میدارند بعد ازان از من پرسید که ای تمیم محمد را ملاقات کرده
گفتم کدام محمد گفت نبی عربی تهامی در مکه تولد نموده و بمدینه
هجرت فرموده و دین او بهترین ادیان و کتاب او بهترین کتب
و امت او بهترین امم و هو صاحب اللواء و الشفاعة و الحوض
الکوثر و الکرامة ای تمیم چون با و ملاقات کنی تصدیق او کن
و بوی ایمان آر و این نصیحت که بتو القا نمودم بهیچ کس این نصیحت
بتقدیم نرسانیده ام و بروایت مصابیح آنکه از وی پرسید که عرب
با وی مقاتله کردند گفتم آری گفت بر چه قرار گرفت گفتم بسیاری
از عرب مطیع او گشتند گفت خیر ایشان دران است که اطاعت او
نمایند بعد ازان گفت که نزدیک رسیده است که مرا اذن خروج حاصل

آید وتمامی روی زمین را سیر کنم در چهل روز و هیچ قریه نماند
مکر این که انجا فرود ایم غیر مکه و مدینه که هر دو را بر من حرام
کردانیده اند و هرکاه که قصد ان کنم که بمکه یا مدینه درآیم ملکی
شمشیر کشیده مرا از دخول ان باز دارد و بعد از ان جساسه را آواز
داد پیش وی امد و زانو بر زمین نهاد و کفت این چند نفر را بردار
و بزمین ایشان فرود آر بران دابه نشستیم بساعتی ما را بمدینه
سکینه علی ساکنها السلام رسانید انکاه تمیم نظر ایی بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ایمان اورد و حضرت رسول ما علیه السلام با
اصحاب از مر این خبر محزون کشته اب از دیده مبارک ریختند و اه
حسرت از غایت تنکدلی از سینه برانکیختند والله العاصم اما ذکر
خروج دجال و شمه از بیان هیئت و عظمت جثه و وصف حمار او
و از کیفیت اضلال او در سعد السعادة آورده که چون دجال اعور
بیرون و از حجاب تواری روی نماید بر سر کوهی نشیند و یک نعره
اید
هایل بزند چنانکه آواز او بهزار فرسنک برسد انکه بار دوم کرد شد

وچون

وچون رعد بانکی عظیم از وی انتشار یابد چنانچه ابرار و اشرار
روی بوی آرند و چندان خلایق بر وی مجتمع کردند که عدد ان
جز علام الغیوب کس نداند ابن عباس کوید رضی الله عنهما که متا
بعان او قران خوانان باشند و انان کسانی باشند که تقدیر نیکی و
بدی از خدا ندانند و ایشانرا قدری کویند و پیغامبر فرمود صلی الله
علیه وسلم که قدریان مجوس این امت اند کان القدریة مجوس
هذه الامة وهم شیعة الدجال و بروایتی سه روز و نیم بر بالای
کوه مکث کند و بروایتی چهل روز تا اسباب اضلال او مهیا
کردد و بعد از ان از کوه فرود آید و بر جساسه که مرکب او ست
سوار شود اما وصف مرکب او و چنین آورده اند که در ان وقت
که خلاق علی الاطلاق دجال را در وجود آورد از برای رکوب او
خری افرید با جثه ضخیم و شبه عظیم شکل قالب وی بقدرت بیچون
چون کوه بستون در زیر او چهار ستون قد وی بروایتی چهل کز و
بروایتی زیاده نیز کفته اند چنانکه در سعد السعادة آورده اند که

فرسنگ دو درازی قالب دجال

بلندی جثه او بغث فرسنگ بهشت و تن وی سرخ اما کل کل و چهار
پای او تا بزانو سیاه و از زانو تا سم سفید و دو گوش بزرگ دارد
چنانکه حشری انبوه از گروه اتباع او در آنجا مسکن خواهند داشت
و بر پیشانی او نوشته که هذا حمار الدجال و گویند در وقت رفتن و
هنگام تاختن از حد طایف تاختن بیک گام قطع تواند نمود و گویند
اندران زمین که اکنون میجر د و علف میخورد جبل جزیره است هر یکی
فرسنگی در فرسنگی هر روز از نیم جزایر گیاه می آرند و انها را میخورد
و شب نیز همچنان و گویند دران موضع بغتاد رود است هر روز
انهای آن رود ها را میخورد و هنوز سیراب نمیگردد و روایتست که
این حمار از بغت دریا بگذرد که آب از زانوی او تجاوز نکند انگاه
دجال بدست راست کوهی بگیرد سفید و آنرا بسحر بچشم خلایق بهشت
اراسته نماید و بدست چپ جبل بردارد سیاه مملو از حشرات و موذیات
و شیاطین و آتشها در وی افروخته و آنرا دوزخ نام نهد و
بقول دیگر این دو کوه بادی روان باشند بر جابر و در این دو کوه

بمتابع

۱۰۶۱

بمتابعت او میروند و دجال باواز بلند میگوید که هر که بمن یار
گردد و ایمان ارد او را امان دهم و برین بقعه که در یمین منست
او را مکان کرامت کنم و هر که ابا نماید و از فرمان من تجوید او را
بعمود قهر و تازیانه زجر بزنم و بر سیار خویش در زندان خاکسارش
کنم پس بر هر که رقم شقاوت در سابق علم الهی بر منشور معاملات او
برکشیده باشند عیاذا بالله بوی بگرود و بشربات وی فریفته
گردد و کسی که معتصم بحبل متین و عصمت الهی جل و علا بود بحفظ
خداوندی محفوظ بماند آنگاه دجال بدبخت رخت و بخت و
قماش و نواش و طعام و شراب و اسباب خورد و خواب بر
پشت ان ستور استوار کند و عصای از نقره بدست گیرد طول آن یک
فرسنگ و در مقدم جنود او مردی باشد جهود نام وی الهان با هفتاد
هزار قوم لیام و شریر ایام و در ساقه لشکر او شخصی بود اسم حهتان بن
علاهم با هفتاد هزار قلاش او باش در یمین و یسار وی خلقی بسیار
که حزر ان متصور نگردد و گویند مرور اعلمی باشد بر ان شقهای سرخ

معلق اویخته ونام شوم خویش بخط سیاه بران علم مثبت ساخته
وشیاطین واباليس بسيار در کرد ان لعین مجتمع کشته واوازها
بمزامیر از طنبور وچنک ورباب بدایرۀ افتاب رسانیده بهر مملکت
که کذر ان لعین افتد زلزله در کوه وهامون پدید اید وخلایق از
اطراف واکناف بتفرج مایل چون صید در دام کید وفریب او مقید
کردند واکثر مردم بلکه همه عیاذا بالله باضلالی ان بد فعال مرتد
شوند اورده اند که حضرت خضر والیاس که بزیر فلک وجود
وقمر زیر اسمان شهود ند در موکب او میروند هر که دجال بکوید
انا الرب یکی ازین دو کوینید کذبت و دیکری یار خود را بکوید
صدقت وخلق بپندارند که یکی ازین دو صدیق دجال زندیق را
تصدیق میکنند والله المقدر من الضلال وکوینید لخت کذ دیا
بطبرستان بود بس روی بطرف مشرق ارد واز بفت دریا عبور
نماید واب دریا از زانوی او تجاوز ننماید وکوینید دست در قعر
دریا در زند وماهیان بیرون می ارد چنانچه خرج ماهیانه وسالیانه

متابعان

متابعان او ازان کفایت میکردد انکاه از انجا مراجعت نماید
وبولایت کوفه رود ودر روایتی هست که ازان خطهٔ خطیر مردی بیرون
اید نام او احمد بن عبدالله وکنیت وی ابو القاسم ولقب وی
مهدی ودر تحت رایت او مسلمانان هزار زن ودوازده هزار مرد
تیغ زن باشند همه مومن ومومنه انکاه کوید با دجال که استعجال نموده
بر خاک پاک وخطهٔ ما را ملوث کردانیدی انکاه ان کبر با کبر کوید
لعنة الله علیه که من دجال نیم ذو الجلالم بربوبیت من اقرار
وبالوهیت من اعتراف نمای مهدی کوید تو ان کافر لعین وان
سک بی تمکین نیستی که ما را مهتر اولاد ادم صلی الله علیه وسلم از حال
بد مال تو خبر داده دجال جدالی اغاز کرد وکوید یا ابن عبدالله
خار انکار از چمن سینه برکن ونهال اقبال در کذب کفتار تو
استوار انکاه دجال عاصی عصای سحر بردارد وبر سران صاحب دولت
فرود اورد ودر نظر خلق چنان نماید که او را بقتل رسانید انکاه
دجال شوم روی بقوم ارد واز روی تجربه وراه تکبر شان

وال
صورتها بتغیر نشان ان والا شیخ قمر تبرا
مقول ساز هم احمد بن عبدالله کوید من شیخ نعیم

گوید که مشاهده قتل این شخص نمودید اگر خواهید همین زمان اورا
زنده گردانم گویند خواهیم دجال ابن عبدالله را بخواند و بروایتی
آنکه عصا بر روی او فرود آورد آنگاه از سحر ظاهر او چنان نماید که
اورا زنده گردانید بعد از آن احمد بن عبدالله گوید که ای فاجر لئیم این
مقدار دانسته ایم که خدای ما را اول و آخر نیست جسم و عرض نیست چگونه
همچنین برخر نشیند و خود را بدین هیئت کریه و صورت نازیبا بخلق نماید
وجود بگذار و بیگانگی معبود مطلق و وحدانیت و وجود برحق اعتراف نمای آنگاه
دجال گفت کفر عصا بر روی ابن عبدالله برد و جادوی پدیدار د جمعی خانه
عصای
غاید که اورا بار دیگر کشت باز زنده گردانید و گوید ایمان آر گوید
اکنون کفر تو بر من ظاهرتر و بصیرت من بر بطلان تو زیادت گشت
آنگاه دیگر بار خواهد که اورا بقتل رساند نتواند و راوی این روایت
گوید مراد از آن جوان که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرموده که با دجال در مقام جدال درآید و سخن او قبول نکند
این احمد بن عبدالله خواهد بود و در بعضی از شرح مصابیح آورده است

که این

که این مرد مومن حضرت خواهد بود علیه السلام القصه چون دجال
از کشتن آن بنده مومن عاجز آید که باین روایت احمد بن عبدالله است
المهدیست احمد بن عبدالله بکوفه درآید و مومنان را گرد آورد و
گوید بیائید تا عهد بندیم و با دجال حرب آغاز کنیم و احمد بن عبدالله
سپهسالار لشکر خود گردانند و آن هفت هزار مخدرات را بمدینه
ارسال نمایند حق تعالی آن راه دور و دراز را بر آن جماعت ضعیف
نزدیک گرداند و از وقت نماز شام تا وقت سحر بسر برند و علی
الصباح بمدینه درآیند آنگاه احمد بن عبدالله با دوازده هزار
مرد یگانه از کوفه بیرون آیند و با دجال جدال آغاز کنند و از غره
صباح تا طرهٔ رواح محاربت نمایند و هیچ فریق غالب نگردند
دجال روی بقوم آرد که بیائید تا بجانب مکه رویم و چون
از آنجانب خاطر را فراغتی حاصل آید باز برین خطه مراجعت کنیم
پس دجال از آن موضع روی بمکه آرد چون بآنجا رسد فاطلان
آن بقعه گرداند و با مردان دجال جدالی آغاز کنند و یکبارگی

روی بجانب او

روزي تمام باين مقام مقاومت نمايند دجال مكه را رها كند
و راه طور سينا پيش گيرد چون بان بقعهٔ همايون رسد آن كافر ملعون
خيمهٔ سكون زند هر كه از اهل اسلام دران بقعهٔ دلپذير مقام دارند
جمع آيند و جدالي آغاز كنند هر دو طرف را از پردهٔ غيب سعادت
و نصرت روي ننمايد چون شام شود دجال خايب و خاسر باز گردد
آنگاه عزيمت بيت المقدس كند چون بدان بقعه رسد مسلمانان
آن حوالي جمع آمده بدان ملعون در مقام مصاف در آيند چون
بيكديگر دستي نيابند دجال از آن مصاف انصراف نمايد بعد از آن
در حوالي آفاق سر در پيش گيرد و بمدت چهل روز بتمامي روي زمين
را احاطه كند و درين فرصت قحطي عظيم شايع گردد بمرتبهٔ كه از
طعام و غذا چون سيمرغ و كيميا اسمي بر مسما ماند و پس دران اوان
رزاق علي الاطلاق جل و علا غذاي مومنان از تسبيح و تهليل چون تسبيح
تعيين فرمايند هر كه تشنگي بر ايشان غالب گردد ذكر خداي
تعالي بر زبان رانند آتش عطش ايشان تسكين يابد و چون

رنج

كيميا

رنج گرسنگي مر ايشانرا دريابد از سر نياز تكبير بگويند جوع ايشان
زايل گردد **القصه** چون دجال ملعون بيشتر ربع مسكون بگردد
تا بحدي كه جابلقا و جابلسا را مسلم خود كرداند روي بخواص خويش
آرد و گويد چون مارا مملكت تمامي روي زمين ميسر شد اكنون عزيمت
استخلاص آن چهار موضع يگانه كه عبارت از مكه و مدينه و طور
سينا و بيت المقدس است كه حق تعالي از قدم شوم آن لعين
محفوظ داشته باشد مصروف داريم و آنها را نيز در تحت تصرف
خود در آريم پس لعين با لشكر سنگين روي بدان كشور آرد چون
به بيت المقدس رسد مومنان دران موضع مجتمع گردند و روي
بمحراب مناجات آرند و هلاك آن ملعون از صانع پاك بيچون
مسالت نمايند سميع الدعا جل و علا دعاي ايشانرا مقرون با
جابت گرداند تا روح الله عيسي بن مريم صلوات الله و سلامه عليه
كه بمياس انفاس او اشباح منطمس روح مي يافت و ابدان مرده
زنده ميگشت از حيات آسماني در قبهٔ نوراني نزول آرد و ظلمت

ابا دعالم را بوجود خود منور سازد و جهان افسرده را به نسیم
حیات بخش خویش معطر کردانده و ذکر نزول انحضرت علیها
حده عنقریب مبین خواهد شد انشاء الله تعالی **الماذ کر بعضی**
از فتنه ها و اضلال دجال و ابتلای بنده کان بان شوم بد
فعال علیه اللعاین الله الملک المتعال بدانکه حق سبحانه
و تعالی از برای بنده کان و امتحان مومنان چنین بلای عظیم
که از زمان ادم تا بانقراض عالم بوقوع نه پیوسته نفرستد
ازین جهة بود که حضرت رسول ما صلی الله علیه و سلم مرامت را
می کفت که همه پیغامبران قوم خود را از واقعهٔ دجال خبر کر
ده اند و انذار ایشان نموده چنانچه نوح علیه السلام انذار فر
موده قوم را خبر کردانید فاما من شمارا سخنی میکویم که هیچ
پیغامبر مرامت خود را نکفت این مقدار بدانید که وی اعور
یعنی حق تعالی اعور نیست و پوشیده نیست که این نوع تنبیه
بر تلبیس ان لعین و کمال اضلال اعو دلالت قوی دارد و درین

نسخه

نسخه از فتنهای او یکچند مبین سازیم انشاء الله تعالی تا کمال
اضلال او و اظهار استغنا الهی سبحانه و تعالی مشاهده
کنی و بحق تعالی پناه بری از سوء قضای او و از جملهٔ
فتنهای او یک فتنه انست که او را اطلاع باشد در چم بکذار
نند و از امور غیبی خبر میدهد و ما فی الضمیر خلق یک یک معروض
می دارد و ازین فهم چندین هزار اضلال نماید **فتنه دیکر** از
فتنهای او سحر است که کویند ساحر ترین همهٔ خلق است و از کمال
سحر او خواهد بود که سالی را روزی خواهد نمود و شارح طیبی می
کوید که دجال چندان از شبهات و تمویهات ظاهر کرداند که عقول
ارباب عقل را مسلوب کرداند **فتنه دیکر** از جملهٔ فتنهای او
سرعت سیر اوست چنانکه از حضرت صلی الله علیه و سلم سوال
کردند فرمود که چون که باد را میراند سریع السیر خواهد بود تا جبل
روز تمامی ربع مسکون را سیر کند و جابلقا و جابلسا را در
احاطه درارد **فتنه دیکر** انکه هر که با و ایمان ارد بصنوف ترتیب

بر الجز

او
ابری

بهره‌مند کردند تا آسمان را گوید ببار برای وی ببارد و زمین
را گوید برای وی گیاه برویاند مواشی و ستورانِ متابعانش
بلند کوهان و کشاده پستان و پر شیر و احوال منکران
و معاندانش یعنی مومنان تنگدست و مبتلا بصد هزار بلا
جرم بیشتر خلق با طاعت فرمان او کمر بندند و دعوی باطلش
را بپسندند فتنه دیگر آنکه بهر خرابه که رسد خطاب کند که ای خرابه
هر گنجی که مدفون داری بیرون آر بمجرد این خطاب گنجها از خرابها
ظاهر گشته در دنبال او روان شود فتنه دیگر آنکه چندین هزار
کس را بقتل رساند و باز زنده برانگیزاند و حضرت رسالت فرمود
صلی الله علیه وسلم سخت‌ترین فتنه وی آن باشد که اعرابی
پیش او آید دجال گمراه او را گوید که میخواهی که شتران مرده و
تلف شده تو از برای تو زنده کردانم بشرطی که بربوبیت
من اعتراف نمائی گوید بلی میخواهم فی الحال شتران زنده و
تندرست بمراتب از آنکه بوده اند خوبتر در نظر او در آید هم

برویان

بها

مردهٔ او

بزرگتر

بزرگتر و شیر دارتر دیگر یکی را پدر و برادرش فوت شده
باشند گوید اگر مرده کان ترا زنده کردانم بربوبیت من اقرار
کنی گوید بلی دو دیو را بصورت پدر و برادرش در نظر او
مجسم کرداند فتنه دیگر آنکه با وی بهشت و دوزخ همراه بود
هر جا که رود بهشت وی بر دست راست و دوزخ بر دست چپ
بر روایتی بجای بهشت و دوزخ آب و آتش آمده است فاما
آنچه بنظر مردم بهشت یا آب نماید آن دوزخ و آتش است
و آنکه دوزخ و آتش نماید آن بهشت و آب خوشگوار است اللهم
انا نسالک الطیبات وترک المنکرات وحب المساکین و ان
تغفر لنا خطایانا وترحمنا وتب علینا واذا اردت فتنة
فتوفنا غیر مفتونین اللهم انا نعوذ بک من عذاب النار
وفتنة القبر وعذاب القبر ومن شر فتنة الغنی ومن شر
فتنة الفقر ومن شر فتنة المسیح الدجال آمین یا رب العالمین
علامت دیگر نزول عیسی علیه السلام از آسمان نقل است که

ان

چون جور و استیلای کفر دجال بکمال رسد قضاء الهی و حکم پادشاهی جل و علا نفاذ یابد تا روح الله صلوات الله و سلامه علیه ظلمات ظلم آن کافر لعین را از روی زمین بنور یقین مندفع گرداند و بتطهرات عالم افلاک فرو شود تا گویند بهمان طهارت که از بیت المقدس قدم بر افلاک نهاده بود بهمان طهارت نزول فرماید دو حله رنگین در بر دارد بروایتی یک حله پوشیده و دیگری بر دوش انداخته دست راست بر جناح فرشته و دست دیگر از هودج نور منبسط و مبرور از آسمان نزول فرماید و مهبط وی نزدیک منارهٔ بیضائی باشد که در شرقی دمشق واقع است و گویند که چون هودج آنحضرت از آسمان بیرون آید نور ضیای آن مابین زمین و آسمان را منور گرداند و از مشرق تا مغرب خلایق از نزول آن حضرت واقف گشته تفرج روح الله علیه السلام نمایند و تمام خلایق ربع مسکون از اقطار و اکناف عالم مشاهدهٔ نزول آنحضرت میکنند تا چون بزمین

آید

آید عالم بوجود آنحضرت منور گردد و دماغ جان بروایح فوایح آن روح و روان معطر شود و بزبان حال باین مقال گویان گردند بیت یا رب این بوی خوش از روضهٔ جان می آید یا نسیمیست که گرد آن سوی جهان می آید چه سماعیست که جان رقص کنان میگردد چه صفیریست که دل پای زنان می آید عجب این غلغله از جوق فلک میخیزد عجب این قهقهه از حور جنان می آید مژده مژده همه عشاق بگویند دو دست که مسیحا ز فلک دست فشان می آید برهیدیم از این عالم قحطی که درد از برای دو سه نان زخم سنان می آید خوشتر از جان چه بود گر برود باک مدار غم رفتن چه خوری چون به از آن می آید آورده اند که عیسی علیه السلام فرود آید از جبین مبارکش قطرات عرق متقاطر باشد از نفس طیبه او رایحهٔ مشک باشد روح افزا فاما رایحهٔ کل فام بمشام هر که رسد از اهل کفر بالغور هر دو جان بقابض ارواح سپارد و جان مومنان از آن نوشش داروی ابدی بر

کیرد نقلست که چون عیسی علیه السلام فرود اید وقت نماز
بامداد باشد وبروایتی نماز دیکر اول به بیت المقدس اید مردم
بنماز صبح مشغول باشند چون امام ایشان از رسیدن انحضرت
وقوف یابد باز پس اید از برای تعظیم و تقدیم او ولیکن عیسی
علیه السلام اشارت کند وهمان امام را تقدیم فرماید وبوی ا
اقتدا نموده احیای شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم نماید و
بروایتی انکه خود تقدیم نموده امامت قوم فرماید وکویند که
چون خبر نزول عیسی علیه السلام بسمع دجال رسد و الحنان باشد
که منادی ندا کند که الا ان عیسی قد نزل من السماء الی الارض
دجال از سماع این خطاب بکداز د چنانکه نمک در اب وحربه
از برای حرب دجال با وی همراه باشد از یکدانه مروارید افریده
طول ان هفت کز و مقدار سنان او یک کز و در طلب دجال روان
کردد واورا در باب لد دریابد وان موضعیست قریب به بیت
المقدس چون چشم مبارک روح الله علیه السلام بر چشم دجال

بی باک افتد بانک بروی زند وان حربت بدست محکم کند و
روی بحرب دجال آورد چون صورت حال برین منوال مشاهده
کند خود را از هیبت خر بیندازد وخواهد بکریزد قادر بر کمال آن
زمین را فرماید تا دجال را بکیرد و هر دو پای او بزمین استوار کردد
انکاه عیسی علیه السلام او را دریابد ان حربت یک ضربت بزند که
جویهای خون از تن توانای ان ملعون تراویدن کیرد چنانکه
خاکهای ان زمین از خون شوم ان مذموم سرخ کردد چون کروه
مومنان ان حال مشاهده کنند متبهج الحال و فرحان کشته زبان تحسین
و افرین روح الله علیه السلام بکشایند وروایت دیکر چنانست
که چون نظر عیسی علیه السلام بر منظر کریه دجال افتد انکه عصای
اهنین در دست عیسی علیه السلام باشد که بان دجال را بقتل رساند
و بروایت دیکر تازیانه باشد یکی از اهن ویکی از ارزیز که بان
دجال را مقتول سازد و بروایت دیکر چنانست که چون عیسی علیه
السلام بر منظر کریه دجال افتد ترکیبا وان ترتیب وجود

فرو ریزد و از نهیب او چون موم فرو کداز دود در سعد السعاده
میکویند که چون دجال از روی زمین رخت باسفل السافلین
بزاویهٔ سجین کشد احمد بن عبد الله المهدی رضی الله عنه با سیصد
هزار مرد یکانه از مدینه بیرون آید و از مکه و بیت المقدس مومنان
بشتابند و بمدد عیسی روح الله علیه السلام حاضر آیند و شمشیر در
خیل دجال خوابانند و بیک حمله جمله را بسجین فرستانند و علف
شمشیر کردانند و هر که از ایشان فرار نموده در هر زاویه که
متواری کردد قادر بر کمال آن موضع را بسخن کفتن آرد تا
مومنان را از حال ایشان خبر دهد القصه تمامی لشکران را تیغ
قهر دمار از نهاد ایشان برآرند و مومنان با ایمنی که ایشان را
بمیامن رحمت الهی روی نماید سجدهٔ شکر بجا آرند و این آیت
را بر سبیل محمدت بر زبان رانند که فقطع دابر القوم الذین
ظلموا والحمد لله رب العالمین اما ذکر وفات عیسی علیه
السلام نقل است که چون کار جهان قوام کیرد و حال عالم

لعین

شرقا

شرقا و غربا از عدل روح الله عیسی علیه السلام انتظام پذیرد
و نرخ ارزان و نعمت فراوان و مومنان در ظل امن و امان
خرامان و کار عالم بر طریقهٔ اول که در زمان آدم علیه السلام
بوده بران قرار یابد بیت جهان چنان شود از عدل او که تا خلق
باز علاج ناخنهٔ دیدهٔ حمام کنند بعد از آنکه عالم بعدل و کرم
آراسته و بخصب و رخا پیراسته کردد عیسی علیه السلام راه حجاز پیش
کیرد و مراسم حج اسلام بظهور آرد و مخدرهٔ از اهل بیت در حبالهٔ
نکاح خود در آرد و کویند آن حلیله جلیله دختر محمد بن عبد الله
مهدیست رضی الله عنه و چهل سال در میان اصحاب بعدل
و داد بکذرانند فاما در آن عهد سال همچون ماه کوتاه و ماه همچون
هفته و هفته همچون روز زود انقضا پذیرد و در اثنای این
اوقات واقعهٔ ظهور یاجوج و ماجوج پیش آید و ذکر واقعهٔ
یاجوج و ماجوج نیز عن قریب مفصل مبین خواهد شد ان شاء الله
تعالی آنکاه که انفاس معدود بر آید و اجل محدود بر آید

کویند در مدینه بر پشت صخره سر بسجود آورده باشد وروی
بر خاک پاک نهاده که روح از قالب روح الله قبض کرده اند
فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون پس
جون مومنان روح الله را علیه السلام بران صخره یابند مرده
وقابض روح از قالبش برده از جهرهٔ او نعره و فریاد وغوغا
روح
و واویلاه بطارم افلاک رسانند و قطرات عبرات از دیده
خون فتاده بر خاک فشانند و بعد از شرایط تجهیز وتکفین نموده در جنب عمر
بن الخطاب رضی الله عنه قبری ترتیب کنند ولحدی مهیا سازند
وتریاک وقالب جالاک او را مدفون سازند کما اخبر النبی صلی الله
علیه وسلم عن وفاته وقال اذا اهبط الله عز وجل عیسی المسیح
صلوات الله علیه فیعیش فی هذه الامة ما یعیش فیموت بمدینتی
یدفن الی جنب قبر عمر فطوبی لابی بکر وعمر ان بین النبیین رواه
ابو هریرة واورد هذا الحدیث الامام الثعلبی رحمه الله فی
العرایس وحکمت در نزول عیسی علیه السلام بر انجه امام ثعلبی

درعرایس ذکر کرده انست که جون عیسی علیه السلام از بنی آدم است
و هیچ آفریدهٔ از خاک در آسمان نمیرد و تا نمیرد پس جون عمر دیا
باخر خواهد رسید حق تعالی وی را بزمین فرستد تا هم در زمین وی را
مرگ دریابد وحکمتهای دیگر بیان کرده است بعضی از ان در
انیس الواعظین ایراد کرده ایم در انجا جویند و می باید که
اعتقاد جنان کنی که عیسی علیه السلام در میان امت یکی از
متابعان پیغامبر ما خواهد بود صلی الله علیه وسلم چه باحادیث
صحیحه که بتواتر رسیده است درست شده است که بعد از حضرت پیغا
مبر پیغامبر دیگر نخواهد بود وازین لازم که عیسی علیه السلام در ان
آید
وقت پیغمبر باشد بلک بمقتضای سنت وکتاب پیغامبر ما خواهد
بود صلی الله علیه وسلم وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین علامت
دیگر از علامات قیامت خروج یاجوج وماجوج است
بدانکه یاجوج وماجوج فرزندان جومر بن یافث بن نوح اند
علیه السلام جون هر یک از اولاد یافث زمین را گرفته بعمارت

مشغول شدند یاجوج وماجوج که بروایتی پسران جومر وبروایتی
فرزندان منسج بن یافث اند باقصای زمین مشرق رفته از
ورای جبلین که حالیا سد اسکندر ذو القرنین علیه السلام
آنجا واقع است اقامت نمودند واز نسل ایشان خلقی بسیار
بوجود آمدند چنانکه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گوید که بنی
آدم ده جزو اند از آن جمله نه جزو یاجوج وماجوج اند ویک جزو
باقی اهل عالم وهمچنین در اخبار آمده است که یاجوج وماجوج دو
گروهند که هر یک از ایشان بر چهارصد فرقه منقسم میگردند وهر
فرقه چهارصد برابر تمام امت محمد صلی الله علیه وسلم ویک نفر
از ایشان نمیرد تا هزار نفر از اهل خود نه بینند وتمامت ایشان
منحصر در سه صنف باشند اول جماعتی اند که هر یک از ایشان را صد
بیست گز طول قامت بود وعرض کمتر وصنف دوم را صد و
بیست گز طول وصد وبیست گز عرض وصنف سوم طایفه
باشند که طول وقصر آن فرقه یک شبر تا الجبل ذراع گشته و

صنف

وصنف آخر را کلیم گوش گویند وگویند که گوشهای ایشان
با قد ایشان برابر بتحقیق در هنگام خفتن یک گوش بگسترانند ودیگری
بر خود بپوشانند وهب بن منبه گوید رضی الله عنه که یک گوش
ایشان ظاهر وباطن پشم دارد بر مثال پشم شتر ویک گوش دیگر
ظاهر وباطن موی دارد چون موی که پیش از پیر روید در زمستان
آن گوش پشمناک بر خود پوشند ودر تابستان گوش موی ناک و
این دو بجای پوشش زمستانی وتابستانی ایشان باشند وبقوت
بمرتبه باشند که فیل وکرگدن با ایشان مقاومت نتوانند کرد و
گویند ضعیف ترین ایشان سنگ صد منی را بسر انگشتان بر اندازند
چنانکه یک نعره وار دور افتد واز اجناس وحوش وسباع
وخنازیر هرچه بدیشان باز خورد از چنگ ایشان رهائی نیابد
وگویند هرچه در عالم است مرگ خویش ندانند مگر یاجوج وما
جوج که ایشان وقت موت خود را بدانند وهب بن منبه
گوید که وقت موت خود را بآن شناسند که هزار پسر از هر

کدام در وجود آید که همه بحد تیراندازی رسند و در سوارکاری
ماهر کردند آن زمان دانند که وقت حرکت است و چون اثر آن در ذات خود
مشاهده کنند مردان و زنان از یکدیگر جدا شوند و ساخته کی
حرکت نمایند نقل است که اسکندر ذو القرنین علیه السلام باقصاء
غایت زمین ترک رسید جماعتی از اهل صلاح نزد وی از یاجوج
و ماجوج شکایت کردند که گروهی اند بسیار مشابهت ایشان بیهایم
و سباع زیادت آنست که بادمیان هرچه از حیوانات و ذی حیات
و هرچه از ادوات از واجنبه همه را بخورند و گیاههای صحرا را
از تر و خشک طعمه میسازند و بر ادوات و وحوش سوار میشوند و در
نشو و نما بر تبه اند که تمامی روی زمین را مثل نگین احاطه
نمایند و همواره متوهمیم که از میان این کوه بیرون آیند و
متعرض خلایق شوند اکنون اگر خراجی ترتیب نمائیم و مصالح
مهیا سازیم تا سدی میان ما و ایشان استوار سازی و شر
ایشان را از ما بازداری اظهار رحمتی و شفقتی باین فقیران نموده

باشی

باشی اسکندر در جواب ایشان گفت که آنچه حق تعالی بمن کرم
فرموده از قوت و شوکت و استعداد بهتر است از خراجی که
شما بمن دهید شما همین مقدار کنید که آلات و ادوات و
مردم دانا که در عمل دنیا صاحب وقوف باشند جمع کنید انگاه
از آهن و مس و روی و سرب آنچه از معادن توانید تحصیل
نمائید انگاه فرمود که بین الجبلین را که بروایتی صد فرسنگ
بود در طول و پنجاه فرسنگ در عرض خاک و سنگ آن برداشته
باب رسانیدند و از آنجا بسنگهای بزرگ و آهن و مس گداخته
اساس آن را بر روی زمین مقابل کردند انگاه از آهن مقطع
که زبر الحدید عبارت از آنست و از مقطعات مس و روی و
سرب بر مثال خشت بر زبر یکدیگر چیدند و کورها بر منافذ آن
مرتب ساخته آتش در دمیدند تا مجموع آلات سد بر یکدیگر گداخته
یکپاره گشت و بدین دستور عمل نموده تا سر کوه مقابل کردند انگاه
نوبت دیگر مس و روی باهم ضم کرده و گداخته بر روی آن دیوار

در نقبها و سوراخها که بهر جایی مانده بود فرو ریختند تا استحکام
تمام یافت و چنین گویند که طول سد صد و پنجاه فرسنگ است
و عرض دیوارش پنجاه میل و ارتفاعش دو هزار و ششصد ارش
و چون این عمارت باتمام پیوست ذو القرنین حضرت خداوند
را بر توفیق این خیر سجدهٔ شکر بجا آورد و قوم خطاب کرده
گفت هذا رحمة من ربی فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء وکان
وعد ربی حقا **اما کیفیت بیرون آمدن ایشان** چنین آورده اند
که ایشان چهار پادشاه است یکی را نام طولان و دوم را نام
طارون و سیوم را اسم اشجع و چهارم را نام ساقه و حساب
احزاب ایشان را جز علام الغیوب احاطه نتواند کرد چنان
میگویند که ایشان دو گروهند هر گروهی چهارصد هزار برابر امت
که هیچ امت بهیچ وجه با امت دیگر مشابهت ندارند و ببعضی روایات چهارصد فرقه‌اند هر فرقه چهارصد برابر تمامی امت محمد اند
صلی الله علیه و سلم حاصل چهار دفعه باشند که در عقب یکدیگر برون

آیند

آیند نخست طولان بود که با لشکر گران و سپاه بیکران بیرون
آید هر چند که بر اشجار اثمار و فواکه باشد و در انهار آب خوشگوار
است همه را بخورند آنگاه از عقب او طارون فرود آید با مجمع انبوه
و عسکر باشکوه هر چه در باغ نبات و ریاحین باشد و در بحور
آب تلخ و شور بود همه را بخورند آنگاه اشجع بر اثر ایشان بشتابد
هر چه در دشت و کوه و صحرا خس و خاشاک باشد و در مغاک آب
گنده و بوی ناک و بکلیت در کشند چنانچه در عرصه عالم گیاه و میاه
نماند آنگاه ساقه بر پشت ایشان مبادرت نماید با جنود نامعدود
و جیوش نامحدود و همه تشنه و چون گرگ شکم گرسنه هر چه در زمینی یا
خلایی مانده باشد بیاشامند و هر چه از خشک و تر در آفاق بحر و
بر یابند همه را در بادیهٔ گلو فرو برند **نقلست** که حضرت عیسی علیه السلام
با جمعی از مومنان بامر الهی جل و علا بر کوه طور متحصن شوند و در میان
ایشان قحط غلات بمرتبه رسد که سر گاو نزد ایشان بهتر باشد از صد
مثقال طلا امروز نزد ما چون روح الله عیسی علیه السلام باشد دعا
و مومنان گویند که

دریاها

یا گاو در

با اصحاب از قحط و جوع و بلا بتنک آمدیم حضرت عیسی علیه
السلام دست بدعا بر دارد و از جناب حق تعالی دفع
این بلا مسالت نماید تیر دعا بر هدف اجابت رسیده حق تعالی
دران غم و اندوه فرح کرامت فرماید و آن چنان باشد که
چون تمامی روی زمین را فرو گیرند در همه عالم یک گز نماند مگر که
یکی از ایشان در انجا باشد بعد از ان با خود گویند که چون ما را
ملک زمین مسلم گشت بکوشیم تا مملکت آسمان نیز میسر گردد و انگاه
جبل حمر که کوه بیت المقدس است تیرها بر کمان نهاده بجانب قلعهٔ
حصین آسمانی و حصار متین نورانی اندازند و گویند که بمرتبهٔ در
آن فن مهارت ورزیده باشند که تیر ایشان بجانب آسمان صد
فرسنگ راه ارتفاع پذیرد آنگاه ملک الملک جل و علا فرمان
فرماید مر ملایکه را که تیرهای ایشان را چون طیور خضاب داده
بر سر ایشان فرود آرند بعد از انکه جفا و بیحیائی ایشان بمرتبهٔ
علیا رسد قادر بر کمال و قاهر ذو الجلال کرمکی که انرا عرب نغف

زمین

کوید

گوید بر ایشان مسلط گرداند و هر یکی از پشه کلانتر و از کنه
خورد تر در گوش و بینی و دهان ایشان در روند و هر چه در
شکم از امعا و احشا همه را بخورند و از راه اسفل بیرون آیند
و همهٔ ایشان بیک شب فرو میرند شیخ شهاب الدین توربشتی در
معتمد آورده است که حق تعالی طاعون را بر ایشان فرستد تا بر
گردن و زیر بغل ایشان بر آمده در یکساعت همه را بیکبار فرو میراند
در روایت دیگر آنست که چون ظلم ایشان بغایت رسد و جور
ایشان بنهایت انجامد مومنان بحظیرهٔ سید انس و جان و خلاصهٔ
کن فکان صلی الله علیه وسلم آیند و خاک پاک مرقد میمونش را
بحضرت اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین شفیع آرند ندای از
روضهٔ مطهره بر آید که مترسید که این اعدا را بر شما دستی نخواهد بود
آنگاه ملک قیوم تعالی شانه آن قوم را بان جانوری ضعیف
چنانچه مذکور شد بیک شب همه را هلاک کرده اند علی الصباح
حضرت روح الله عیسی علیه السلام با اصحاب از قلعهٔ خیال بفراغ

نال فرود آیند و مقدار یستری در تمامی روی زمین از بدن نا
باک بوی ناک ایشان خالی نیابند باز حضرت عیسی علیه السلام بحق
تعالی نبالد حق سبحانه و تعالی مرغان فرستد برابر کردنهای
شتران بختی تا ابدان این بدان را برداشته جای برند که حق تعالی
خواسته باشد وبروایتی انکه سیلی در اید بعد از انکه چهل روز
باران از اسمان متواتر بببارد تا اشخاص مرد ار ایشانرا بدریا
باز رانند و روایتی انکه اول باد را بفرستد تا از عرصهٔ عالم ابدان
ناپاک ایشان را فرو برد و در بحار اندازد و بعد از ان سحابی
ابر را فرماید که چهرهٔ خاک را از درن اجساد و دنس اجسام
ایشان پاک کرداند انگاه مومنانی که مانده باشند با همی که بمیا
من الطاف الوهیت روی نماید بزبان تضرع باین تحمید تقرب
جویند که الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین و در حدیث
وارد است که تا در مدت هفت سال مسلمانان از تیر و کمان
وجعبهٔ ایشان اتش افروزند و مدت مکث ایشان در زمین

جهار سال

جهار سال باشد و بعضی با نوبت استعلاء دجال برابر گفته اند
والله اعلم و در اخر حدیث نواس بن سمعان رضی الله عنه در
مصابیح آورده است که بعد از انکه زمین از شامت ان کروه
پاک کردد خطاب الهی جل وعلا بزمین رسد که ای زمین
بر میوه که در شجرهٔ وجود تو موعود است برون فرست زمین
بیکبار برکاتی که در وی موعود است برون دهد و اثمار و حبوب
و فروغ بمرتبه برکت مند کردد که از یک انار جماعتی تناول نموده
معمور کردند و بزرکی ان انار چنان باشد که جماعتی در سایهٔ
پوست وی توانند نشست و شتری که یک نوبت از شتری یا کاو
یا کوسفندی دوشند قبیله را کفایت کند در اثنای این باشند
که حق تعالی رایحهٔ طیبه بوزاند و بسبب ان ارواح مومنان را قبض
فرماید و اشرار خلق باقی مانند و با یکدیگر مثال حیوان بر
میروند برین طایفه باشد که قیام ساعت تحقیق پذیرد
کما قال النبی علیه السلام لا تقوم الساعة علی وجه الارض

مَن یَقُولُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰه علامت دیگر از علامات قیامت
برآمدن افتاب است از مغرب و این آیتی است از آیات عظیم
و علامتیست از علامات والّه برسیدن قیامت و کیفیت این
واقعه چنان باشد که در حدیث وارد است باسند ابن عباس
رضی الله عنهما در عرایس المجالس امام ابو اسحاق ثعلبی نیز مذکور است که
هر شب خورشید در مغرب آسمان نیلگون پوشیده و پنهان گردد
ملایکه ملکوت ماه و آفتاب را برداشته در تحت عرش می نهند
تا آفتاب و ماه معبود مطلق را سجود می آرند و هر شب افتاب
از جناب قدس استیذان نموده علی الصباح از مطلع شرقی
طلوع میکنند تا بان وقت که حق سبحانه و تعالی مقدر ساخته
باشد و این ان وقتی باشد که معاصی در میان خلایق شایع
گردد و امر معروف و نهی منکر تحمیل ماند و فحش فاش شود
و در میان خلق شفقت نماند چون آفتاب در مقام معلوم
خویش دران شب معهود عرض سجود کرده استیذان نماید هیچ

جواب

جواب مخاطب نگردد افتاب را در زیر عرش نگاه دارند تا ماه
نیز با فتاب دران مقام ملاقی گردد و هر دو بسجود عبادت
نمایند مگر متهجدان دانند که چشم انتظار بر رهگذار باد سحری دارند
بیت از ان نگهی که دل ما بسوی یار منست زهی دراز که شبهای انتظار
منست و دران روزگار متهجدان شب زنده دار قلیلی باشند هر چند
کنند روز میسر نگردد گویند که مگر در اوراد تخفیفی واقع شده بیرون
آیند و در آسمان تامل نمایند کواکب را بمحل معهود صبح دمیدن
بینند فاما اثر صبح پیدا نبود باز در خواب روند و بعد ازان بیدار
گشته بنماز و اوراد دیر دارند چون اوراد با تمام رسانند بیرون
آیند همچنان شب تاریک بحال خود و کواکب و افلاک در سیر حیرت
ایشان زیادت گردد گویند مگر در سبکی واقع بوده و یا دراداد
خفتی رفته باز در خواب روند کرت سیوم بیدار گردند و باز اوراد
بر طریقه هر شب بتقدیم رسانند و تفحص افلاک و سیر کواکب نمایند
کواکب را بمقام اول شب بینند هیبت و دهشت بر ایشان مستولی

نماز

گردد و غافلان در خواب غفلت ازین پهلو بدان پهلو منقلب
می کردند چون واقفان این امتداد مشاهده نمایند دانند که این
آن شب موعود است که از وی هراسان می بوده اند پس چون مدت
سه شبانه روز تمام بگذرد جبرئیل بفرمان ملک جلیل جل وعلا آفتاب
وماه را از حلیه نور عاری ساخته از مغرب طالع کرداند آفتاب
بی تاب وماه سیاه بر مثال دو گاوی با شاخ بایکدیگر مسابقت
می نمایند فلذلک قوله تعالی وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ چون این امر غریب
نصب العین خلایق گردد شور و شغب و نعره یارب در اقطار و
اکناف عالم استعلا یابد و از مهابت و دهشت از خورد و خواب
اصحاب مردم باز ببرد از ندما دران از فرزندان واهل و دوستان
از یکدیگر غافل گردند و بناله وزاری و دعا مبادرت جویند وان
روز گریه وزاری فایده نرساند چون آفتاب وماه بمیانه
آسمان رسند جبرئیل علیه السلام بفرمان الهی جل وعلا در رسد و قرون
آفتاب وماه را گرفته بجانب مغرب فرو آرد فاما دران چشمها

جشمها د

چشمها که از برای غروب متعین بود در نیارد بلکه از باب
التوبه بیرون برد بعد ازانکه آفتاب وماه را ازان در بیرون برند
آن در را دیگر فراز کنند چنانکه در زو شکافی دران نماند و ایمان
کافران دیگر بشرف قبول موصول نگردد مگر کسی که پیش ازان بایمان
واسلام موصوف بوده باشد رجعنا الی الحدیث چون حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم تعین فرمود که جبرئیل علیه السلام آفتاب وماه
را از باب التوبه همچنین سیاه بیرون برد ابی کعب رضی الله عنه
گفت یا رسول الله بعد ازان حال ماه و آفتاب بر چه منوال قرار
گیرد و مردم در دنیا چه نوع معامله کنند فرمود که ای ابی آفتاب
وماه را کسوت ضیا و نور در پوشانند و طلوع و غروب ایشان
بر وتیره ما تقدم مقرر گردد بعد ازان باز مردم باموردنیویه
مشغول گردند چنانچه جویها را جاری کرده اند و درختها
بنشانند و بنا با بنیاد نهند اما اگر مردی را در اول طلوع آفتاب
از مغرب از اسب کره متولد شود هنوز بحد سواری نرسیده باشد

ومعروف

که ساعت قایم کردد و مراد از ساعت نفخ صور است علامت دیکر
از علامات قیامت خروج دابة الارض است اما بیان قصه وی
چنانست که حق تعالی در اخر الزمان از برای امتیاز مومنان از
کافران جانوری از زمین بیرون آرد که مر ورا هشت صفت باشد
از صفات غریبه اول قد وی ببعضی روایت طول شصت کز
آمده و بروایتی انکه سر وی با ابر برابر بود و پایها در زمین و
بروایت دیکر انکه سر وی باسمان رسد و پای وی بر زمین و ابو
هریره کوید رضی الله عنه مر ورا دو شاخ بود و ما بین قرنین
او یک فرسنک مسافت باشد دوم کیفیت خلقت وی ابن
جریج می کوید که هر عضوی او مشابه بعضو جانوری باشد مثلا سر وی
بر مثال سر کاو باشد فاما روی او چون روی آدمی بغایت با صفا
و نورانی و چشم او چون چشم خنزیر و کوش او چون کوش فیل و شاخ
او چون شاخ کوزن و کردن او چون کردن شتر و سینه او چون
سینه شیر و رنک او چون رنک پلنک و تهی کاه او چون تهیکاه

بق

بقر و قوایم او چون قوایم بعیر و دم او چون دم خروج و هر
مفصل از مفاصل وی دوازده کز بلندی و تن او مشابه بتن
طیور اما بعظمت چون کوه راسخ سیوم کیفیت خروج وی امیر
المومنین علی رضی الله عنه فرمود که سه روز متصل از زمین بیرون
می اید و مردم می نکرند هنوز ثلث او بیش بیرون نیاید در روایتی
آنست که سر وی بیرون اید و باقی اعضاء وی بچهار روز دیکر
تا بهفت روز تمام وی از زمین بیرون اید چهارم موضع خروج
وی در تفسیر کبیر اورده است که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
پرسیدند که دابة الارض از کدام موضع بیرون آید فرمودند از اعظم
مساجد از روی حرمت نزد خدای تعالی و آن مسجد حرام است و
بروایتی انکه از کوه صفا بیرون اید و بقولی از احیا که وادیست
در مکه در کشاف و در تفسیر کبیر اورده است که سه بار بیرون خواهد
آمد پنجم از وقعات غریبه که از وی صدور خواهد یافت یکی انکه
بزبانی عربی با مردم حکایت کند چنانکه بمومنان خطاب کند که

یا مومن و بکافران کویدیا کافر بان مومن از کافر ممتاز کردد
در روایتست که چون او را ببینند بنماز مبادرت نمایند ششم
آنکه چون بیرون آید و عصای حضرت کلیم الله موسی علیه الصلوة
والسلام در یکدست و خاتم سلیمان علیه السلام در دست دیگر هر کرا
او را در باطن نور وفاق بود انکشترین بر روی او نهد از برکت
آن وفاق چهرهٔ او با اثر آن خاتم منور کردد و هر کرا در باطن
دود نفاق باشد عصا بر روی زند از ظلمت آن نفاق رخسارهٔ
او از ضرب آن عصا سیاه شود بعد از ان از مردم هیچکس را بنام
او نخوانند الا انکه سفید روی را بهشتی کویند و سیاه روی را دوزخی
خوانند هفتم ابن عمر کوید رضی الله عنه که چون دابة الارض بیرون
آید چهار بانک کند یکی رو بمغرب و دیگر رو بمشرق و دیگری رو
بشام و دیگری رو به یمن که آواز او را خافقین بشنوند یعنی از
کرانهٔ آسمان تا بان کرانه هشتم در تفسیر کبیر و کشاف آورده است
که بیرون آمدن دابة الارض در زمان عیسی علیه السلام باشد والله اعلم

علامت

علامت دیگر از علامات قیامت دخانست قال الله تعالی
یوم تاتی السماء بدخان مبین روزی که آسمان دودی پدید آرد
و مثل زکامی که کافران را بکیرد و مومنان را نماند و درین دخان
دو روایتست یکی انکه ابن مسعود رضی الله عنه فرمود که
این دخان در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کذشت
و آن قحطی بود که بر اهل مکه بجهت نفرین سید المرسلین صلی الله علیه
و سلم احاطه نموده بود بمرتبه که مردار میخوردند و از کوشت سک
و استخوان آن طعمه می ساختند و از غایت کرسنکی از روی زمین
تا بعنان آسمان در نظر ایشان بر مثال دود سیاه مینمود
وکذا قال حدثنا قدوة المفسرین و زبدة المذکرین علیه الرحمة
والغفران و روایت دوم آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه
فرموده است که دخانی در عالم پدید آید که یکی از علامات قیامت
باشد علامت دیکر از علامات قیامت بیرون آمدن آتشی است
از قعر عدن و سوق خلایق بمحشر و کویند که این آتشی باشد که

جون مردم را از مرقدهای ایشان برانگیزانند این آتش سایق
ایشان باشد تا همه را بمحشر قیامت رساند و از ایشان اصلا
انفکاک نجوید القصه ان اتش که اخر اشراط ست از قعر عدن بید
شود بعد از انکه رستخیز برخیزد ان آتش بحال خود باشد و سایق
اهل شقاوت گردد و بدوزخ و بهیچ موضع از ایشان منفصل
نشود و این بود علامت که ظاهر بهمین ترتیب که مذکور شد ظهور
خواهد پیوست و بعد ازین دیگر نفخ صور تحقیق پذیرد که از جمله
مقدمات قیامت خواهد بود و ان چنان باشد که در تغیر منیر
اورده و روایت از ابو العالیه فرموده که گفت مردمان در
بازارها و خانهای خود آرمیده باشند که خدای عز و جل امر فرماید
مر اسرافیل را علیه السلام تا در صور در دمد و انرا نفخة الفزع گویند
دمیدن گیرد و چند سال بدمد که دران سستی و انقطاع نفس نباشد
اول بار که خلق بشنوند متحیر شوند و در یکدیگر گریزند و از بیابانها
و صحرا در شهرها و دیهها روند و شتران و گاوان و گوسفندان

برد
ساعت

در صحرا گریزند و چون بانگ زیادت شود وحوش صحرا در
میان مردم ایند و چون بانگ زیادت شود زمین بجنبش
اید و چون بیشتر شود افتاب و ماه سیاه گردند و ستاره
گان فرو ریزند و دریاها درهم روند چرا از میان برخیزد و
خلق این به بینند وششم علامت دیگر در قیامت باشد بدانکه
بعضی از علمای دین فرموده اند قدس الله ارواحهم که مثال
اشراط ساعت که بر ولا پیدا شود بر مثال امارات مرگست که
یکان یکان بر بیمار متعاقب ظاهر میشود تا وی توبه کرده استعداد
مرگ حاصل کند و حق وصیت بجا ارد همچنین اشراط ساعت
یکی بعد از دیگری ظاهر میشود تا زنده گان مستعد مرگ گردند و
یقین اهل ایمان مستعد لقای حق گردند و امید ازین جهان
فانی منقطع گردانند و یقین اهل ایمان باخرت ازدیات
پذیرد و انچه رسول ما صلی الله علیه و سلم وعده فرموده است منکران
بعث و نشور عیان به بینند و حجتهای هو الزم و الله یحکم من خلقه
الملازم

ما يشاء ويفعل ما يريد والمجتهد قد يخطي وقد يصيب اجتهاد
كننده كاهي خطا ميكند وكاهي صواب وخطاي او را صواب
مي دهند ورسل البشر افضل من رسل الملائكة ورسل بشر فاضل
ترست از رسل ملائكه يعني پيغامبران ما از جبرئيل وميكائيل
واسرافيل وغيران فاضلترند كه ايشان رسل ملك اند ورسل
الملائكة افضل من عامة البشر ورسل ملائكه كه مذكور شد فا
ضلتر اند از عامه بشر كه غير انبيا باشند يعني اوليا وعامة البشر افضل
من عامة الملائكة وعامه بشر كه اوليا باشند فاضلتر اند از عامه
ملائكه اما عامه كه غير اوليا باشند ملائكه از ايشان افضلند ودليل
برين انست كه حق تعالي فرموده وعلم ادم الاسماء الاية وان
الله اصطفى ادم ونوحا وال ابراهيم ونيز ببايد دانست كه اجماع
امت هست بر انكه انبيا عليهم السلام چنانكه از ملائكه افضلند
از جمله بشر نيز فاضلترند وهيچ يك از اوليا وصديقان بدرجه
ايشان نرسند هر چند كه مرتبه ايشان بلند باشد چنانچه منقولست

كه سلطان العارفين بايزيد بسطامي قدس سره فرموده كه اخر
نهايات الانبياء اول وادني مراتب الصديقين اعلي مراتب الشهدا
وادني مراتب الشهدا اعلي مراتب الصالحين والحج منقول هست
كه بعضي از اولياء الله فرموده اند كه ولايت از نبوت فاضلترست
بنا بر انست كه نبي را دو جهة هست يكي جهة ولايت كه باطن نبوتست
وديگري جهة نبوت كه ظاهر ولايت هست ونبي بجهة ولايت از
حق تعالي عطا وفيض ميگيرد واز راه نبوت كه ظاهر ولايتست
بخلق ميرساند وشك نيست كه روي كه بحق سبحانه وتعالي باشد اشرف
وافضل از روي خواهد بود كه بخلق باشد پس مراد وي انست
كه جهة ولايت نبي از جهة نبوت وي افضل هست نه انكه ولايت
ولي تابع افضل هست ونبوت نبي متبوع واز ينجا لازم نمي ايد چنانكه
قاصر انرا توهم مي شود كه ولي افضل باشد از نبي زيرا كه نبي را
جهة ولايت حاصل هست بر وجه اكمل از ولايت ولي ومرتبه نبوت
بران زيادت هست واگر مجموع جهتين ولايت ونبوت را نام

نهد ظاهرست که بان معنی نبوت افضل خواهد بود از ولایت
ونزاع راجع باصطلاح والا خواجه علی حکیم ترمذی وشیخ سعد الدین
حموی قدس سرهما فرموده اند که نهایت الانبیا فی الشریعة
بدایة الاولیا فی الطریقة زیرا که چون شرایع انبیا در اخر کار
ایشان بکمال میرسد چنانکه بیغامبر ما صلی الله علیه وسلم فرموده
که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا
الایه وولی تا در شریعت بکمال نرسد قدم در ولایت نتواند
نهاد پس الا نبی را در اخر کار در شرایع باشد ولی را در ابتدای
کار باشد اگر کسی بان احکام که در مکه نازل شده است سلوک
کند وبانچه در مدینه فرود امده است التفات ننماید بولایت
نرسد واگر انکار کند کافر شود پس بدایت ولی انست که ان
شرایع را که نهایت کار نبی است قبول کند ومتابعت نماید تا
بسعادت دارین فایز گردد وایات درین باب بسیارست و
ایراد ان ایات درین کتاب دشوار بعضی از ان در کتاب اربعین

المسمی

المسمی بانیس الواعظین وانیس العابدین ایراد کرده ایم
بلکی باز جویند که این جا زیاده برین احتمال ندارد والحمد لله
علی الاتمام والصلوة علی سیدنا ونبینا محمد واله واصحابه
اجمعین الی یوم القیام وعلی اله واصحابه
مصابیح الظلام ومفاتیح الکرام
تمت هذه النسخة الشریفة المیمونة
المبارکة علی ید الضعیف
النحیف الراجی الی رحمة الله
الملک الباری اقل العباد
شیر محمد ابن حسین
بای منادی

العبد ملا احمد خان

بسم الله الرحمن الرحیم الله محمد

بسم الله الرحمن الرحیم پیغمبر فرمود صلی الله
علیه وسلم هر که روز جمعه این دعا بخواند یا در عمر خود
یکبار بخواند گویا که هزار حج کرده باشد و هزار اسب [illegible] در
یافته باشد و هزار ختم قرآن کرده باشد و هزار مسجد بنا
کرده باشد در راه خدای تعالی هزار بر هزار بوستان
بنده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار دینار
سرخ در راه خدا تعالی [illegible] کرده باشد و اگر بنده عمر
یا جای خود در [illegible] بنده اگر [illegible]
نعوذ بالله دعای [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله والحمد لله بسم الله و
الشکر لله بسم الله والمنة
لله بسم الله والملک لله بسم الله
[illegible] لله بسم الله والعظمة
لله بسم الله والسلطان لله بسم الله والر
حمان لله بسم الله والفخر لله بسم
الله والقهر لله بسم الله والبحر لله
بسم الله والنعمة لله بسم الله وا
لکبریاء لله بسم الله والبقاء لله

خطبه نکاح

الحمد لله الذي جعل النكاح
سنة للانام وفصل بين الحلال
والحرام قال الله تبارك وتعالى فانكحوا ما طاب
لكم من النساء مثنى وثلث ورباع وقال
النبي عليه السلام النكاح سنتي فمن رغب عن
سنتي فليس مني النكاح راغب والمتكو
[illegible] غوبة والمهر على ما طرا ضبا اقو
قولي استغفر الله الغفار لي ولكم و
لسائر المسلمين الصالحين

اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين
[illegible] شما که وکیل ثابت وکالت [illegible]
[illegible] از قبل صالحه عابده ساجده فلان بن فلان [illegible]
[illegible] دیگر با این نام ندارید نفس [illegible] او را به زنی [illegible]
مسلمانی بمبلغ [illegible] هزار تنکه رایج بلده [illegible]
که ثلث او معجل و ثلثان موجل [illegible] شرعی
که بین المسلمین مشهور و متعارف است با این [illegible]
که حاضرست داده گوید دادم شما که فلان بن [illegible]
نفس [illegible] بی بی فلان را به زنی و به نکاح
خواستید و قبول کردید گوید به خواستم و قبول کردم

بسم الله والعطاء الله بسم الله والثناء

بسم الله والبقاء الله بسم الله و

آمن الله بسم الله ولا حول و

قوة الا بالله العلي العظيم و

برحمتك يا ارحم الراحمين

هر كه بعد از هر نماز هفت بار اين كلمه

بخواند ثواب هفت هزار شهداء

يابد كلمه الشهادت

الله



